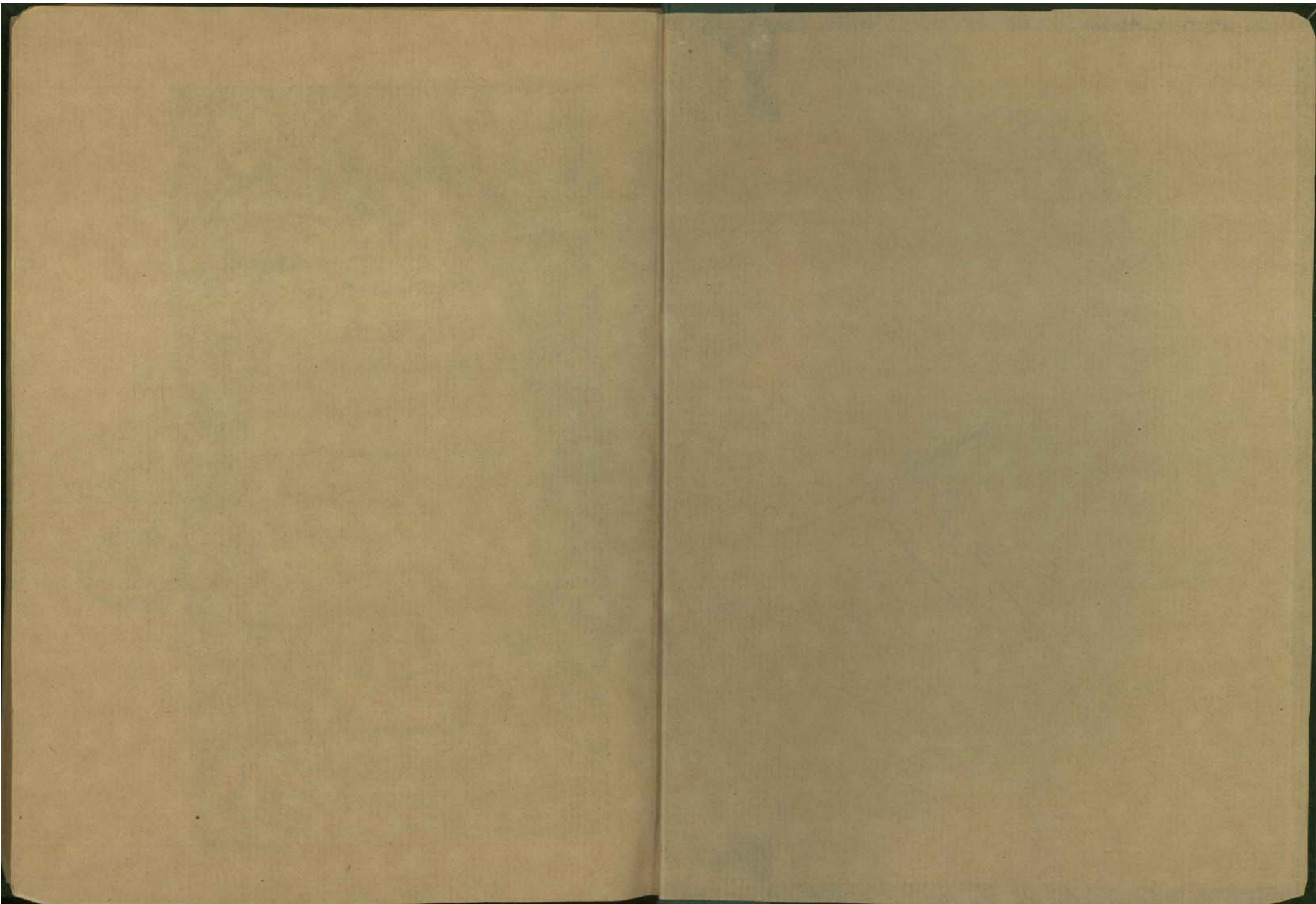
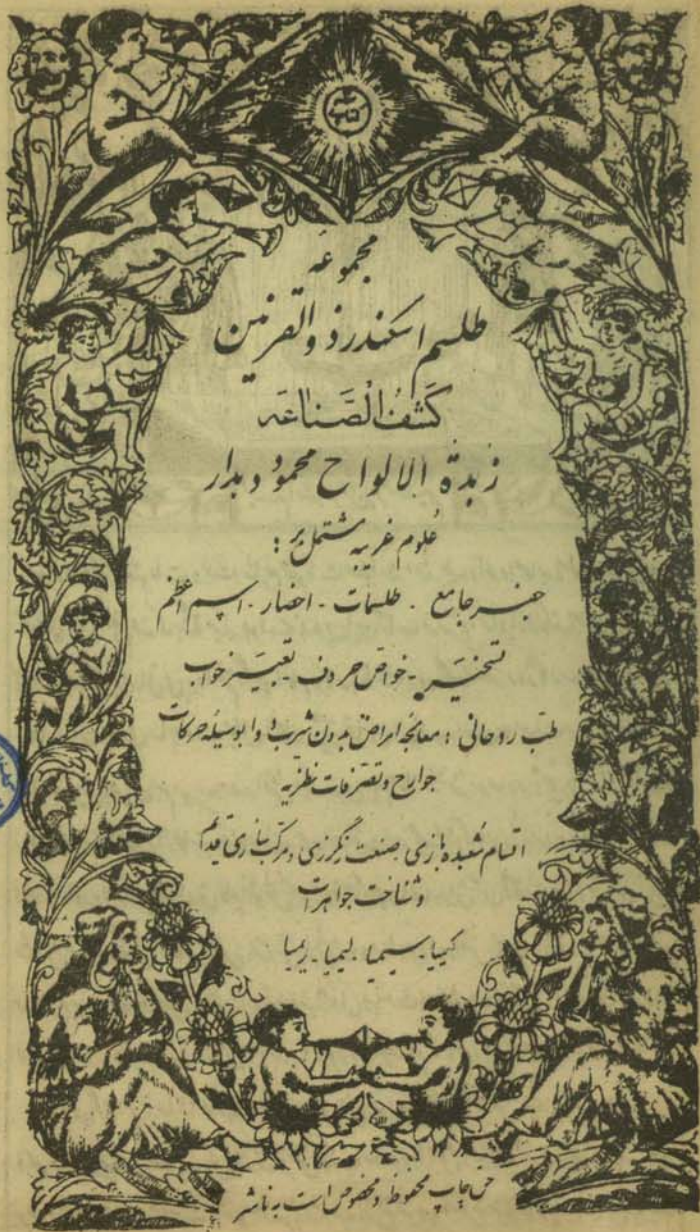


24  
26  
25  
28  
27  
22  
21  
20  
19  
18  
17  
16  
15  
12  
11  
10  
9  
8  
7  
6  
5  
3  
2  
1  
1







مجموعه  
 طلسم اسکندر ذوالقمرین

کشف الصناعات

زبدۃ اللوایح محمود و بدر

علوم غریبه شتمل:

عشر جامع . طلسمات . احضار . اسپم اعظم

تختیر . خواص مردف . قیاسه خوب

طب روحانی . معالجات اراض بدون شرب و ابوسید حرکات

جوارح و تصرفات نظریه

اقسام شیده بازی . صنعت نگرزی و کتبی یاد

و شناخت جواهرات

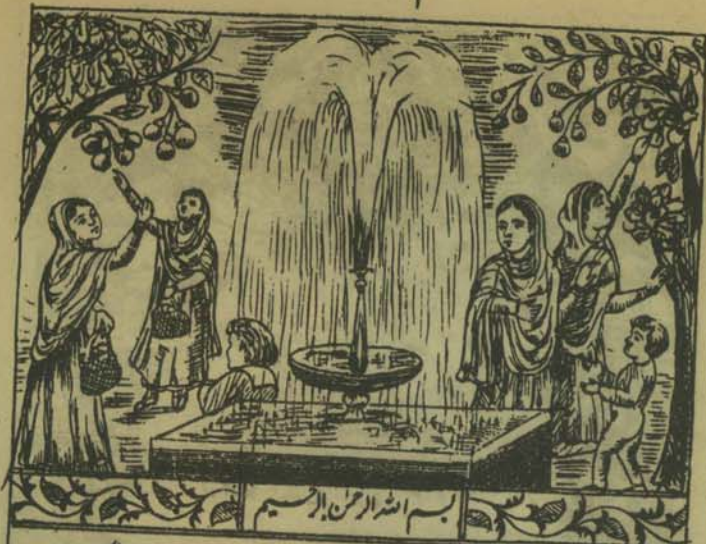
کیا . سیمیا . لیمیا . زیبا

حق چاپ محفوظ و مخصوص است بر ناشر

۲۲۱۸۴۷







بعد در صانع معنومات و نعت شافع مخلوقات صلوات الله علیه وآله و اسما به و سلم میگوید بر اهل عصیان  
 محمد عثمان عقی عنه که بنگامیکه هواست تدوین این کتاب در رسم افتاد با ذکر کتب علم علوم و فنون مجرب  
 آن از سانی به سانی می پردازم اگر چه تمام هر کار با طاعت و روزه و نماز و روزگار است الا در تفاوت  
 درجات آن احدی را نیست مجال انکار برین قیاس از جناب احدیست مومن بر وقت مناسب  
 اشتیاق این پیکران هم میرسد صد اقس اینک درین ایام بمطالع نشسته موسوم به ذخیره اسکندر را میتوان  
 موفق گردید مستخدم از جناب فنون غریبه و انظار اب روز مجرب نشسته که تا روز خاندن روزگار از نظر  
 اختیار مستوره اشته و چرخ ازرق قام نقوش کنوز و خزائن خود را در ملاق آن نگاشته و دیده خرد در زمین  
 شانش ندیده و گوش اصحاب یقین مانندش نه شنیده و مصادی او را نشنیده است لطیفه و مسائل عجیب  
 مندرج بود و الفاظ منقلب و لغات ادق سبب تحول و باعث استنار معانی آن تا در روزگار دیده  
 ازین باعث اکثر طلبه از نو اندان می بهره مانده بودند خواهستم که تا نوره و لغزب را از انقب حجاب  
 بیرون گردانم تا سراسر اصحاب دانش و پیش از بر تو انوار جمال با کمالش مفید و کامیاب شوند  
 احمدرحمه که بیاسن الطاف آبی باندک و نسی گوکب مقصود از افق مراد طالع گشت و جمال تریش غرور  
 رفانی تیان همانبات خلعت بشنو معتم باشد بعد از فتح نمود به استماع نمود که در آن لواحق در حلیت

۷۳۸/۲۲



قدیم و حسنی است عظیم منسوب با نظیر خود که تمیذا اسکندر ز و الفریق فیلقوس یونانی است و جمعی  
 در آن دیر ساکن شده بجا نقت آن مشغول اند و بطن ایشان آن بنا و شغل بر چینه از آلات و آثار  
 انبیاست عظیم السلام و انطیوخوس حجت سکان آن و هم ضیاع و قفا بسیار وقت نموده و مورد موافقت  
 از ملوک روم و ایران گرفته و سملات نوشته کسب یک از ملوک متوجه سکه آن دیر نشده بفرم تیره و خوب  
 آن منصف نماید و آن دیر را موسوم به بیت الآثار نموده چون عسیده مردم آن بود که بعضی آنها را بنیا  
 مخزون آن بیت است لیسنا پیکس متوجه فتح باب آن نمیشد نقطه مقصم باشد بعد از استماع این اخبار  
 رسول با صحاب دیر فرستاده اخبار نموده که مرا را در فتح باب آن دیر است تا احشاده کنم که سبب مخالفت  
 آن چیست زیرا که اگر مال یا کتب حکمت در آنجا فرو نشت فائده در مصل گداشتن آن بنا شد بلکه رسول  
 آن بار باب استحقاق و اصحاب انفاست مناسب باشد و حالا با استحقاق آن بیستم اصحاب دیر مصلت  
 خواستند تا بجز ملک روم رسانیده جواب نویسد چون از آن طرف جواب شانی یافتند روزی  
 چند به بیت ولعل داشتند مقصم بکار ارسال کار بر ایشان تنگ کرد ایشان التماس نمود و فرستادند  
 که از تفریق و قتل نفس با راضیون دار و قانع در تمام مقصم باشد بعد از مود و عهد اللکسین حاجب و  
 علی امین احمد البجم و محمد بن خالد مندس را از ستاد و امر تقیض حال آن دیر توسط اشیشی که در آنجا است  
 نمود ایشان بدیر در آمدند چند آنکه مجتهد نمودند چیزی در آن دیر نیافتند استعجاب نموده گفتند  
 که اگر افعال ملوک روم و یونان بر در این بیت نمی یافتیم گمان می بردیم که اهل دیر در اختلاسها  
 فی الدیر جملگی آگشته اند چون عزم انصراف و اراده مراجعت با سیر خود نمودند تا آنچه به مشاهد  
 در آنجا بود بجز راضی رسانند محمد بن خالد مندس گفت ای قوم این خانه را انطیوخوس حجت بنا  
 کرده و صاحب با بعضی اینکه بگویم درین خانه چیزی نبوده را منی نخواهد شد فکر می تهم و لذت  
 هم درین امر باید کرد پس بعد از تامل بسیار گفت آنچه بخاطر من خطور میکند آنست که سطح اعلا می  
 این بنا داسع باشد از سطح اسفل و این رز نیست نخی و سر نیست بنیان بعضی گفتند سبب استحکام  
 این بناست محمد بن خالد گفت اگر این سبب استحکام بنا بودی بالیق که تمام حائط دیر چنین بودی  
 زیرا که ما مشاهد کنیم که بانی دیر را تمام در شنید و استحکام و جمیع حائط نموده گفتند ترا درین مقصد  
 را منی قومی تراست پس چون حسن در را مساحت کردند سطح اسفل او را دره ذرع یافتند و



اعلی را در او زود در چون ماضی را این بهت یا نهند از انجا مآودت نمود و حقیقت آنرا با میر خود  
 عرض نمودند امیر گفت میترسم که چنین بنای را خواب کنم و در آن چیزی نیامم و این چنین بنا را  
 بنی سو و مندم ساختن عالی از تنبی نیست زیرا که از ملوک نیکو نباشد که بنای سلف را خواب  
 کنند بیاعتناست عدوت بخصیص و فیکه موسوم بآثار انبیا باشد بعد از توفیق این امر گویند مقسم باشد  
 خواب دید که مامون باشد میگوید که با اناه مندم گردان این را که ذخیره اسکندر ذوالقرنین که علم  
 در وسط و علم هر س اکبر در آن است درین درست مقسم از خواب بیدار شد محمد بن خالد درندس را طلبید  
 حکم بردهم آن کرده سبانه بسیار در سرعت تحریب آن نمود محمد بن خالد با چهار مدس بقصد قدم  
 آن بنا متوجه شده مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند تا وقت تا زعفران زود نگاه داشتند اینها را خنجرهای از  
 قدم حال نگاه داشتند محمد بن خالد فی الجمله یاس شده خواست که دست از کار باز دارد مقسم گفتی شاد  
 که اساس آن ماضی را از رخ و بن بر کن چون شروع به خرم نمودند تا آنجا رسد و قیام هر چند از من قفل آهنی  
 بر و شکم کرده مندوق بر آورده در نظر مقسم در آورده حکم کرد تا مقفل آنرا بشکند مندوقی دیگر اندرون  
 او ظاهر شد از طلای امر و قفل از طلای شکم کرده و کلید سه دروازه و نیمه باز نیمه طلا و در کنار آن مندوق  
 کتابچه نوشته پس مقسم حکم کرد بفتح مندوق چون مفتوح گردانیدند در آن کتابی یافتند که اوراق و صفحات او  
 تمام از ذهب احر بود هر ورق بظلمت و شخمت لغت اصبح و طول کتاب یک ذره و در وزن آن شش  
 ذره و غلظت و شخمت حروف بقدر شصت و سه و اوراق آن سه صد و شصت بود در هر ورق دو وزنه  
 سطر و کتابت او بعضی بخط یونانی و بعضی بخط رومی مقسم بعد از مشاهده اینحال مترجمین را امر فرمود که  
 حاضر شده ترجمه کنند اول کتاب که در کاره مندوق بود نوشت

تذکره ذخیره الاسکندر الملک بن قلی قوس ذوالقرنین یونانی

این عزیزترین و بزرگترین چیزیه بود که مالک و صاحب او اسکندر مدام از انظار انبیا بر مسوون محفوظ  
 داشت و یکس از خلفای را قابل رویت آن ندانستی تا اینکه فاطمه قناری قناری بر حوض میات  
 او تخریر نمود و ایادسی تقدیر سرشته اختیار و زمام اقتدار از کف کفایت او دور بود خواست  
 که جوهر شریف کلیف نورانی خود از من تن و چند عالم استماله و نمانجات داده بشارت آباد  
 عالم نور و بقا رساند و از جرعه حیات ابدی و شربت بقا سه سردی که سائر مستربان

ذره جبروت و جمهور طالبان طوط خانه لا بهوت و آرزوی امدادک قطره از ان سرایا حیران  
 بستند ریان و میراب گرداند و انقضای مدت عالم سفل را و سله ارتقاع عالم علوی گردانیدند بهر  
 از نعیم جا و دانی آن جهانی بر وارد و آخر حیات خودش خواست که در مفاخره و لالی باهر دودست جمل  
 و ارباب غفلت و اصحاب بطالت نیتند که لعب لاعبان را شایسته نیست چه علم بهترین در نیست  
 تا بنده و نیکوترین گوهر نیست از زنده که استعد دنیا و عقیقی بنای او بوزن جو سنگی نمی نماید باریج صامت  
 علوم از اجنبی طبعان واجب و میبانت او از بی مانگان قلیل البصاعت واجب است از نیت دران  
 دیر بخوفی ساخته کتاب را دران موضع مدفون نموده تا در نظر اغیار نیاید و انجمله تا خود معلوم ماند وقت  
 و دلیت این و دلیت ای کتاب درین مندوق و اخای این گنج و بران در بطالع سنبله بوده که عطارد  
 در برج سنبله مقیم و تر متقل بطارد در برج جوزا و زحل در جدی بوده و شکل فلک مستوی بوده اختیار  
 این وقت جهت و دلیت این کتاب زبر سه سویت اخراج آن بوده و اگر اعیان اخراج دست دهد با دشاهی  
 میسر شود که محبت و سستی این عطیه و از زنده آید که است باشد و وضع این کتاب دران مندوق  
 بر بیست لومی بوده و حروف آن بخط یونانی و رومی منقوش انطیوقوس که ملک یونان و از تلامذ ملک الملک  
 اسکندر ذوالقرنین یونانی است گفته که چون اسکندر احساس نمود که وقت رحلت و زمان ارتقاع عالم  
 علوی از عالم سفل رسیده و هنگام ارتقاع از مراتب دنی بمانع علوی در آمده مرا امر فرمود که این مندوق  
 را اختار کنم تا دست تو من تا اهلان بان زسد زیرا که چیزیه از علوم انبیا علم اسلام درین کتاب مسطور بوده  
 میاد که او را تغیری و تبدیلی شود انطیوقوس گویند زیرا که شنبه کتیم و گمان نبرم برای آنکه درین کتاب محبت  
 مناخ و دنیوی ملک الملوک خواسته که دیگری بر و مطلع شود زیرا که اسکندر یونانی چنان نبود که بچیزی از  
 نقاشی و نبوی تعلقه داشته باشد تا از افا و اندام و وجود و ثبوت زخاعت دنیا انقباضی و انبساطی  
 بر و طامع شود بلکه تعلق او بعلوم مکتب بوده و حد در میگرد که این علم بناستی رسد و موجب قضیه آن شود  
 و چون از انقباض در ملک الملوک چاره نبود آنچه فرموده بود بر خود فرض همین نجات و تحلف او را بر خود  
 دشوار عظیم پیدا شتم پس این مندوق را ساختم چنانچه با مسور بود و درین موضع و دلیت منادا و طوبی حساب  
 ذوقی را که ظفری این سعادت غنلی بنام او نویسد تا این کتاب در یاد بر و از زخاعت او آثار فیض اند  
 کند از قطرات غام او باران عنایت حق در یاد بر و از تلمیح آثار آن بر مراتب و مقامات طلیار سد با سبله



مستقیم باشد و از ان زبان یونانی و رومی بر بی نقل فرموده کبریات و مرات با طهارت هر جرات مقابله کنند  
تا یقین همه شد که در کمال صحت نقل شده و از سه و ذلل غافل بوده و از نظم ترتیب خود و اصلا تغییر  
و تبدیلی نیافته مستقیم بنیابت شمع شد مخدومین قالد را با نعام و اگر ام بسیار سرسوز از ساخت

اینست اول کتاب مستخرج

بسم الله الرحمن الرحیم

باسم واجب الوجودی ابتدا ایکنم که انشای کار همه موجودات با دست و از نور بنور آمده عالم نور و تاثیر  
و عالم اتماله و تغییر و مقله کل مکانات و مدبر عوالم من افعالک دست و از جلا کل قدر است و کفوتش  
خاشنه و عقول لاسه از ادراک صفات و فهم ذات او عاجزه قاصر لندیل ایجا و جمیع کونیات و اسرار کل موجودات  
جلوه از ذرات نور وجود و دست و لسان انوار و منزه از اوان و سیر الا لایزال کوان است چنانچه انوار  
شعاعیه از کائنات جسمانیه مصون و محفوظ اند و کل صفات کمال از اشد تجمیلات او ناشی شده و هر کالی نسبت  
با و نقصانست و ذات او بری از صفات و شئی از انقب است زیرا که اطلاق انقب و صفات بر ذات  
و حدانیت نزد ارباب تحقیق جائز نیست و قوت بشریه در تحمید قادر بر زیاده ازین نیست که گوید بود و لاه و لاهو

سبب تالیف این کتاب

در وسطا طالیس با اسکندر ز و اوقافین فیلتوس گوید ایسا الملک بفرقه الله و موقع تو و بمیلال  
سقای که نفس ارفع ترا علی کل کالات در ان مقام ممکن می بینم و با شکال فضائلی و کمال  
اشمال جمله صفات طوکیه که تو از زنده و زنده آن بوراقت علم حکمت سما ویه هستی که و دیعت نموده  
است آن حکمت را بر مس کبیر در سرب بجوی و حق که دانسته آنچه خواهد شد از حال غلایح و مال  
ایشان بطوفان و غرق و بعد از طوفان بر استخراج آن از سرب بجوی احدی قادر نبوده الا بلیناس  
و من از واحد کردم و استفاده آن نمودم و در فصل گرامی بزرگ آن رطب لسان شدم و بسبع طالی  
ملک رسانیدم وقت اول خروج ملک از مقد و نیملک مکر از من طلب آن نمود و به شمشیر و  
تالیف آن امر فرمود چون فلک را بر شکل که صلاحیت ظهور و قابلیت تحریر این کتاب باشد تا فتم به  
لعل و عسی تاخیری نمودم تا و هیک بر آن مطلب نظریافته فلک را در اسعد اشکال مشاهده نمودم  
چنانچه انشای مقصد ملک بود و بدقیق رسانیدم تا متع از قوائد آن برداشته مؤثر و مکرم دار و اوا و هیات

در حفظ و صیانت این کتاب و مبالغه در استخوان لغز ویت تا محران چه مکرار کنم که بشاقت مکرر بعض  
ملک رسانیده معاهدات جلیله مستوثق گرفته ام چه این کتاب مستودع اشرف علوم و سبب و رسول  
بمطالب علیا و مقامات رفیده و مراتب ارجند و منازل بندست شستل است بر عشره فنون ترتیب نمای

فن اول در اصول مقدمات این علم -

فن دوم بزرگ اصول صنعت و تدبیر اکیسرات -

فن سوم در ترکیبات سمیات و آداب و قوا همدان -

فن چهارم در ترتیبات غریبه کثیر النافع که از مغزات سوم خلاصی دهد -

فن پنجم در صنعت حرزه طلسمیه که اکثر امراض مزمنه را نافع باشد -

فن ششم در صور خوانیم که اکب سببه -

فن هفتم بزرگ فنون متفرقه از طلسمات و غیره -

فن هشتم در پوزرات کو اکب ابواب عطف قلوب و فواید متفرقه -

فن نهم بزرگ خواص نباتات -

فن دهم بزرگ خواص اعضاء حیوان و نباتات -

بشنو تغییر در نشان قیس مقایسه اصل کتاب را با اختلات ترتیب فنون مذکور تمامه مندرج ساخته  
الا در بعض بعض مواقع از دیگر کتب چیزی مسترد نموده برای امتیاز ناظران ابتدا نقطه مسترد با نماند نقطه  
نقطه مندرج گردانیده چون این کتاب بر علوم غریبه کیمیا و لیمیا و شیمی و شیمی است  
و هر چه علوم را نظریه های حروف اسمیه مناسبی نامه و مقارنته کامله حاصل است لهذا  
این رساله را موسوم به حواس خمسسه گردانیده مشتعل بر یک مستند امی فن اول از  
اصل کتاب و پنج حواس و یک فائده منعم

مقدمه فی فن اول

در اصول مقدمات این علم -

بشنو مراد از علم در دنیا علوم کلیه است که بیکس از و مستغنی نیست و این کلمه در خواص و اسرار  
موضوع است در موجودات عالم ارضیه موجوده عالم منحل که تلخیص عالم علویست زیرا که اشخاص عالم



منظری همیشه سفلی از اشخاص عالم علوی است بلکه برده و عالم واحد متصل با متصل و اعمده بود  
متصل است بطور بعضی اجسام و به بوطن بعضی بصورت که بود متصل است بنا بر آن متصل  
است بفلک قمر و آن متصل است با فلک طیار که متصل شود بفلک شمس که فلک الافلاک مندرش چون  
ثابت شد که اجسام از جنس بیجا متصل بعالم افلاک اندیش باید که بجهت نماید و غریب در نظر نماید و افلاک  
عالم عناصر از عالم افلاک بخصیص غفر بود که خالی از شفاعات که اکسب نیست و اصل است بیوایم اجسام  
ارزیده بشود زیرا عظم را به حالت قدر و عظم شان زیاد از ان است که امتیاج شوم با ثبات تاثیرات که  
در عالم کون و فساد زیر که فاعل ظاهر افضل است در عالم علوی و فاعل غلظت در عالم علوی آنست که  
هرگاه و یکی از زحل و مشتری و مریخ مقدار ثلث دایره از دور شود و به هوا کند از علای لطاق فلک  
تدویر بسوی لطاق ادنی درین وقت لامع و راجع و نمودار شود از جهت کیفیت الحال باستند اما  
زهره و عطارد را بشمس ربطی است عجیب که زهره دور شود از شمس زیاد از شمس فلک و عطارد دور  
نگردد از شمس بیشتر از نصف مسج دایره هرگاه میان شمس و یکی از عطارد یا زهره بقدر مذکور باشد  
گردد اگر پیش شمس است سریع تر شود در سیر خود تا نزدیک پیش و محو گردد و یا دورتر شود و هر یک ازین  
دو که اکسب مقدار شمس شود یکبار راجع و یکبار مستقیم و تا بدین ترتیب پس هر فلک تدویر بر یک  
از زهره و عطارد و مقارن شمس ایداً و متحرک بجهت شمس به زیادت و نقصان باشد این مقارن  
ظاهری که اکسب است اما قمر تاثیر کند قرب او شمس در نقصان نور و بعدا و تاثیر کند در زیادت  
نور قمر لذا نور قمر مطلقاً از شمس باشد و ازینجا است که ظهور را شمس شمس بسبب جملولت است پایین  
بصر و سایر که اکسب و رونق انوار شمس که اکسب را باطل گرداند و شمس بجهت ظهور و خیر خود در  
جمع عوالم علوی و منطقی و برقرار ماندن نور خود همیشه بر یک حال موسوم به نیر اعظم شده و تاثیر او  
در عالم سفلی محقق گشته چنانکه در بعضی مواضع که شمس در سمت الراس اقرب باشد نسبت باسکان  
آن بلد موجب احتراق مواد جلوه و ایشان شود بجهتی که محل تعیش حیوان نتواند شد و آن  
مواضع مثل براری جنوبیه است که از کثرت حرارت اشده شمس تعیش محال است و در حوالی آن  
براری که تعیش شود و اوان سکند آن اکثر است و دست زیرا که حرارت شمس بسبب احتراق از جنس ایشان  
شد و سوداویت و مزاج ایشان غالب گردیده سیاه شوند اما مکان اقلیم اول را مساو اقل است

بجای

افضا است و آنچه تاثیر شده شمس در خط استوا اکثر است و برین قیاس سواد سکند اقلیم ثانی اقل از اول  
باشد بنابراین کون اهل اقلیم دوم اسر و احر باشد اقلیم ثالث در ابع باعندال اقرب بود پس  
اصل افزج مزاج سکان اقلیم رابع باشد که تاثیر شده در این اقلیم بغایت اعتدال است اسی شمس از  
سمت الراس سکان اقلیم رابع زیاد در دست و در بسیار نزدیک بنا برین اقلیم رابع معدن تولید  
اشخاص فاضله و مورجیله و ملما قذوی العقول و علماء مستنطق و فائق شده اقلیم خامس تاثیر شمس  
در و اقل است از اقلیم رابع بنا بر این تولید برف بچ در این اقلیم شود و بطایع سکان اقلیم رابع  
از رابع اقلیم سادس و سابع از جنس سکان این برود و در کمال نجات است و دلیل بر آن غلبه  
بر دودت و رطوبت از جنس و بیاض الوان و در رتبه عبون و عدم سطریمی شرف و جدم ایشان است و از  
روی اعتدال باعتدال البعد الناس اندسب این آنست که چون شمس در بروج جنوبیه باشد بغایت  
بعد است از ایشان و تاثیر شده در این اراضی در غایت منفعت است و چون در بروج شمالیه بود ایضا بسیار  
دور است از راس سکان ایشان پس هیچ وقت شمس را با سکند سادس سابع از وقت در بناست  
تبدیل بود تغییر مزاج ایشان بنظر آید بلکه منظم اوقات ایشان شناست بشود اختلاف اشکال  
مورخلاق با اعتبار اقلیم شمس است و این اعظم اسباب اهرت اما اختلاف اخلاق خلایق تابع اختلاف  
از جنس ایشانست مثلاً علوهیت نمود و قتل و حرق نفس خود بدست خود از اهل اقلیم شمالیه و ثالث و  
رابع نیاید و همچنین قتل غیرت و بکل که در اهل اقلیم سادس است در اهل اقلیم جنوبیه که باکل بوسط اند  
اسلامی باشد و ازینجا است که ذکا و همت اهراک و اعتدال اخلاق محقق اهل اقلیم رابع اهل اقلیم  
شمالیه و جنوبیه را نباشد اما تاثیر در نباتات و بدون اولت و وجود نباتات است که ظاهر است زیرا که  
سائر نباتات مطلقاً در کمال خود محتاج بتاثير شمس اند و تا وجود بعضی نباتات در بعضی بلدون بعضی  
از جهت قرب و بعد تاثیر شده شمس است مثلاً گل در ارضی حاره روید و ارجح و لیون و موسیز و آنچه  
امثال اینها باشد در بلاد باره و سردید و بر این قیاس در اقلیم اول اقلیم میزند میزد و در غیر  
این زوید و در بلاد جنوبیه که در ارضی خط استوا است انبار فواکه و مشتاش روید که کسی نشاند پس معلوم  
شد که تمامی این اختلاف از جریان مواقع شمس است باعتبار طلوع و غروب و ارتفاع و انخفاض و  
صعود و هبوط او و این اختلاف سبب تنوع اختلافات کثیره شود در ارضی و سهار و چوبه و مواد



الماسب تولد باران الخارات اصلاح حال انسان و حیوان است و حد و ث این از شمس امر است  
ظاهر و همچنین هر روز تاثیرات نیز از علم موجب عرو من موت و حدوث حیات است چه شمس را باعتبار  
طلوع و غروب تاثیرات مناسبه میباشد اما حیوانات را مملکت شود با اختلاف حرارت و برودت که  
بسبب قرب و بعد شمس حاصل است چنانچه فیل و نیل و غزال مشک و گرگون در زمین هند پیدا شود  
و در غیر این اقلیم پیدا نشود فیروزال مشک و فیل چه غزال مشک در بلا و ترک باشد و فیل در جنوب  
اقلیم هند که بلا و سودانست تولد یابد که غنیمت اجته و طویل العرا غلب باشد این همه که شرم باشد از افغان آنکه  
شمس باشد یعنی که حضرت عزت جل شانته شمس را در کل عالم از میل عظیم قدرت قاهر القوت گردانید  
در عالم طلوی که عالم بقا و دوام گویند و در عالم سفلی که عالم استقامت و تیز نامند اما قمر در جزر تاثیر او  
محسوس است که مایل انگار آن کند به آنکه بلا و بحری که بحار آن مدکن چون قمر از افق آن طلوع شود آب  
ابتدا زیادتی و مدکنند و لایزال آب در جزر و نقصان باشد تا قمر غروب کند پس راجع شود در آنکه قمر است  
قدم برسد و سلامت شود دیگر که عالم بحر تحت الارض اگر چه بی حقیقت نسبت با فوق الارض است و یک  
جزر کند تا وقت که قمر قمر افق شرقی پس با عاده کند چنانچه یاد کردیم اینست حال قمر ابداء و ایضا در حالات قمر  
آنست که هر کس که ترصد علم باحوال برضه و ففقا و قات ملاجات کند و مراعات امور نباتات کند باید که  
نظر کند بمثل که و بخار و خمره به بیند که نموی ایشان از نور قمر است خصوصاً وقت نیابت نور قمر که وقت  
تکامل نور و میثاق آن باشد بدستی که درین لیالی نموسه ظاهر کند چنانچه در شب واحد به هر کس ظاهر گردد  
که بغایت الفایت تفاوت کرده است و این از اجتهت تفاوت کرده است که موثر آن بنود مگر قمر  
پس اینهمه آثار دال است بر عظم حال قمر و بر اینکه قمر در حقیقت ناقل آثار عالم طلوی بسوی عالم  
استحاله و تغییر است تا ما بیان نموده ایم که قائل علم که فاعیل آن معقول و محسوس باشد شمس و قمر است  
که درین عالم آثار موثر عظیم اندکواکب شمس ذکر آثار و شرح حالات ایشان اگر چه در عالم استحال  
دشوار نیست اما بنظر طویل اقتصار بیان آثار کوکب نموده ایراد مثال نایم و گویم که از جمله تاثیر زهره  
در عالم آنست که هر که بکف کند و زهره در برج حوت باشد و قمر در سنبل ای در برج ثور یا قمر در  
سرطان باشد و زهره در عقرب ای در برج حوت یا زهره در برج ثور و قمر در حوت یا در سرطان یا  
مقارن زهره باشد در همین مواضع مذکوره بشرطیکه بر یک از همین تا نظر نباشد زهره در حوت

شود از منافع زوج و میان ایشان اتفاق النفس و طبیعت اند که جمیع خلایق در تعجب اند و اگر بر خلاف  
این زهره محرق باشد بسبب یا ببل یا بعقرب و مریخ مقابل او باشد یا بصبرج او و زحل مقارن زهره بود  
تا مقابل او از بعضی مواضع مذکوره و مشتری ساقط باشد با تحقیق نفس شود آن تزویج و این وصلت  
در کمال نعمت بوده چنانچه منظر عظیم بایشان برسد و میان نوح و زهره دشمنی بجائی رسد که احوال ایشان  
اقبح حالات مردم باشد باید که کسی که بشکند در این که قوای طبیعت قوی میشود بقوت قمر و ضعیف میگردد  
بعضی او نظر بحال قمر کند و فیکه مقارن زهره باشد و برج ثور مثلاً نوره که عادت آن جاریست بر سردن  
سواستمال کند اصلاً آن نوره مونسند و از آنکه آن از بدن نکند یعنی اثر زهره مویاید و از مضع بر نیارد و  
اگر اثر کند اثر مستعد بنیاد چنانچه اگر عادت جاری باشد بر کندن مو ممکن نباشد کندن در وقت اللابالم  
شدید و قلب کثیر و عنت عظیم و برین قیاس اگر اراده شرب دو کند که عاده برای دفع مواد جلود است  
و فیه منفی باشد بدن اثر نکند و اگر کند قلیل بر مصوبت تمام بدین وجه که در آن وقت طبیعت قوی است  
بوجه غایت میل قوت قمر در شرب قوی زهره چه ادویه مسهله و قوی دفع اخلاط را خواهد بود قوت  
قوت طبیعت در کمال منفعت بود و قادر بر اساک سواد بنود زهره که طبیعت اخلاط را خواهد بود قوت  
خود از تحلیل و ذوبان و اخراج مواد در وقت مانع آید و دوام منفعت شود در کل و عاجز گردد از اخراج  
اده و بطریق عادت و همچنین و فیکه مشتری در برج سرطان باشد و قمر مقارن کند مشتری طبیعت کجیب  
قوی باشد و دفع مسهل قوی اهل مثلاً اگر عادت جاری باشد که آن دو اوست مجلس عمل کند پیش از  
بیخ یا چار دفاع نشود و گاه باشد که مطلقاً تاثیر نکند و معذراً مزی که عاده جاریست بر تاثیر تا نیر و از  
احداث حرارت و بیوست و اجناس قلق و اضطراب اصلاً بطور نیاید و برین قیاس اگر کسی زراعت یا  
غرس اشجار نماید و قمر در برج جدی یا دلو یا عقرب باشد یا مقارن زحل و ناظر مشتری باشد آن وقت نمکند  
آن تخم سبزی نشود و ایضا اگر طیبی بر سر بیماری بمالند رود و قمر مقارن باشد با زحل یا متصل بر زحل یا متصل بر زحل  
سمتین و ناظر زهره باشد و زهره قوی نبود اگر طیبی آن طیبی بمشام یا زهره شد و اثر اشفا از معالجه او  
برعین ماند نشود و اگر بصداین باشد مثلاً گاه قمر متصل زهره باشد اتصال مقبول و زهره بکینان باشد  
مریض را از آن طیب راحت و قوت و شفا حاصل آید باذن الله تعالی اینست قوانین آثار و امثال  
بنظور نیاید مگر از تاثیر کوکب مشرب بل از بیخاست کسی که سزاوار عمل باشد و اراده کاری کند اشفاق



ازین کتاب که می تواند برافشاند و ازین علم شریفه زمانی بهره مند تواند شد که در جمیع اوقات هر فعل را بنحویکه  
احوال و تاثیرات کواکب در جوارست محافظت کند اگر چنین کند تحقیق که غایت حفظ سواد اصلیه کرده و توفیق  
که قوامی ششامه از آثار کواکب متسله بین او شده در تحصیل مقصود او سرعت کند و زود آن مدعا حاصل آید  
اگر از محافظت اصول مواد مذکور اجمال جائز در عمل او باطل و مقصود او عقود شده پس مدعا حاصل نمیشود

حواص اول در بیان علم کیمیا مستراد

بسم الله الرحمن الرحیم

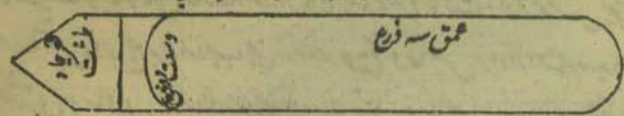
بدنشانی که بر وقت سرها نبیا صلی الله علیه و آله و سلم میگوید که در راه این دو آن مختصان منی مند  
که این اوراق چندا از کتب معتبره این فن اند سبب بهین نیست جابری و میزبان و اشعار عالمی و شکر  
حضرت قوی و غیر آن منتخب نموده سعی با کیمیا عظیم گردانیده که بکند و با نژده فعل ساختن مقصد سرده  
توفیق علم کیمیا و ذکر خواص و اعطایات آن بد آنکه علم صناعت کیمیا را کیمیا نامند و در آن تبدیل احوال  
معدنی بعضی بعضی نمایند اما حاصل شود ذیبت فضا از باقی فزولات فقط بشود ذیبت اجساد و باقی  
اول بقایان او اول است از سایر اجساد ثانی قبولی است بدینکه زیرا که قبولی است در و کسرست از قبیل  
بنابراین این جسد را علو مرتبت و تمیزی است از سایر اجساد و نفس شده به نیز اعظم زیرا که این ذیبت  
مشابهت تمام بونش دارد و بعدش فضیلت فضا از سایر معدنیات است و یکم از فضا که دانست که قبول  
مجازبت ذیبت کندی آنکه مزی و نقصانی یکی ازین دو برسد بنا برین فضا محقق فرگردید دیگر آنکه فضا را  
نورایت و اشراق عظیم است و هر چه اتفاق ملاقات اشرف داشته باشد در شرف آن سخن نباشد فضا  
و تنبیه بعد از ملاقات تغییر و تبدیلی بحال اشرف راه نیاید چون انسان شرف انواع حیوان شرف اجسام  
مرکب است لذا حیوان مناسب انسان و مخصوص آن گردید همچنین ادویه که اندک کرده شود از بدین اخطا در طبایع  
و اعضای حیوان و تنبیه کما تمیز سزاوار آن نمایند بیرون آید از آن افضل ادویه باطنی هم برای علم مرکبات  
تا اینکه در اجسام و غیر این را بر این قیاس باید که مستراد اول و آن عبارت از ذیبت و نون شاد و اشام  
گوگرد و انواع زنج و این چیزها معدنی اند و بر آتش قیام ندارند اجساد و مرا و از فلزات سبب است یعنی  
ذیبت و فضا و از زین و سرب و سدی و نحاس و سنج یعنی جسد انقاس مراد از اجزای سوا بط است که  
میان احوال و اجساد التباط و در هر جا رسد مراد از موی میا و سر جو انان صحیح الزاج است که

در اعمال کیمیا که با کیمیای اصل بار و و نذکر و فرار مراد از ذیبت یعنی سیما است اصل  
حار و موشن عبارت است از کیمیا یعنی گوگرد و قمر و اول عبارت است از ذیبت یعنی نوره و عطارد  
و رو به توتیا و ثانی عبارت است از سنج یعنی جسد زهر و ثانی مراد از نحاس یعنی مس  
است شمس و رابع مراد از ذیبت یعنی زردست مرتخ و خامس مراد از اشام جدید است  
مشرقی و سادس اشاره بار زین یعنی طلسم است زحل و سابع ایما از سرب است عقاب  
عبارت از نون است علم اصغر زنج زرد و بلق است غوس گوگرد صرافت ملک تلخ است  
شوره لقطه عبارت از آنست که اجزای آب حل کرده مخلول را بواسطه علقه بطون دیگر گیرند تا  
صاف و لطیف بماند همچو آنست که اجزای آب و از رنگ بدسته بسایند تا یکذات شود و تصفیه  
آنست که اجزای را در ظرفی کرده و در آن دیگر ابالای آن نصب نموده و بسای هر دو ظرف از کوه لقم  
بند کرده ظرف را بر سر آتش گذارند تا جوهر اجزای پرید و بطح ظرف بالا بچند نشویه آنست که اجزای را  
در پوتیا در قفسه یا پوتیه دیگر سرپوش کرده و بسای برده و بند نموده در آتش نرم گذارند تا شمع آنست  
که اجزای مرکب با لای در رسد که بانگ حرارت آتش با آب آفتاب مثل موم گداخته شود چون آن اجزای  
شمع را بسواس سرد گذارند باز مثل موم میزد شود عمل آنست که اجزای را در شیشه کرده و برین پیا  
جای منگاف دفن کنند تا مثل آب مخلول شود و عقد آنست که مخلول را در ظرف نجعی کرده برین خاکستر  
گرم گذارند تا منشد شود و درین فن حل و عقد از جمله سراسر عظیم است که جمله شعلیات و فزرات بدین  
تمیز بحالت تکرار عمل بر سر آتش قیام پذیر شوند و انتسله حل و عقد بهفت مرتبه است و هر گاه از حق و  
تصفیه اجزای خارج شوند نوبت بهل و عقد رسید تعین آنست که اجزای را در ظرفیکه مناسب آن باشد جیب  
گذارند که عقوبت و ران پسدا شود و گرم با جو و آید نقطه و جاه تعین که در این کتاب ذکر آن اکثرها  
خواهد آمد چنین موصی است که ذکر آن کرده میشود

بشنو و آموخ مستوی زمین پیدا کرده و هر گاه در جهت سر آن ذوزنوع و عمق آن  
سردنوع باشد بعدش در روز آرنیک آبک اندوده حکم نماید که نشن اجزای ثانیه مطلقا در آن  
واقع نشود هر گاه اراده کنند که جهت تعین چیزی درین بر نهند باید که آن چیز را در قدری کرده  
در قدر آن جاه گذارند و در بالای آن قرح طشت بزرگ که دست آن برابر است قویا باشد و هر گون



گذازند و بالاس آن پشت زبل اسپ و خربانه صندل ریزند چنانکه بر سر چاه آید و هوار باشد و در هر یازده روز زین زبل را تیره دهند و هر روز بالاس آن زبل هفت بار بول کنند هر نوبت مقداری زبل و هر روز و بار آب سرد بر بالای آن ریزند و صورت چاه راست



و تکیه متضمن شود و خلط آن کوره بعد از مدت چهل روز برون آورند قیج را در هر چه در او باشد در او نکرده سخن تمام نموده نگاه دارند خواه کرم افتاده باشد خواه نه و بعد از آن مویز هر چه مکن باشد اما نشان کنند و برابر وزن مجموع بیاض فصل کوفته مضاعف بیاض نیزند با مینش خوب پس هر روز قیج را در قیج را بپوشند و چاه تعیین گذارند بت بست و یک روز بعد از آن سر او را باز کرده و قیج خشک شود در قارور کرده و نگاهت نمایند

فصل اول در بیان استخراج آب

اول از آبهای سخن در قیج اجماده و قطره او ساخته ایشان است و این آب موسوم به مائوس است ترکیب بگیرند صد مثقال سفوف نری و سیوزانند و اسفند کنند بر و آب نمیده و برابر وزن مجموع اشکهای بکی بر و افزانیده اولاً هر یک را جدا جدا کوفته ختم تیار کرده و هم آمیزند و بعد از آن در حوض اغاخته چندان آب بر و ریزند که چهار انگشت بر بالای آن باشد و کا و گندم ای بجمه سه و ده جان آن آب کتبه و شاخهای ه تخان بر بالای آن چندان گذارند که بپوشند و تا هفت روز مجال خود گذارند بعد از آن سر او را برداشته راهی که بچوض دیگر متصل است باز کنند تا خلاصه آن از آن راه بچوض دیگر رو و آنرا نگاه داشته وقت حاجت بکار آید

فصل دوم در استخراج آب ثانی سنی بقور بال

ترکیب بگیرند صد مثقال سفوف نری و آب نمیده و نوشاد یک جزو و بورق وزن هر یک صد مثقال و در حوض صلابه نموده با هم مخلوط کرده در حوض بزرگی اندازند و چندان آب بر و ریزند که بر بالاس او آید و کا و بوج ای بر بال بالایش انگشت چند آنکه بپوشند و هفت روز

گذارند بعد از اینتا خلصه وقت سر او را با بپوشند و پس از هفت روز راه حوض دیگر بکشایند تا خلاصه آن تمام و کمال بچوض دیگر برود

فصل سوم

در استخراج آب ثالث سنی بفراسیوس

ترکیب بگیرند یک سفید بت درم نوشاد یک رطل و یک مثقال رطل آب به بند تا چهل رطل اندازند هفت نوبت تکرار کنند تا از بیخ بیخیم چهل رطل ماند از آتش بر آورده صد مثقال حوق ساجید چندان بر و ریزند که اند خیر غلیظ گردد و بعدش برابر وزن او آبک و صد مثقال آن نوشاد و سدس وزن آن زدن زرد و برابر ثلث وزن آن گوگرد زرد و برابر ثلث وزن آن آشمار هر را جدا جدا صلابه نموده هم آمیزند و از آب ثانی چندان بر و ریزند که هفت بار هم پوشند و بعدش سر او را بپوشند مدت بست و یک روز گذارند

فصل چهارم

در استخراج آب رابع سنی بطوراس

ترکیب بگیرند براده ناس و براده خنید و براده رصاص اسود و هوزن و با سرکه شراب که همصد باشد سخن بیخ کنند پس سدس جزو نوشاد و سدس جزو نواج به نومی سوده اغاخته نموده با قصاب خشک کرده برابر مجموع اجزا نوشاد و سدس وزن مجموع زنیخ امر و ثلث وزن آن گوگرد زرد و کوش حصه برابر مجموع اجزا آبک و برابر مجموع صد مثقال سخته همه اجزا را صلابه تمام نموده آب فراسیوس بر و ریزند هفت بار مقدار یک بالاس او آید پس چشایش بجمه با سب برابر سر صعد آن اسفند نموده هر حوض گذارند مدت هفت روز بشو این آب بغایت قویست ملک قاتل کل حیوان بچوض و با آن آن در دماغ هر عظیم کند بنا برین حوس طبع السلام میزایند که میا شریک بطوراس را باید که اول نیسب تر کرده کافور و گلاب در گوش و بینی گذارند و دماغ او از آفات بجمرات این آب معصون و محفوظ ماند خواص در کوزه ریزند و سر کوزه بسته بر عنوی که گذارند آن معصومیک ساعت عمل گردد و ایضا بر حیوانیک در فرود رود مقدار نعت ساعت آنرا معطل و گذارند گواند ایضا اگر در چشم خسته بچکانند حد قصابه گذارند در پیشانی که گذارند که از کاست ایضا اگر گوش بچکانند صورت تیج دماغی گردد



حیات را منقطع گرداند ایضا اگر کوزه آهن یا سده و فزونی و یک شنبلیله از آن سوخته گردد و  
بشاید که گویا آتش سوخته اند باطن و ظاهر کوزه را و فواید این آب بعد از این ذکر خواهد شد

فصل پنجم

در بیان آنکه جوهر مستودع حیات در

ترکیب بگیرند خون آدمی در عین خروج از رگ که گرم باشد چنانچه در ظل و امانت کند بر و خون بزرگ  
گرم باشد بعدش هر قریح ابلق کرده بر سم ششور تقطیر کنند و نگاه دارند ازین یکصد درم و خون چهار  
دفرس که بعد از خراج کرده باشند غیر کنند این ادویه را اختار و نوشا در دو جزو و زجاج سه جزو و نمک  
دو جزو و بعد از آن لهره بزرگ جزو با پوست تخم مرغ نرم ملایه کنند و با هم آینه در موضعی گذارند که  
آفتاب درویند و از آن خون ناپ چندان بریزند که بالای آن بایستد و مدت سه روز گذارند و  
بعدش نایق قبری سبکی بعد از آنش کوفته نرم نرم ملایه کنند و بر آن نوشا در بگیرند و بول چهار  
آن سده که هفت بار مسود کنند بگیرند و یک شبانه روز در آفتاب گذارند تا از آبی جدا شود مانند  
خون امراللون و برابر وزن آن خون تاب بر و امانت کنند و در محوطه اول نگاه نموده هفت روز  
گذارند بعدش یک جزو نمک و یک جزو نوشا در دو جزو گوگرد سفید را با هم آینه سخن طبع نمود  
بست با چندان که مسود شود آب بریزند و بریزند تا در درم بماند و بر محوطه ثانی اضافه نموده هفت روز  
دیگر حفظ کنند پس بگیرند زنج افر و زنج افر هر یک جزوی در مشرفه حدید کرده در آتش نرم گذارند  
تا بگذارد بعدش که بریت سوه جزوی و نایق سخن هفت جزو گرفته در و بریزند یک ساعت و در  
آتش حرکت دهند تا نیک مخلوط شود و گذارند تا سرد شود بعدش با سرکه کهنه در سنگ ملایه  
کرده یک ساعت خوب بسانند و پس از آن داخل محوطه ثالث کنند و سه جزو نوره اضافه آن نموده  
در حوض مدت بست و چهار روز گذارند بعد از آن فقهتای این مدت راه سخن کثایت تا خلاصه  
آن بوی دیگر رود که جوهر مستودع حیات در

منافع و افعال این جوهر جمع او سلخ معدنیات را پاک گرداند چنانچه مطلقا کشف است در رو  
نماند و بسولت قبول اگر کسی چنانچه اگر نخاس یا حدید را هفت بار سرخ کرده درین آب اندازند  
و سخ و کثافت او را پاک کرده بیوست او را بر و تقصیر حدید که بعد از ذوب با ج ذره بان و گلاخت

او هر کمال سهولت شود و نرم گردد و در بصلح آید و اکثر افعالی که از نظر اسباب ازین جوهر نیز ظاهر آید  
و اگر همین زرنج داخل کرده بکیشانه و زسه گذارند زرنج را بنویسند پاک کند که از فیروزین آب بنشیند پاک نشود

فصل ششم

در تقطیر زرنج

باید که زرنج را در مشرفه حدید مناده با آتش نرم گذارند تا بگذارد و آب شود پس زجاجه سوده در رو  
بریزند و حرکت دهند تا نیک مختلط شود و بعضی از باب اول زجاج را گذاشته بعدش زرنج گذاشته  
را به زجاج خوراندند و پس از آن بر بول آدمی یک شبانه روز سخی کنند و از آب هر اسر چند کلمه جزا  
سمور کنند هفت بار بر و بریزند و یک شبانه روز گذارند بعدش آب را ریزند سرکه بقدر مسودی اجزا  
بر او اضافه کنند ثلث وزن مجموع آن آب کنند و برابر این سرکه و آب شیرین برابر مجموع ایشان  
و با آتش نرم بپزند تا تمام این آب خشک شود پس بشویند زرنج را اول بسرکه و بعدش با آب شیرین  
و خشک کرده نگاه دارند تا قوی و دیگر اسهل از اول باید که زرنج را مقدار خود ریزه ریزه کرده در  
مشرفه آهنی با آتش نرم گذارند و بعد از آن برابر وزن آن کنند رسوخ بخوراند ایضا سوس  
وزن آن نوشا در بخوراند اما عامل این صنعت را احتراز از راکه واجب است چنانکه در  
سورخ بینی خود بنیبه بقطران آلوده گذارد پس از آن آتش بر آورده مقدار ثلث وزن  
او شب و صبح وزن آن زریق اضافه کرده سخن کند بسرکه تنها و این سخن در رنگ باشد یک روز  
تمام بعدش شیرگاده و در بار چند آنکه مسود کند بر و ریزند و چهار تعین گذارند یک روز و از چار بر آورده  
اول بسرکه و بعدش هفت نوبت با آب خالص بشویند تا مانع شود پس خشک کرده نگاه دارد

فصل هفتم

در تقطیر زرنج مطهر

باید که اول برابر دو وزن زرنج را زریق بخوراند زیرا که این حسن است فصل او را و اسرع از جهت  
تقطیر آن و این سخن در عمل که مراده شده زرنج را در آنال چنان تقطیر کنند که بیاض از او ظاهر گردد  
پس مطلب تمام است و در نباید که آنچه مسود کند بر دارد و با سوس وزن آن نوشا در بسرکه ملایه کند  
بعدش بسرکه بشوید بعد با براده نخاس آینه بشوید و باید که براده برابر نصف مشرفه زرنج



مسجد باشد و زجاج مسوق برابر سدس وزن او پس این کجی با هم مخلوط نموده با نصف وزن زربق  
تعیید کنند در اثال که این تعیید حسن از تعیید اول است بحسب لون و برقی و اگر اتفاق بیفتد  
لون و بر اقی در مرتبه اعلی باشد یعنی ظل در راه یافته تکرار عمل دوم کنند تا لون و برقی نیاید  
شود اما در مرتبه ثانی از تندی آتش حذر کنند که بسیار سے آتش موجب احتراق زربق است  
زیرا که زربق طبیعت کبری است دارد

فصل هشتم  
در تطهیر نحاس

گیرند پاره است نحاس احمد چندان آب شیرین بر روی زنک مهور شود و برین پاره آب شست کنند  
آب گندنا بر روی زنک کسوف با مهور کنند و با سدس عشر وزن آن مردار رنگ و عشر شیر وزن آن  
طیقت آینه پاره تا آب تمام شست گردد بعدش از دیگر بر آورده بجزند صوت آنها می اورد  
چیده بست و یکبار در آتش سرخ کرده بر وزن زربق اندازه اندین است تطهیر نحاس و از این بعد کشف آن

فصل نهم  
در تبیین نحاس توشیه او به فتنه

این عمل از فتنه اعلی است که اولاً بر سر اگیر افاده فرموده و پلیتاس شسته کرده او را  
ترکیب با نحاس مطهر که طبل بگیرند و با آتش نرم گذارند بعد از آن اندک نوره ابعین و ده درم  
زربق منظر مسجد مخلوط بوق نوره خالص اضافه کرده مقدار یک ساعت بدهند بعدش بر آند  
نوره سپید صاف بر آید باید که درین عمل اصلاح کنند اما در وقت استعمال این نوره را با نوره  
دیگر آمیخته بکار نبرند تا نرم و ثابت اند

فصل دهم  
در تبیین نحاس

ترکیب بگیرند زربق نعت رطل و صلایه کرده و شاد مقدار ثلث وزن و اسید لاج رحاص  
مقدار ربع وزن آن و سخن پینه یک شانه روز با آب طرد اس نماید اما وقت سخن چندان طرد اس  
بریزند که او را از قوام بیدارند بعدش تمام این اجزا را در کوزه حکم ریخته و در کوزه حاکت کرده در سایه

خشک کند بعدش در تنور تافته گذارد و بعد مدت هفت ساعت بر آورده کوزه را بشکند درون  
کوزه چینی تخته یا بد مانند زنجفر آون آن مانند لون زنجفر بود پس باید که اور لیک اور کامل با میان  
بیسه سخن کنند بعدش خشک کرده با سر که کروزه بسیارند پس ازان هفت بار بسره که بسیار ترش است  
هفت بار دیگر آب صاف بشویند و در سایه خشک کرده یک وزن زربق اضافه نموده سخن کنند  
بعدش با تامل سنا ده تعیید کنند بجز بلون نقره بر آید اما میان آن از میان نقره اندک کمتر لون  
بگذرد او را در بست درم نحاس مطهر اضافه کنند فتنه خالص گردد

فصل دهم  
در تبیین نحاس

بشنو با خطان اشکال افلاک تا ج اعمال سلوک واحد گاهی مختلف هم میشود لهذا در کتاب  
هر عمل منوع نلورا تا ترسیم باید شد زیرا که اثر تحسین در نفعه معنوه زیاده تر اثر پذیر است  
چنانکه در وقت مباشرت منوع جهت آلات اطاعت میکنند و اکثر مانع آید مگر و قیقه او را با فتنه  
خالص مزوج کنند سائر رطل او تراکی و آفتاب و در اجم از حاصل شود اما وقتیکه سفرد باشد اطلاق  
باید که او را در آتش سرخ کرده با آب ملین فرو برند تا رفع بیوست او شود و در هر حال کامل گردد و صفت  
آب ملین بگیرند برگ درخت زرد آو و شنتا نو و برگ درخت امرود از هر یک جزوی و مجموع  
این اوراق را در حوض کرده سه جزو شیر خرو سدس جزو آب شیرین در آن حوض ریخته سر او را  
چنانچه گذشت بزبل سنگم کنند چهارده روز پس بیرون آورده نیم کوفته همان شیر خرد آب گند و  
آب عذب اضافه آن نموده چهارده روز دیگر در چاه قطنین و فن کنند پس بیرون آورده او را بوق  
را اینک فشرده یک جزو زیت که یک سال پیشتر بر و گذشته باشد ریخته در چاه قطنین بست و یکروز  
و فن کنند بعد از آن خوانا بیه که مظهر از قزع انبیس شده باشد بر او اضافه کنند و در چاه قطنین  
چهارده روز دیگر گذارند در فن کنند در آن زبل بعدش بیرون آورند اینست آب ملین و  
این اسرار کبیر است حفظ کن این را و نگاهدار صفت ما را الملین الا کبیر که هر سه کالیاس  
خوانده بتانزی میسے آبی که بیوست از و میگیزد بگیرند ریزه لیسے سم اسپ و ریزه لیسے  
سم خرفصت جزو و براده شاخ گاو میش ثلث اجزا بر او شاخ بز ریح حبسز دو



بریزند بر وزن مجموع و وزن کنند در سگن کیشانه روز و بریزند روز دیگر برابر جمع خون و  
برابر آن روغن زیتون پس در کوزه کرده در زبل دفن کنند یک شبانه روز در روز ناخت مقدار  
وزن مجموع آن خون و زیت ریزند مقدار عشر وزن آن نایع و برابر نصف عشر آن نوشا در اگر  
نایع و نوشا در آب حل کنند و بریزند نایع و اولی باشد بعد از آن این مجموع را در قوع انبوق تقطیر کنند  
در سخی که بر آید از آب ذبی اللون مشرق که در تکیه نخل این می کند

در میان نخل نخاس از هیأت نخاسی بی هیأت ذبی  
فصل یازدهم

بیشتر سزاه ترین اجسام انتقال از پیوسته به پیوسته ذریب و فضا است بدین وجه که نفوذ مزاج  
طلوهم بالعکس میشود بے آنکه حادث گرداند احدی بر آن کیفیت روید دیگر و بے آنکه نفسی فضیلت  
احدها پیدا شود بلکه هر یک ازین کثیر الوزن غالب اللون باشد حال آنکه در وقت تالیع هر دو  
ساوی باشد و دیگر موافقت طبعی بینمای زمانه گذاختن هر دو ساوی است اما نخاس اشبه  
اجساد سبب است با ذریب بعد از نفوذ بحسب لون و با اعتبار تساوی زمانه گذاختن و ایضا قابل  
عنازبت ذریبی است اما در چنانکه فضا است زیرا که بیس در مزاج او غالب است و در نخاس فضیلت است  
که در نفوذ نیست و آن تشبیه لون نخاس بلون ذریب باشد بدین وجه نخاس قبول لون ذریب بیشتر کند  
دیگر نخاس بلید تطهیر از اسلخ حسن اللون و ذریب التفرگ در و بچو و القای توتیا طلا گردد چنانچه  
برس کبیر گوید که توتیا را چون بآن تدبیر حل کنند و بموجب حکمت القان نمایند بر نخاس مطهر طلا گردد و

فصل دوازدهم  
در تطهیر توتیا

بیشتر که تطهیر اجسام معدنیات انوزن و در سخی بهم مطالب است باید که به هنگام اراده تطهیر زهره  
در خانه خود و تمسک زهره با اتصال مقبول باشد و زحل در خانه خود یا در شرف بود  
ترکیب توتیا سه رطل بگیرند و یک شبانه روز در آب نالت که از انفرامیوس نامند بگذرانند  
بعدش آب را اولاً بسره که در کفند پس نوبت دیگر باب شیرین بشویند انگاه برابر نصف توتیا  
زیتون و برابر نشت او از نخل و برابر نصف عشر او نوشا در با جمع کرده بسازند بار و وزن سفینه و

باتش مقدله بخوشا نمدت هفت ساعت بعدش برابر عشر وزن آن مردار سنگ و برابر  
عشر او زیتون و مقدار نصف عشر او در سخی اضافت کرده آب ثانی ای فوراً بسیار نرم صلایه  
کنند و بعد از سخی ازین آب چندان بریزند که مسور شود و کیشب گذاشته صلیح آب را در نیمه با سرکه  
مصعد بشویند و متعاقب آن اولاً با کتاب بعدش باب شیرین بشویند و خشک کنند و سدس  
وزن او زیتون و نشت وزن او از نخل اضافه نموده مجموع را با زلیتن لسه کابلینا سخی کنند بعدش  
بخوشا نمدت با قش معتدل القوت یک شبانه روز پس از آن سخی تمام نموده اولاً باب اولی صاحبوس  
تاتیای بسره که تا ثاباب صان بشویند و بدانکه توتیا می مطر اکبر اعظم است بنزله که شکتب گرداند  
هیأت نخاس را هیأت ذریب بحسب لون و در وقت و ولینت بدین ترکیب که پنجم  
توتیا می مطر را بر بست دم نخاس مطر القا کنند ذریب خالص گردد باید که اصلا درین شکت  
نموده و خطایین طریق نمایند زیرا که این فصل ملوم و انشرف البواب است

فصل سیزدهم  
در تطهیر فضا و تحلیس او با یک در صامی

که قلعی است چون این در قایت شهرت است بحسب بلاد که از انذاختن باتش مطهیر بر عمل  
معروف صان گردد و لهذا احتیاج باظهار ترتیب آن نمید

فصل چهاردهم  
در اکسیر فضا

ای جوهر فضا را منتطب پذیرد کند و این منوط بر چهار قاعده است

قاعده اول

بگیرند براده ذریب و دو شقال و براده فضا دو شقال و نوشا در یک شقال و کبریت صفر  
یک شقال این مجموع را بسره که مشرب صلایه نموده سخی تمام کنند پس از آن پنجم دم زیتون ملحق  
نموده و سخی نمایند مدت یک شبانه روز بعد از آن در کوزه گل یا قاروره زجاجی کرده بگل طمت  
گرفته در فنورتانفته نهند و تیکه قره در ثلیت مشتری بود و با احدی از تخمین ناظر نباشند  
بعد از هفت ساعت بیرون آورند



قاعده ثانیه
گیرند برله نخاس امر جلیخ شقال و در ششج که عبارت از نخاس فوق است و در شقال اول رو ششج را سخن نموده براده را در و اضافه کرده نوشاد و درم آن لحن نموده آب شترخ ترش یک شامه ز بسا نیند تا کمال نرمی شود و بعد از آن دو درم نوشاد و اضافه آن نموده با سرکه مصدق یک شامه ز بسا نیند و در سایه خشک کرده نگاهدارند
قاعده ثالثه
گیرند برکت زربخ شقال و در ششج فضا خالصه نیند از بعد از اولان فضا بنزله احتراق و اگر بعد احتراق نرسیده باشد اضافه کنند در ناز تا محرق شود و سوده گردد و کبریت زرد محرق نگاهدارند و از آن بایی که سسکه به مستوی قوه میخ است یک شامه ز بسا نیند و بعد نخاس محرق اضافه آن نموده براده فضا و براده نخاس از هر یک دو شقال و چینی از جوهر مستود هر یک زربخ و از جوهر یک شامه زربخ سخن گفته پس در سایه خشک کرده نگاهدارند
قاعده رابعه
گیرند براده فضا و براده نخاس و در شقال هر یک از نیند از بعد از نیند و بر نیند بلخ کنند بعدش نوشاد و زربخ شقال بر و افزوده سخن تمام نموده نوشاد در یک شقال نور یک شقال زربخ یک شقال اضافه کرده یک شامه زربخ سخن کنند و بعد از آن آتش مستدل هفت ساعت بجو شانند آنگاه آب راج سخن نمایند پس در سایه خشک کرده ایضا آب راج بسا نیند و سه بار تکرار این عمل کنند اما بعد از آن این عمل وقتی باید که قمر متعلق به شتری باشد یا تعال مقبول و مشتری مستقیم باشد و مقارن خانه خود بود یا در شرف بود درین وقت جمع کنند اجزای قواعد ار بعد را و بجو شانند بار و سخن بریند که با قمر اربع استخراج آن نموده باشند با ناریت و بعد از آن جله را در قاره کرده در گل مکت گیرند و در سایه خشک کنند باز به گل مکت گرفت خشک کرده تا سه نوبت بعد از آن در تار مستدل هفت ساعت گذارند چون بیرون آرند مجرے احمر اللون که منظور بود قبل باشد بر آید اینست اکسیر کبیر باید که یک حفظ آن کند و وقت حاجت استعمال آن نمایند صفت المصالح این اکسیر بر فضا بگیرند فضا

خالصه جدید و بجا شقال و سکه کنند سه نوبت در بوت ریزند با آب لین و بعد از آن ایضا  
سکه کرده بوره ارسی بر و القا نموده ازین اکسیر وزن شقال واحد در میان ورق طلا  
بجیده در بوت آنداخته بگذارند از آنجا ذوب پاک خالصی بر آید که کسی راه و رنگ نباشد

فصل پنجم مستزاد

بشنو اکسیر برد و قسم است یکی اکسیر معدنیات و دوم اکسیر نباتات اکسیر معدنیات برد و  
قسم است یکی اکسیر ارض که آن فلزات ناقصه مثل ارزیز و سرب و جسد و زینق را از مرتبه  
نقصان بدرجه کمال فضا رسانند چه درین اجساد ماده فضا بالقوه موجود است اما بسبب لوازم  
چند مثل رطوبت زائد و غلبه ارضیت که در معدن پایشان لاحق شده بر تبه کمال نرسیده اند  
پس چیزیست باید که آن عوارض را از اجساد این فلزات پاک سازد و هر گاه آن کثافت و  
رطوبت ناکل شود لا محاله بر تبه کمال رسد و فضا خالص شوند که ششج فزق در میان آن و  
معدنی نباشند و شقال معدن با زیاد هفت پزان مصادق می آید که چون حرارت آتش  
با حدال خشتتار سرد خشتتار سرج و سسکم و کامل شود و این بمنزله فضا و ذوب است که در معدن  
بجارت معتدل آفتاب قیام پذیرفته و چنانکه حرارت آتش کمتر رسد خشتتار است و  
مستعمل و بزرگ باشند و این بمنزله رسامین و سراب و جسد و زینق اند و چنانکه صفت و گرمی  
آتش زیاد تر باشد و احتراق بسیار در اجزای خشتتار او باید فضا شود که آنرا بزبان منهدس  
بمانوان گویند و این بمنزله سس و آهن است و اصل همه فلزات زینق و کبریت است پس مالان این  
فن بر سه عمل اکسیر ارض زینق و زربخ و نوشاد و فضا و بخت عمل اکسیر امر زینق و گوگرد و نوشاد  
و ذوب مفرد کرده اند و این هر چهار را در آن ار لیه و عناصر گویند گوگرد و زربخ بمنزله آتش  
اند و نوشاد بمنزله باد و زینق بمنزله آب و فضا و ذوب بمنزله خاک و زینق و زربخ و نوشاد  
بمنزله ارواح اند و فضا و ذوب بمنزله اجساد و چیزهاییکه بحالت ترکیب و استخراج در آن  
داخل کنند از قسم سیاه و غیر آن بمنزله نفس مت و نفس رابط است در میان روح  
و جسد پس بنام اکسیر بروح و نفس و جسد است و بغیر این عمل تمام نشود و این هر سه  
از اسرار و در حرمت از رموز و چون چهار چیز را بر سه عمل اکسیر اختصاص یافته پس



تدبیر امتزاج آن نیز چهارست اول سخن دوم تصفیه سوم حل چهارم عقد و طسریق این  
 اعمال در مقدمه مذکور شد و هرگاه این اعمال با تمام رسد پس چهار قوت در آن اجزای مرکبه  
 حاصل شود اول قوت میلان که بانگ حرارت آن چیز مثل سوم گذاشته شود دوم قوت نفوذ  
 که بر هر چیزی از اجساد که اندازند قوت خود در بطون آن نفوذ کند سوم قوت بیخ یعنی اجساد  
 تا قوت اللون را با لوان و اوزان مخصوصه فضا و ذهب در آرد چهارم قوت نبات یعنی اجساد  
 متغزل و کشیده را بجم و عیار فضا و ذهب و اصل گردانند نیست با جلال آنچه تفصیل از زبان کاطلان  
 شنیده ام و یک ترکیب عجیب و غریب که از کاطلان دودمان این فن بهار سید بے کم و کاست  
 در این اوراق شرح میکنم هر که از بزرگان فرخنده بخت بدین عمل نادر برسد و باصل طلبگی بیاب  
 شود باید که با رابد طایفه خیر یا دکنه و آن را بعبادت بیجا صرف نکند و بیعبادت و ریاضت کوشد  
 و هر که نیت خیر نداشته باشد هرگز از و این عمل در دست نیاید و با تمام نرسد بیارند چند مایگان سیاه  
 بزرگ مع چند نر که همه استخوان با و گوشت و پوست آن سیاه باشد و بخت آن  
 نفس متبک عریض و طویل با وسعت و فسحت از غنچه خوب طیار کنند که آن مرغان بخت  
 تمام در آن قفس باشند و روز از نفس بیرون کنند تا متقار بجاگ و چیز باسه  
 دیگر نیندازند و آب و دانه اندر قفس میداده باشند و شرط اعظم درین احتیاط از خاکست هرگاه  
 مایگان بیضه دهند مایگان بیضه دار را در قفس دیگر بالای بیضه بافتند چون بیضه با برتند هفت روز  
 میر کنند تا چه با اندکی بزرگ شوند پس بگیرند که بیسه بهتر و از ده توله کبریت اصغر یک توله زنج  
 ورق یک توله زنج سرخ یک توله زجاج کرانی یک توله زعفران اکید یک توله سندر و س  
 یک توله زعفران غاس یک توله جدید یک توله عقاب عمیک توله نمک طعام یک توله این جمله ادویه  
 را با آب لیون تر کرده دور و ز سخن نمایند تا خشک شود پس با یک سائیده با عیاط از گرد و غیره  
 محفوظ دارند بعدش بگیرند یک اش ازین دوا و با بست و چهار ماشه آرد گندم یا نخود بکون گوسفند  
 خمیر کرده و دانه نموده بچوزه با بخوراند چند روز نشیکوز هرگاه آن دانه تمام شود باز یک ماشه ازین  
 دار و پوست و سه ماشه آرد گندم یا نخود بگیرند و بدستور اولین خمیر کرده بچیز روز بخورند و بعد تمام  
 شدن باز یک ماشه دوا با بست و دو ماشه آرد گندم یا نخود بدستور اولین چوزه را بخورند

بجای

بجین در هر مرتبه یک ماشه از آرد گندم که منبوه باشد تا آرد بوزن دوا رسد انگاه هر روز که میبازد و  
 زیاد بنبوه باشد تا وزن دوا چهار ماشه و آرد دهان یک ماشه باشد درین وقت دوا باشد از و بگیرند و  
 ماشه خون و چهار ماشه دوا بسجور آیند باشد و گازی بوزن دوا از نفس را بکنند تا متقار بنین نزنند و  
 چیز باسه دیگر نخورند که سفید کل ست فی ابله بطریق مذکور و با چوزه یا دهن تا بزرگ شده بچم در کنند  
 پس پوست تخم کاسه این مایگان دو انورده سرخ رنگ و سفیدی و زردی هر دو روز رنگ این سفیدی  
 باشد پس بگیر آن بیضه را و بشکن و زردی و سفیدی آنرا در ظرف چینی کن و اندکی بجراتش بگذارد  
 که همه درین گرد پس بگیر نه از متقال سیاه و در ظرف حدید کن و بر سر آتش نرم بگذارد و یک مثال  
 ازین درین مبارک بر آن طرح کن که سیاه مثل شجرت مسخ شود و مسخه و قائم الی اگر دو و از آن  
 شجرت مثله بر نه از متقال سیاه دیگر طرح کن که آن نیز شگرت شود همچنین تا هفت مرتبه کن بعد از آن  
 یک مثال از آن شگرت با رتیم بر نه از متقال نفوذ طرح کن که طلایه کامل عیار شود و اگر خواهی که  
 ازین هم بهتر و نیکو تر شود باید که آن بیضه با آرد کپورهای دوا نخوره با اول داده اند بر سر مسخ  
 بگذارد تا بار دیگر بچم از آن بر آید و آن چه با رباطین معرفت دوا استعمال کن تا وقتیکه بزرگ شوند و  
 بیضه بر آند و درین آن بیضه با یک برده هزار طلای خالص کند و اگر بیخالی چوزه با راجع کنی و یک مثال  
 از آن بر شصت مثال از هر جدیدی که طرح کنی شمس خالص گرد و باید که دوا داده و زهره و دوا بخورند  
 باشد و خوراک آن جانوران فقط گندم یا آرد گندم یا آرد نخود باشد سوسه آن بجز آب دیگر چیز نزنند  
 اگر چه این ترکیب را بکمال تفصیل نوشته ام که هیچ ستر آن آنچه که استاد فن با تعلیم کرده فرو نگذاشته ام  
 اما کسی را که قسام ازل این نعمت غیر مرتبه قسمت کرده باشد از و این امر سر انجام خواهد یافت اگر  
 مقدار ازل تقدیر او نکرده غلطه درین کار واقع شود که آن بکمال نرسد و سر انجام نیابد  
 قسم دوم عمل اکسیر که از نباتات باشد و این طریق اکثر معمول هندیان است از آنجا که خواص اشیا  
 بر حق است اینز و تقدیس و تقالی یعنی نباتات را چنان خواص بخشیده که قطره چند از عرق آن اگر  
 بر فلزات سرخ کرده یا ذوب نمود میبند ازند نفوذ یا طلایه خالص شود و بعضی از آن آنچه که تحقیقات  
 را تم انجودت رسیده نوشته میشود آلی بفتح الت و تشدید کاف عجمی و کسر آن و سکون یا سه تخانی  
 معروف گیر می است که در زمین رنگستان یافته میشود برگ او مشایه برگ آگ است که در زمین است



که آگ شاخه دارد و اگر برگ یا شاخش را بشکنند شیر سفید بر آید و آن یک شاخ است که بقدر دو وجب یا چیزی که زائد یا کم از آن از زمین بلند باشد و همان یک شاخ برگ است مثل باشد مثل برگ هانی آگ اما چون بشکنند شیر از آن بر نهد اگر این قسم گیاه در ریگستان یافته شود باید که آنرا از بیخ برکنند و بسایه خشک کرده با یک سفوف ساخته نگاه داری و بوقت ضرورت بحاجت یک توله قلعی را گداخته بقدر یک ماشه از آن سفوف بران طلسم کنی بقدرت الهی نفقه خالص شود

و دیگر تیلیا کند کبیر تا در نوقانی و مکهون یک تختانی بجهول گیاهی است که اکثر در زمین چرب و سیاه رنگ در موسم بر خشک پیدا شود و بوسم تابستان خشک گردد و بلندی آن زیاده از یک ذراع نباشد و برگهایش بصورت برگ درخت انبه المخره تر از آن اند که مانی به تریک و گلش زرد و در جاییکه این گیاه باشد قریب آن دیگر گیاه نرود و در هیچ آن گرسه مثل قند بر آید و چند آنکه ساقها زرد باشد گلان تر گردد که زیاده از بیخ شش آتار شود و آن گره را از بیخ و کهنه و دیگر آلات آهنی بر آوردن محال است چه آن از تاثیر آن چنان نرم شود که برگز قوتی در آن نباشد که زمین را برکنند پس هرگاه که این گیاه یافته شود باید که از شاخ آهوی زمین را کنده بخش را که شش زمین قند باشد بر آید و نگاه دارند و شاخ و برگ آنرا کوفته عرق بکشند و در شیشه با حیاتا تمام نگاه دارند و گل آن مقام که با بیخ متصل و پیوسته باشد تا یک وجب از هر جانب بردارند که آنم بکار آید از خواص بیخ مذکور آنست که اگر بقدر یک جبه سرخ بر یک آنرا قلعی گداخته اند از بقدرت الهی نفقه خالص شود و اگر از آن گل بوته سازند و بعد خشک شدن در آن قلعی نماند با قش سرخ کنند از آن گل نفقه خالص شود و اگر بوقر برگ و شاخ آن گوگرد در یک روز سخن کنند گوگرد قائم شود و احتراق آن زایل گردد و اگر یک توله از آن گوگرد قائم بود و صد توله سیاه که در بوته کرده بر سر آتش زغال گذاشته باشد طلسم کنند تمام سیاه سفید و قائم انار شود و اگر یک توله آن سیاه سفید را برود صد توله نفقه گداخته طلسم کنند تمام نفقه خاکستر شود و اگر یک جبه از آن خاکستر نفقه بر صد توله قلعی گداخته طلسم کنند نفقه خالص شود و بیون الله تعالی

و این

واس دوم در بیان علم ریما مستر اد

واس دوم در بیان علم ریما مستر اد

بدست آمدنی و نعت سرور پناهی صل الله علیه وآله وسلم میگوید فقیر محمد عثمان قیس که این چند جزا را از رسائل خسرو شاه ساسانی و حیل و کوک بن عراقی و بحر العیون ابی عبداللہ منزلی مشهور بکتاب ابن اکلج و عین الحقائق و ايضاح الطرق نتیجه طبع مایم و القاسم احمد الساسانی منتخب نموده سنی بسجمل حیرت ساخته مستطیل یک مقدمه و سه فصل گردانیدم

مقدمه	در تعریف علم ریما
-------	-------------------

بشنو که این علم را علم نجات و علم شجاعت نیز نامند و اهل این فن قواعد جوهر ارشی را با هم مترج سازند که از آن اثر عجیب و غریب رونماید یعنی اعمال قاصبت کلیات و بعضی ترایقات و بعضی عجایبات پیدا کند

فصل اول	در سیات
---------	---------

اول این تراکیب سنی است به جلنا هر مس فرماید که وقت نزول مریخ از مقرب بگیرند چون آوے میں خروج از رگ خواه بطریق قصد خواه بطریق دیگر که گرم باشد و شیر خیز از ریستان حسنه گرم بر آرد و از هر یک مقدار یک یک رطل گرم گرم آمیزند و برابر وزن مجموع تخم ماهی کوفته در و آینه با هفت بیضه مدت چهل و هفت روز در چاه نقیض گذارند یکدم ازین براسه اهلک خارب کانی ست طالبیوس حسب هدایت هر مس بگیرند سرخ آصفرو نوشتار در کبریت آصفرو ساسانی الوزن و هر یک را جدا جدا یک صلیبه نموده در سرکه معدسه وزن برابر آن به خیسانده یک جزو زریق و بیخ جزو براده سرب را بسره که خیسانده اجزاسه اهل را با و ملحق نموده در روز سخن کنند بدش بانهره گاؤ ساله خوب بماند و ما ت چهل روز در میان نخل و فن کنند بدش از آنجا بر آورده در قاروره کرده بر وسط خانه تا یک سطح آویزانند



دو دانگ وزن این براسه اهلک شارب و آکل بیکروز کافی ست اما باید که بابتدای عمل ترکیب فرود قران مرغ یا راس الغول بوده باشد پیش بر نشین وقت نزول مرغ برج اسد حسب هدایت هر مس بچند روز فریون تازه را سحر تام نموده نگاهدارند و راس زنب اعلی جلی بسیار دراز لب را قطع نموده همان روز در باون نرم نرم بکوبند تا چوب مرجم شود و بسره که معدد بسیارند یک ساعت و چند مرتبه بزمین باو مخلوط کرده در قح زجاجی ریخته فریون سوده درو افشانند و آنرا در وسط قح دیگر که از مدید باشد گذارند و طبق از آگینه سناده بعد گل حکمت در زبل تازه و دفن کنند مقدار دوره فلک بعدش این همهها برداشته در حقه آبی نگاهدارند برای اهلک بدت چهار ساعت دو دانگ وزن آن کافی ست اما الیموس ایجا و مشرو دیوس حکم ست حسب حکم هر رس وقت انصراف قمر از اتصال زبل بگیرند و زنج دو دم شاپ پاک و ساه ابر من و دم و تخم مورچه یک دانگ مجموع را در باون بقوت تمام بکوبند و آب با دوج چند آنکه آورا <sup>پایه</sup> بپوشند غیسایند به ترتیب مذکور در زبل و دفن کنند و هر روز سه مرتبه بالاسه آن تا مدت چهل روز بول کنند بعدش بر آورده در حقه سی نگاهدارند و اگر وجود تخم مورچه مستند باشد باید که در سور خلسه مور سر که بریزند که سوران ازان موضع تخم پس خود را بیرون آرند بعد ازان بیومن آنرا بدست آورد هر گاه انسان بطعام و شراب مشغله یا مدت مشغله انان بخورد دان روزا و راتپ گرم یا مرض حار حادث شود که تا روز چهارم فنا نماید و ظاهراً نشود آنها شراب سم بر شراب آن و نه بر کسی دیگر <sup>چون</sup> ایسیاس بگیرند براده نخاس و براده حدید و براده رعماس اسود مسادی وزن با نصف جزو نوشادر یک شیار و زخم تلخ نمایند بعد ازان زنج اصفر ربع جزو و زنج اخر تلخ جزو و قلعی یک جزو اضافه نموده یک شیار و زنج دیگر سخن کنند و چاه بعد زنج و یک جزو کبریت اضافه نموده یک شیار و زنج دیگر سخن کنند و در قاروره سناده گل حکمت کرده در ائل تصحیح کنند از آنجا همی تجر بر آید نصف دم ازان در دو روز کشنده است و علاج پذیر نیست **قیانان بن اوش** این کم با هم بود <sup>مرد</sup> ست ترکیب بگیرند قلعی و نوره مسادی و زنج و کبریت زرد از هر یک سدس جزو نوشادر تلخ جزو و بول اسپ چند آنکه مور کند اجزا را سه بار بریزند و مدت بست و یک روز در جوش

باید

سوقوه گوشه که آفتاب کم اقد و سرد بود بنهند و هر روز سه نوبت حرکت دهند و بعد مدت از راه حوض تمام آب بخوض دیگر بریزند و آتش نرم بچوشانند تا بقوام عسل آید نگاهدارند بعدش بگیرند حر و عقرب و جمل و کل چند آنکه بسره شود و اگر تنها عقرب بدست آید به سرت پس مجموع یا عقارب تنهارا کوفته با سه چلیاسه زنده و یک منقوع جمع نموده بسره که معدد چند آنکه در بلبر سر آید برورخته بچوشانند تا منقوع و فوج با مرده شود بعد صاف کرده جزو مستونیاسه انطاکیه اضافه نموده با آتش نرم بچوشانند تا مانند عسل غلیظ گردد و محفوظ اول را بر و اضافه نموده خوب آینه یک جزو نوشادر شریک آن کرده با آتش نرم بچوشانند تا غلیظ گردد پس ازان در آفتاب گذارند تا خشک شود یکدم براسه اهلک کافی ست ایلا و اوس بگیرند بیاز غصیل و در ظل اوراق و اعصاب لایعنه سه رطل و بصل المون نصف رطل مجموع را کوفته آینه بول اسپ چند آن بروریزند که از روعه آن بگیرند و یک روز و شب بگیرند و بنوعی بفشرند که دست باور سرد و آتش را صاف کرده آتش لینه بشکل قوام عسل آند و در قده سه ریخته قح دیگر بروروشانند و در چاه تعفین دفن کنند و فوق آن طشته از نشیه گذارند و بطریق مذکور بالاسه همه طشت دیگر پوشیده زبل اسپ و خرچند آن بروریزند که بپوشد و در چهارده روز گذارند و هر روز سه نوبت بول کنند و بعد از مدت مذکور تغییر زبل داده چهارده روز دیگر در ان زبل مدفون کنند همچنین نوبت نوبت تغییر زبل داده مدفون کنند بعدش بر آورده مدت چهل روز با آفتاب گذارند تا خشک شود یا آتش نرم گذارند تا آب و تمام خشک شود و مشال ازان سکنند در دو روز قیانتا ر بگیرند فاعلی سه پهن کوبی دورا آب دو عدد قطع کنند سرد زنب آزاد بر آرند آنچه در جوت آنهاست مگر زهره را نگاهدارند که مقدار بست رطل باشد و قطع قطع کنند هر یک را مقدار ده دم و در بست رطل شراب نوشادر انداخته بپزند تا مراد شود بعدش از آتش برداشته آب او را جدا کرده روغن او را محفوظ دارند یک مشقال ازان بیک روز بکشند باور اس اهلک آن بدو طریق یکی شراب دو م اگر بریزه یا کاردک یا پیکانه یا لند مجروش بپزد

ترکیب و در ظل شان اخضر را سخن کرده در بست رطل بول اسپ بچینسانند و در آفتاب بخوران



ای اساز خشک نمایند بعدش آب صاف مقدار بست رطل در ورخته با چوب انجیر حرکت  
 دهند تا خشک شود و بعدش بست رطل آب در ورخته با قصاب گذارند تا دم رطل مانند آنگاه صاف  
 کرده در حنگه هارند بعدش بستانند براده خامس و نوشادر و زرنج مساوی و حدید و کبریت احمر  
 نصف جزو و مجموع اجزا را به بول حمار یک شتا نوز سمن کنند بعدش محفوظ اول را بر او اعنا کرده  
 خوب بسایند تا یک جزو شود بعدش کندش و اعصاب لافیه گیاه جیش شیرست هر یک نصف  
 رطل کونته در آن آگندند و جمع را در ظرفی کرده در چاه تعین دفن کنند مدت چهارده روز بطریق مسعود  
 بالای آن بول کنند بعدش بر آورده چنان فشار نمک دست بآن نرمند و در ظرفی کرده نگاهدارند تا آتانا  
 سیا قوس زهره افی سه عدد زهره لگ و زهره کفتار هر یک هفت عدد و مراره کلابه مران سه عدد  
 که در مقابله دار و گیرند و آن سه افی را که زهره از گرفته شده با غصا نیاره پاره کرده در بست رطل  
 آب پیژند تا پنج رطل مانند آنگاه صاف کرده آب ایشانرا بوزن مراره هفت بار بردارند و در مراد آب  
 ریزند و بیارید حرکت دهند و مقدار دو درم عرق آدی و سه درم نوشادر با مخلوط نموده بچاه تعین  
 کنند بدستور مذکور و بعد از چهل روز بر آورده در ظرفی نگاهدارند مقدار چار شیر ازان میکشد  
 در یک ساعت شیشا لاس گیرند پیش بوزن دم و سنبل روی دو درم عرب هفت عدد  
 مشک نصف دم سه اجزا جدا جدا سمن نموده هم آمیزند و مراره افی و مراره اسود سابع  
 و مراره کلب و زهره کفتار و زهره یوز و زهره شیر گرفته با مخلوط اول مخلوط کرده در قدی ریخته  
 چهل روز در چاه تعین گذارند بعدش بر آورده در ظرفی نگاهدارند و شیر ازان در همان روز پاک  
 کند و اگر بار و یا شیر با اند بروج پاک شود و اگر شخصی به سیارلس آن کند و نگاهدارد دستش  
 سرخ شود و بعد سستی هلاک گردد و سیاطوس ده رطل استقیل را زخم کوفته و لبن و عسیر  
 چند انکه شیر آید بر او اضافه کنند و ماز بون یک رطل ستمو نیافعت رطل تلخی هندسه ربع  
 رطل جمیع او به راکوفته با هم مخلوط نمایند و بگیرند آب ایشانرا در رطل و آب کفش رطل  
 و آب فودج دو رطل و آب سداب یک رطل و آب نضاع یک رطل و آب پیانند و رطل  
 آب سیر و رطل با هم آمیزند چهارده روز در سمن گذارند و هر روز با چوب انجیر حرکت دهند پس  
 ازان بچاه تعین دفن نموده چهارده روز دیگر گذارند بعدش بر آورده صاف کرده آب او را در ظرفی

بج

بج

انداخته و تحت زبل مدت بست و دیگر زود فن کنند بعدش بر آورده در کوزه نگاهدارند میکشد  
 بطریق اسال کبدا سه سال یک مشتاق مسهل ملک ماز بون نصف رطل خربق امین و  
 خربق اسود و شحم غزل و فرنیون از هر یک ربع رطل بوج نیل نصف رطل همدرا کوفته در آب پیانند  
 نوشادر درم امضا نموده یک شتا نوز گذارند بعدش بدست فشرده آب هار در ظرف همین  
 کرده با قصاب ضعیف نسند با آتش نرم بچوشانند تا نشفت رطوبات شود و جوهر او به باقی ماند  
 پس لبن تیمویه بقدر مسوسه او به بروریزند و بگذارند تا خشک شود بعدش بگیرند براد خامس  
 و براده حدید از هر یک پنجم درم و سیرک معصومین بلین نموده با پنجم درم نوشادر که ششبار نوز با مخلوط  
 اول بسایند و خشک نمایند ضحاک قتال زعفران ربع رطل و سمن بلین نمایند و در رنج رطل  
 آب پنجاه درم زنجبیل و پنجاه درم فلفل دو درم قاقله و بست درم داریچین نیافسیده  
 بدست خوب مایده صاف کنند و درین آب ربع رطل زعفران آمیزند یک شب دیگر گذاشته  
 در آفتاب نسند تا خشک شود دو درم ازان بیک روز بخندد میکشد ناماروس و سمن همین  
 خالص دو درم کافور قیسوری دو درم هردو را با هم سمن بلین نموده نگاهدارند هر کس که بخورد  
 ازان ساقط گرداند قوت او را و الحاقه حرارت مزینه او کند و اگر جاهلی خلالت امور مقوره  
 مقدمه نظر جمال صفت و قوت کواکب نکرده باوقات خلالت استعمال نماید اثری ازان نمیند  
 زیرا که قوت سمیات هر چند که قوی باشد طاقت مقاومت تاثیرات کواکب ندارد

فصل دوم

در تریاقات ای واقع مغزت جمع عموم

پیانوس سوجان مسلاک بن قزبان است  
 ترکیب حب الفارده درم سنبل الطیب چهار مشتاق جزیلانا رطل پنج مشتاق عروق کبسه و  
 عروق کفش و پنج مغز قوی بوج سنج درخت انار بوج سنج درخت رازیانه و پنج سوسن  
 بود در رازند طول از هر یک سه مشتاق و دارچینی و سیلین و قاقله و قردمانا و زنجبیل  
 و مویز و معطلی و زعفران از هر یک دو مشتاق این همه را کوفته بچینه با دو وزن عمل گرفته  
 معجون سازند یک نیم درم همان بخش است تریاق هر مس اللمیر



وانع اقسام سوم و اصلاح حضرت به اینها

ترکیب اهل انقاش و پندرم جنلیا نلس روی بوجب نثار و سارون و شمس فرم باد نموده  
 و عود هندی از هر یک دو درم و مندل سفید و مر و اید بکر و بسد و بسن و سنخ و بسن سفید و مر جان  
 و منقل و میعه سائله و لاون و کندر و قرقه و صافج هندی و قرقفل و زنجبیل از هر یک شش درم  
 و پنج مسقر فارسی و پنج سوسن کبود از هر یک چهار درم همه ادویه را کوفته بخته بده و وزن عمل کف  
 گرفته نمیز نموده نگاهدارنده بوقت حاجت بکار آرد تریاق هر مس سسه با شیر سایوس  
 جو ز هندی و درمل و اینها نصف رطل قانله ریح رطل قرقفل و صافج هندی و منقل  
 زنجبیل و منقل از روق و کبریا از هر یک یک اوقیه و زعفران نصف اوقیه و مایه انار یعنی وزاج  
 و عاقر قرقما و منقل و درمل و تخم گز و حب الرشاد و بنویز و تخم ریحان از هر یک سسه اوقیه  
 سینه سائله و کندر از هر یک یک اوقیه حلیت دو اوقیه اشه و فرا سیون و حبه از هر یک یک  
 اوقیه غیر صوغ همه اجزا را کوفته بخته و صوغ را حل کرده باد و وزن عمل کف گرفته همچون نموده  
 در ظرف چینی نگاهدارند که انتقال در نع سوم است تریاق هر مس وقت نزول مشتری بدرج اوج  
 خود قاذر خالص و مر و اید تا بیست یک یک جزو بسد ثلث جزو در و ج عقرب سبز و مجموع را کوفته  
 بخته باب با در نجو به بنیاستند و سدس جزو زعفران اضافه نموده هنگام طلوع مشتری بی زیر آسمان  
 تا وقت غروب او گذارند و بعد غروب مشتری برداشته بدیغ همین العرس سرشته بندند تا  
 به مقدار یک درم سازند و هنگام گزیدگی حیوان ذی سم یا خوراندن بزهر باید که اول روغن  
 گاو خورانیده و زنگانه بعد از آن یک بندق خورند و بیالنه آب شیر گرم عقب آن بنوشند  
 و این العرس را کشته آنچه در شکم اوست تمام بزارند الا زهره او بریان کرده تناول کنند  
 از هر قسم سوم موجب نجات است

تریاق الیونوس

باید که وقت نزول مشتری بدرجه پانزدهم از برج سرطان بگیرند فلونیا درم کبریا و درم زعفران  
 دو درم خشک با در نجو به یکسوم درم قاذر برابر نصف بیج از هر یک از این اجزا را جدا جدا

کوفته بخته مجموع آنها را خلط کرده بروغن بادام چرب نموده بمصل سجون سازند و بوقت قران  
 قر با مشتری در موضع مذکور بخته طلایا بلور در مکان کثیر البرودت نگاهدارند اکل سوم قانله یکدرم  
 خورد نجات یابد و اکثر اجزای سبیل طریق ذوق دفع شود

تریاق درد بلهوس

اضی کوهی کبیر الراس سرخ الحوکت ماسر و ذنب قطع کنند و شکم را پاک کرده اختار و او را بر آردند  
 با آب یک هفت نوبت بشویند بعدش در باون بگویند کونج بوار شود پس با تشس معتدله بنشینند  
 تا مرگ رود بده بر آفرده باز بگویند و قرقفل و جوز بویه و قانله از هر یک پنج درم زعفران نصف درم  
 صافج هندی پنج درم ناخواه دو درم تخم کرفس و فلفل اسود از هر یک سه درم قروانا چهار درم  
 حب الفار سه درم قاشره و جنلیا نلس روی از هر یک پنج درم مجموع را در باون کوفته با دو سینه  
 آینه باده و وزن عمل سرشته سجون ساختن در یک گذارند بعدش اینون دو درم و حبه سائله  
 و لاون دو درم کندر شش درم زعفران دو درم همه را سق بلنج نموده به محفوظ اول مخلوط  
 نمایند بعدش خیزه چار و خیزه یوزنیک سلاویه نموده داخل کنند و عمل بقدر حاجت  
 بیا میند این تریاق عجیب العف و غریب الاثر براسه حضرت سوم است که جمیع سوم با بوق  
 دفع کند و سوم راحت کامل و شفاکے عاجل بفضل شادی تالی حاصل گردد و با در  
 تجسیر شده است گاهی خطا کرده بسیار ظمیر النعمت

فصل سوم در نجات مشتری

براده سفیده روی در پیله کشته ریخته سازه که تمام براده بدان پیچیده شود بعدش روغن  
 لادن بچراغ نوانداخته آن قیله را روشن کنند هر که بروشنی آن چراغ نشیند رنگ رویش زرد و  
 دندان سیاه نماید ایضا خون کهنشک سبز پر پوست گردن خروس الدو با رة زنگار در آن پاشند  
 و بجماعت کسب پیله سفید سازه و در افغان سبز نموده بروغن کهد پر کنند و روشن سازند چنان  
 نماید که حرفان رنگارنگ در هوای آن خانه پرواز میکنند ایضا بگیر پیله شوک و پیله گز و  
 بیکه را جدا جدا در و چراغ کنند و از پیله دو قیله طیار کرده در هر دو چراغ نموده هر دو را روشن



کرده اندک دور بر بند یک وجب هر دو چراغ را بگذار و شعله های هر دو چراغ بچند و گویند که  
از پیله بر خرگوش نیز زمین اثر مشابه شود ایضا قتیله از پوست مار سیاه ساخته بارهفن لفظ  
در چراغ سبز یا سیاه روشن کند خانه پانزده ماران سیاه معلوم شود ایضا بیار در سرگین گریگ و مگ و  
چرخ گوش سگ و پیله گریگ و خرگوش کتان را بدان آلوده قتیله سازد و در چراغ نوبند و روشن نهیق  
در آن ریزد و روشن کند اهل آن مجلس همه بگردا بصورت سگ مشابه کنند ایضا بگیند خون  
خرگوش یا روغن گل یا میز و در چراغ نو کرده قتیله از پیله سرخ در آن منور و روشن کند اهل مجلس  
چنان بیند که در آن خانه خرگوشی آید پیله سرخ قتیله از پیله است که بذاته سرخ میباشد  
ایضا بیار پیله کتف و پوره ارمنی در آن مزوج کند و قتیله از خرگوش کتان ساخته در آن  
بیالاید و در چراغ نو نموده یا روغن زیتق روشن کند مردمان آن خانه چنان پندارند که کتفی نشسته  
گویا سیردیا سکنند ایضا بیار نیل سوده در خرگوش نو پیله در چراغ نو بارهفن بید انجیر  
روشن کند چنان نماید که مردمان آن خانه تمام سیر پوش شده اند ایضا بیار در شب  
ملخ و قدره شراب تیز در آن ریزد و قدره کبریت نیز اندازد و نمانه تاریک کند  
چنان نماید که گویا آتش در میان شیشه داشته اند ایضا کبریت را با لفظ سفید بیامیزد و  
بر تخته یا دیواری از آن خطوط بکشند بهر نوع که خواهد و آتش بر یکجا بنظ خطوط بزند در حال تمام  
آن خطوط روشن شوند ایضا صورت هر جانوریکه خواست باشد از گل طیار کند بچون  
و شکم آن سوراخ کند و از پیله آن نیز درون سوراخ بگذارد و قوکه اندازد سوراخ  
بشکم آن صورت اندازد و سوراخ شکم را حکم بند کند و کبریت را با آتش انداخته مقابل بیند  
آن صورت دو کند چون اثر دو بچوک رسد آواز عجیب کند مردمان پندارند که صورت گل صفا  
سکند ایضا برینه یا کبوتر که تازه باشد چند روز در سر که تیز و تند دارند تا پوست  
برینه نرم شود در گاه اینقدر نرم شود که اندیشه شکستن نیاشد اندرون شیشه و درین تنگ  
بیند از آن آب سرد بر آن ریزد که بحالت اصل خود سخت شود مردمان چنان شوند که چگونه برینه  
برین تنگ شیشه سلامت فرورفته تا شعله عجیب است ایضا قدری نوشاده عاقوبت  
سوده در دهن گیرد و بخاید و همان آب منصفه و غرغره کند بعد از آن اگر بر کاله آتش در دهن

گیرد هرگز دهن نسوزد ایضا انیون و کیترا و شب یانی و نمک طعام و پوست تخم مرغ و زیتق  
یا یکدیگر سخن کرده با سرکه در دست مالند و آتش بدست برود آرد دست منسوزده اگر کبک یا مال  
در سر آتش رود با سرکه نسوزد و گل سرخ و زجاج و خصل و شراب و کافور و سرکه با هم مخلوط کرده بر دست  
و پا مالند از آتش محفوظ باشد ایضا بگیند و طلق مخلول و باز زیتق مخلوط کرده با سفید  
تخم مرغ و لعاب خصل بر بدن برهنه مالند اگر در تنور سوزان برود نسوزد ایضا از بلبل  
و پوست تخم مرغ هر یک قدری کوفته بینه با سرکه آینه در بدن مالند و با آتش برود با آتش  
بر بدن نرسد ایضا اگر قدری گوگرد ارزنده کرده در لته بچیند و اندک آب بر آن  
ریزند بعد از لته روشن شود و از آن آب ناریسیده نیز همین عمل بظهور آید ایضا  
بگیند قتیله یا بینه مرغ و سوز آنرا خالص کرده قدری سیاب در آن اندازد و سوراخ  
حوب حکم بند کرده بگری آفتاب تابان یا گرمی آتش بدارد که بر هر دو پیران شود  
ایضا اگر در آب شیر گرم قدری سرشیم ماهی سوده بریزد فی الحال آب بپزد شود بچون  
نماید ایضا بیار قدری کیرا سفید خوب با یک سیاه به وزن آن نبات سفید  
با دوسه بیامیزد و قدری زعفران سوده در آن اجزای خشک ساقیده مخلوط کند و در زمان  
از نظر است اهل انجمن تیز خود نگاه دارد و بروی حاضران مجلس قدری آب بپاشند  
و محض از نظر است مردمان آن اجزای سوده را در آن کبابانند و خوب مخلوط کند و سرپوش  
کرده ساخته بدارد و بخواندن لب را بچیند تا اهل مجلس بدانند که چیزی میخوانند بعد  
از ساعتی سرپوش قلع بردارد و کیرا سوده مخلوط با آب مثل فالوده بنمید خورا بدست اهل مجلس  
ما بخورند بسیار لذتبخشند و هم بدانند که تا نیز عذیبت آب قلع فالوده شده ایضا حاجی از شام ترح  
هندی بزرگان نگاه دارد و کاسه پر آب طلبیده از نظر است اهل مجلس محض قدری  
لعاب دهن در آن آب ریزد هم آب مثل خون سرخ شود ایضا بینه را سوراخ کرده  
همه سواد آنرا فرود ریزد و از ششم بر کرده سوراخ بند نموده با آفتاب گذارد که بنگام اثر گرمی آفتاب  
برینه نرم شود و آب سرد بر آن ریزد که بحالت اصل خود سخت شود مردمان چنان شوند که چگونه برینه  
کند ایضا مرغی از سرم ساخته شکش ششم بر کرده با آفتاب در آن بعد بچون خط آن مرغ را بگویند



ایضا برینیه گرم و تازه آب زجاج هندی بر چه خواهند نویسند و چند بار بجای واحد تکبار  
تحریر نمایند و یک ساعت وقت کند تا آب تحریر خشک شود بعدش برینیه را بشکنند آن الفاظ  
در سینی عیان باشد ایضا سنگ را اندک گرم کرده از موم چینی بر آن نویسند و آن سنگ را  
بسره کند اندازند بعدش بر آورده به بنید آنچه در نوشته باشد ظاهر و عیان گردد ایضا در غنای  
را سه روز در قناب بند بعدش بر چه ازان روغن نویسد نه شود ایضا خردل و خرا را با هم  
گرفته قدری آب در آن ریزد هر چه ازان نویسد سرخ معلوم شود ایضا آب زجاج و مانوک که چند  
ساعت آب تر داشته باشد آنچه نویسد بهتر شود ایضا در شیر قدری نوشا در آینه بر کاغذ سفید  
نویسد و بگری آتش خشک کند خط سیاه ظاهر شود و اگر آب پیاز نویسد و آتش گرم کند فعلی  
سبز و اگر آب نارنج نویسد و آتش گرم کند خالص و اگر بشیر قاص نویسد و آتش برین خط  
زرد نماید و اگر نهره یونگ زهره و زهره باز جمله را با هم آینه بر کاغذ سفید نویسد برین  
روز پنج معلوم نشود و بتاریکی شب همان عبارت خوانده شود ایضا خون کبوتر آب بچینه  
قدری سیاهی در آن ریخته بنویسد هر روز صبح معلوم نشود و شب خوانده شود ایضا بوره سرخ  
و سیاه با روغن زیت یا روغن کبک خوب بساید و ازان روغن شانی بر سطح آب کتیکاری ریخته باشد  
بنویسد حرورن نمایان و بجوی خوانده شوند ایضا ناک سفید را با قلیاب سرکه سیخ کند و بعد از  
خشک شدن بسره که بیامیزد و بروی صورت نوشته بشد همه اثر حرورن زایل و کاغذ سفید گردد و اگر  
موم گرم که بر روی نوشته بگذرانند همین عمل کند و اگر نشاد و مساکه و سنبل فار مساوی وزن  
آب ساینده بر حرورن مکتوبه ریزند و با قناب نگاهدارند اثر حرورن زایل و کاغذ سفید گردد  
ایضا مرکب زرنیج هر یک را با یک ساینده یا خمیر لوطا کند هر مرتبه که ازان خورد و بیوشش  
شود و اگر آن مرغ بیوشش را با آب سرد بشوید باز بیوشش آید ایضا گندم یا دیگر حبوب  
را با زرنیج و گوگرد و زرنیج چوشانیده خشک کرده نگاهدارند هر مرغی از خوردنش چند  
دانه آن بیوشش شود ایضا برگ عنب که بنده بچینه نمون خرگوش آینه گوس سازد  
و برشته در آن بسته آب اندازد و با میان بسیار گرد آن گوس فراهم شوند و ام انداخته گیرد  
ایضا اگر سنگ مغناطیس را چند روز در عرق سیرتر در آن قوت جساب او با کل زایل

شود چون باز بسره که تر در آن حالت اصل باز آید ایضا اگر قاشق پیاز در چراغ اندازند  
پروانه ها گرد چراغ هرگز بهم نمانند و از بوسه پیاز بگریزند ایضا سیر و کبک مشرو  
بندالنج و پوست کندر مساوی وزن گرفته آرد گندم آینه خمیر کرده برشته بسته با باندازند  
با میان گرد آن بوم آند چنانکه بدست توان گرفت ایضا جاج و شیر و آرد با قلیاب پیاز آینه  
حب با بندد و قلیاب دام آلود و آب اندازد با میان بسیار گرد آن بیاید ایضا اگر چراغ  
قدری آب شامی روغن کندر روغن کم سوزد و دروشی چراغ گری باشد ایضا کفش را  
از زیر پای کبوتر بگریزند بچیکه زره اندرونش خالی و قطنل نباشد پس سریش را هم که بند کرده  
از جای بلند که احتمال شکستن داشته باشد بند از بند هرگز شکسته نشود ایضا انگشتری نقره  
یک دانه وزن که گنجش از کرب یا سندر و س باشد هرگز آب فرو نرود ایضا قدری پیون  
بچاه مدد جو در آب آبک چوشاند هر که ازان آب قدری خورد فی الحال بیمار شود و چون  
قدری روغن خورد فی الفور صحت یابد ایضا آبک و زرنیج و مرور سنگ و سنا و حنا و  
کل خیزی مساوی وزن گرفته بچینه در کاسه پر آب ریخته یک شب گزارد و بعدش صحت نموده  
بجمله حیوان سفید موبالد همه سها سے سفید سیاه شوند و اگر جسته جسته باله ابلق مشو  
ایضا شب یمانی و کافور با هم آینه آب ساینده در کاغذ باله در زیر آن کاغذ  
آتش کرده طوقاوان بخت ایضا در چینی ساینده در زیر کرده نان پنجه سنگ را خوراند  
فی الفور برقصد آید ایضا بادام را در کباب سے بسته چند بار بر سنگ زنی پوست بادام  
نکنند سوزانند روغن خردل در یک شود پوست را شکسته برای عین مشا هده کند ایضا  
از شیر دخت مدار بدست چینی نویسد و بعد خشکی اندک خاکستر بر آن انداخته حرورن  
سیاه نمودار شوند ایضا اگر گوزه در کوزه کند و آب در آن کوزه ریزد کوزه بشکند  
ایضا شیلج هندی و علق و انگوزه را ساینده در میان گل بیاشنم که چوبه عطر  
داده و گوزند ایضا خوس از چرب کردن سر و خرا از چرب کردن کون پاک نزنند  
و اسب بچینی کون از دوش با نماند ایضا در سه خاک با س غلطه خسر را  
زیر دستار خوان سندان سوز بمانده در آینه حتی که طعام خوردن نتوانند ایضا گوس گرفته



موی سر آدمی برپایه او بندند و در زیر دستار خوان کنند اهل سفره بنده در آید از خورش طعم  
 باز آید ایضا دانستنش سه روز بیشتر در آید چند ان بزرگ شود که سوراخ توان کرد ایضا  
 از اقسام خوب چند روز به شیر آگ تر در آید بدیش بسایه خشک نمایند هر طرز بخورش چند است آن  
 بیوش شود و بغسل آب گرم بیوش آید ایضا هتاسه دست را بر و من جرب کرده آب اندازند  
 مل نشود ایضا هر که به پهلبله خوردن عادت کند هرگز ریش او سفید نشود ایضا من عربی آب  
 حله که بدست باله آتش بدست بر وارد دست سوزاند ایضا دندان آدمی مرده و زبان بهر بهر زبر  
 بالین کسی نند هرگز از خواب بیدار نشود تا وقتیکه بزود آید ایضا از پوست گزگ نملکان ساخته  
 از آن تیر اندازی کند هر کمانیکه نزدیک آن کان آید بیلاش بشکند و از بخور پوست گزگ در نقاشان  
 پوست های نقاره پاره پاره شود اگر نقاره از پوست گزگ بخواند پوست های دیگر نقاره پاره پاره  
 شود و اگر از پوست گزگ فوط ساخته میان بندند وقت شب ترسند ایضا پوست انار سه  
 شبانه روز در آب تر کرده آن آب بدو کشت زار ریزند و اگر پوست انار برد خسته مرده در  
 بنده مهر و صورت از رخ امین باشد ایضا حروف بر کاغذ سایه بنویسند و هر رنگ  
 سرخ یا زرد یا سیاه بر و غن آمیخته بر آن حروف بلکه تمام کاغذ بکشند و بعد از خط آن کاغذ  
 را بالای سنگی گذاشته بزور آب بران بپاشند از زور آب رنگ از سر حروف زایل شود و  
 حروف سفید بر آید ایضا نوشا در و نیله تخته بر ابر بقرق فطاع یا حرق لیون کاغذ  
 ساییده بر کار دیاشیر یا دیگر چیزی آهنی از موم که اخته چیزی تعلیم بنویسند و بعد از آن  
 او به ساییده بران نوشته ریزند و آب گندازند تا خشک شود بعد خط بشویند حروف  
 کتوبه بر موه آهن صاف در و شن نمودار شوند و اگر بر موه نقره از موم بنویسند امیک گوگرد  
 باله اجزای مذکوره اضافه نمایند و اگر بر سنگ بنویسند صفت شمار رخ را بقرق فطاع حله  
 بالای نوشته ریزند آب داشته بعد ساعتی بشویند حروف نمودار شوند ایضا  
 پیش زده کثردم را قدری نوشا و آبک ساییده بویانندنی نورز هر کثردم در روشو ده اگر  
 پنج اونگه که گیاهی است معروف با آب ساییده بهای پیش عقرب گزارندنی انورز هر دفعه شود  
 ایضا کسرخ نیله تخته بلایک ساییده بدماغ مار گزیده بدمنند از زهر دفعه شود انورز بیوش

در آید ایضا طلا و آهن را به توتبای سائیده در آب چند بار فوط دهند بزرگ مس گردد  
 ایضا اگر خیار بزرگ نصف کرده منزه در میان آنرا خالی کرده و خرمه خشک در آن  
 نمانده بسته کنند و بخرقه بچیده اول بدیگ آب اندازند و بدین دیگ خرقه بسته بالاس  
 خرقه خیار را بگازند و بالاس آن سر پوش مناده چندان آتش کنند که خیار از بخار بخشد  
 شود و خرمه خشک در میان خیار خرمه رطب شده باشد ایضا آب شور از کشیدن  
 قرع انبیک شیرین و لطیف گردد

حواص سوم در میان علم کیمیا مستزاد

حواص سوم در میان علم کیمیا مستزاد	
بعد تا پیش حق وقت بنی مطلق علی الله علیه وسلم بشناس مفهوم التماس اضغف الناس محمد عثمان عقی عنه که این رساله سبب جهلتاس را از کتب کالین فن بهامش مصحف هر مس الرامسه و طلسمات علم هندی و امین اسکند رانی و تاتیل ابو بکر بن و خشیه و غیره اخذ نموده است که بکند و درین فصل ساختم	
مقدم	در تقریر علم کیمیا
یاشو علم کیمیا امتزاج قواسه فاعله علویات ست باقوای منفعله سفلیات ای عبارت از اسما و طلسمات ست که بحسب آن افعال عجیب و آثار غریب ظاهر گردد فقط	
فصل اول	
حرز طلسمه که جمیع امراض حلق را شفا دهد در گردن اضی که بی خطی از ریشم بسته معلق گرداند تا خنق شود آن خط را و گردن صاحب خنق و خنازیر و غیره بندند قدرت انور فاعله نور آشروع در اعطاط گردیده مواد آن من به تحلیل رود و در مرض شفا یابد طلسمه ای که اوس باید که در وقت شروع مشتری بنامه نوحوت بگیرند رسام چهل و هفت انتقال و در بنویسند بطریق فوط ترتیب دهند و در وسط زخمی منحه مقدار کف دست آدمی که وزن	







طلسم مسکن و حج کلیمه وقت نزول زهره به برج میزان یا ثور و قمر با زهره متقابل اتصال  
مقبول داشته باشد بجز اجرام اللون بوزن هفت شقال و آنرا بصورت گره تراشیده  
این صورت بر یک جانب آن نقش کنند و سوراخ کنند نو عینک با آن جانب نرسد و با بر ششم  
زر و بازوسه مرین به بند نرغضله و فندک بچ کرد



طلسم سلار لوس و ارنده این طلسم زود خود پیشه محفوظ باشد از آلام و رنجها  
و دماغ بپزد و خادمان بگذارد بجان باه و سرعت شوخ بیا شود سیم و طلا از هر یک  
مقدار هفت هفت شقال را یک جا گذاشته بشکن حرز تیار سازند بوقت نزول زهره  
به ثور که قمر از برج سرطان متصل بزهره باشد و وقت طلوع برج ثور صورت ذیل را  
بره نقش کنند بر هر دو جانب آن و بوقت اتصال قمر با زهره اتصال مقبول با بر ششم  
سبز بازه و عینسه بندند



طلسم مسکن ضربان عین وقت قرآن تسبیح بالشری و برج سرطان این صورت  
را بر یک جانب فرج ایض حرزه ساخته نقش کنند و سوراخ کرده در گردن آویزند  
با قصر از منه دروساکن کرده و بون انشاء تعالی







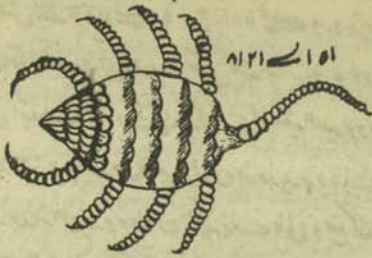


جروی اول طلوع باشد ابتدا کند و وقت کمال طلوع برج از محل فارغ شده تمام صورت  
این طریق کشد که نصف اصطل انسان و نصف اسفل عقرب باشد و این شمال را بر نمود  
آهسته را کب نموده بسا قوی حکم کند



در وقت اول طلوع عقرب تا آخر او این عمل مشغول باشد و عموماً نیز در این وقت طیار سازند  
اگر اینها تمام نشود بگذارند تا باز وقت طلوع عقرب تمام کنند و آن عموماً نصف زمین قریه  
سنگم کرده بنامه بر حوال آن نهند و سر او را پوشند تا محافظت طلسم کند بعد از تمام طلسم  
عقرب در این شهر نماند و تمام و کمال بیزند و بگریزند و بگریختن نشوند و توالد عقرب از ان  
شهر بگریختن شود و خاک این قریه هر جا که بریزد عقارب آنها بر کس مضرت نرسانند  
و اگر این خاک مدینه را به آب عمیر کرده قرص قرص ساخته در وقت طلوع عقرب  
بر آن حالتی که عموماً است ملصق سازند و بگذارند تا خشک شده بپسند  
این قرص را بر سه عقرب گزیده نافع است ایضا این قرص خردی با از  
سنگ سفید صورت عقرب نقش کنند در وقت طلوع عقرب که در حسل در  
برج عقرب باشد ابتدا سه عمل اول طلوع عقرب اسے ابتدا از سر عقرب و انتهای  
دوب نماید لایس آن مطلقاً از هر رسم عقرب منافع نشود اگر آن مناسم را در  
قد سے انداخته آتش بر عقرب گزیده دهند ضرر رسم با و زنده و از صاحب این خانم

عقارب بگریزند باید که در دم عقرب این حروف نقش کنند ۸۱۲۱



طلسم حیات ایجاد لیناس ست صورت حیات بر چوبی یا فولاد یا حدید نقش  
کرده در میان اعمار دیوار کند مستحکم نماید هیچ مار از ان شتر بگریزند و مار گزیده بعض  
رویت این صورت از سم نجات باید که وقت نزول قمر به نصف آخر قوس و طلوع  
قوس در نصف درجه این صورت را کشد



۹۸ ماه ۹۸ ماه ۹۸ ماه

۹۸ ماه ۹۸ ماه ۹۸ ماه















خاتم خمس هر مس گوید که لابس او در انظار ملوک و عیون خلایق کثیر السطوت و همه جا  
 مس نرود و کم باشد و پیشش مدد هم با تا نیر کند بوقت نزول شمس با اول درجه  
 نوزدهم از برج حمل از ذهب خالص امر نوزده مشتقال گرفته خاتم سازند و بگین آن  
 علمده ترتیب دهند بوزن چهار مشتقال و این صورت را بر آن خاتم نقش کنند و بوقت  
 اتصال قمر به آفتاب از برج اسد این خاتم را بپوشند الا بعد از فراغ عمل آن خاتم مع  
 نگینند از نوزده مشتقال کم و زیاده نباشد



خاتم خمس لابس او در فلاح و عزت قوی طالع باشد و هر چه ضرر و عیب کند  
 از آن بزرگردد و در کوب ساختن دریا و صفت امواج عظیمه از خطره طایمین باشد  
 الا باید که بوقت یسبان دریا آن خاتم را در خطی بسته باب اندازد و در آن حال  
 شورش شکین باید بوقت نزول قمر در اول درجه باشد تا نشد ثور و اتصال زهره  
 و بودن فاصله امین شمس و قمر زیاده شدت درجه از قمر و بینا قاصد  
 بوزن سه مشتقال که نگینش از بزرگ تر و در ده باشد غلبه بر خاتم سازند

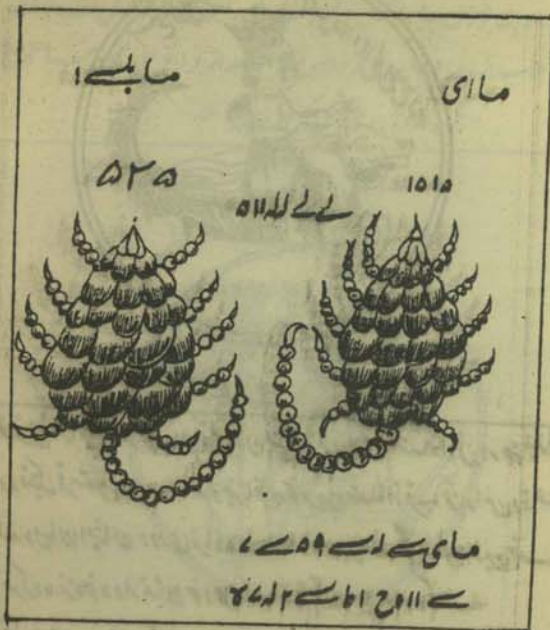
و در این صورت نقش کنند



الا باید که فراخ از حمل و ترکیب و نقش یکسان پیش از خروج قمر باشد از اول درجه تا نشد  
 برج ثور و در نیکه فرستل به سود باشد و غیر تا نظر به خمس پوشد اما از قمر بر براس و ذهب  
 آفتاب کند میان ایشان دوری زیاده از ده و از ده درجه باشد اگر موسی از این خاتم  
 مر کرده نرود و در اندام جمع خاص آن خاتم بآن موسم اعاده کند  
 خاتم زحل ششصد و شصت و پنج با سلاح آرد و شکین اده ششصد و مویده  
 تب و موسی و تب فوق و طاعون کند و با عدال سترون گرداند اگر شخصی کثیر انگشک بگوید  
 الکلام حاصل و لابس این شود این صفات نرود و از و مرتفع گردد و بسره و توط در آید  
 و از خاص این خاتم تقویت اعصاب است مساوت بیوابی و بدن را فریه دارد و لیس او ام  
 او صورت صفت قوی باه است و این طلمس را عقرب نامند که از حامل آن عقرب بگیرند  
 باید که وقت نزول کیوان به جهت و یکم درجه میزان یا دهم درجه دلو که متصل قمر یا به دلو باشد  
 و مرغ ساقط از حمل بود از هفت مشتقال رصاص اسود خاجی ترتیب داده و نگینش را  
 مربع داشته صورت ذیل در نقش کنند و وقت اتصال قمر بحمل این خاتم را بپوشند الا هنگام



بسیار پشت اور ایجن میش اسود صلیم الجندلس کتند اعدا از وفاتت در نظر خلائق معظم گردد



خاتم مشتری از آن خفقان و ضعف دل و قوی و غشی کند و در نظر همه بیعت باشد و  
 عاصه خلائق بر او مریان بود و هر جلجلی که از کسی خواهر بزد و دوسه بر آید باید که بهنگام بودن  
 مشتری در هر چه پانزدهم برج سرطان و انتقال قریب و از برج حوت از شش شقال رعاص  
 طلس خاتمی گینه مربع ساخته صورت زحل در نقش کنند و بوقت قران مشتری سرطان در برج  
 مذکور یا قریب آن در هر مشروط بطهارت اورا پوشند و پشت خاتم بجن سرطان نرسد  
 و خون سبک بیا لایند

۵۶



خاتم مرغ لابس او قوی دل و شجاع و در سر که جنگ بر اعدا غالب و از شر و زوان  
 محفوظ و بر اعدای مندا بخند و در سفوت قتال از سهام و ستان اندیشه مند نشود و آلات  
 حرب در کارگر نباشند و اقسام افامی و زنبورها و انواع دنده و گزنده بجامل خاتم آسیبی  
 نرسانند بایکه وقت نزول مرغ در عبی که متصل بر باشد از برج عقرب از پنج شقال فولاد پتر  
 خاتم مربع طیار ساخته این صورت را بر نقش کنند و پشت خاتم را بجن شیر نریا یوز آلود کرده  
 بخاتم وصل کرده پیوستند و حامل خاتم از اراض نقوه و قویج و خدر و رشنه و سایر اراض بنویزند  
 و اصفیات اسلام محفوظ ماند



۱۱ صبح ۱۱ کے لئے ۲۴



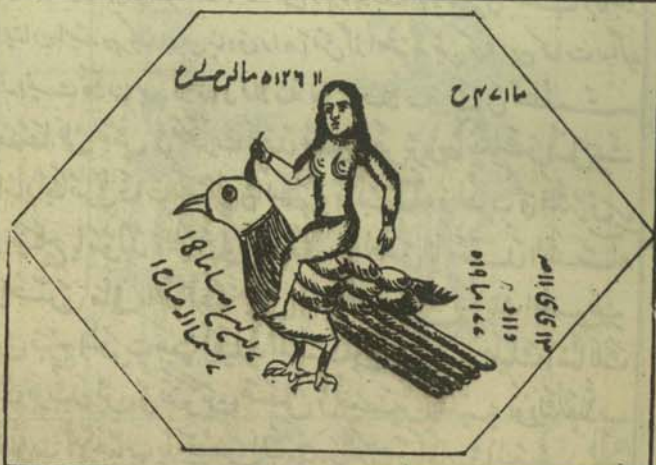
خاتم زہرہ برای عطف قلوب و قوت باطن نظیر است و لابس او پیشہ سر و در خاک  
 باشد و زنان حامل این خاتم از امتناع رحم و سایر امراض ارحام و مسرت و ولادت و  
 قطع بر آمدن خون محفوظ مانند باید که وقت نزول زہرہ بہت و دوم در جوت و تسدیس  
 زہرہ بقرہ صبح نور و مرغ و برج عقرب از ستہ انتقال نحاس اصف خاتم ساخته و گمین او را از  
 سنگ لاجورد و رنہ از جرمین ساطع الزر تہ مربع ساخته این شکل را در ان نقش کنند  
 و وقت ابتدای نقش زہرہ در او اگل بت و ہشتم در جہ جوت باشد و وقت انتہام زہرہ  
 با خرد بہ مذکور باشد و وقت بودن قرہ برج سرطان و متصل بہ زہرہ ہوشند و در جمیع  
 لوقات اے عمل و نقش و لیس ساطع از نظر زل باشد و تثلیث و تسدیس مربع  
 و نقطہ زہرہ بر اے این کار افضل است



خاتم عطا - و بر اے تیز ارباب اطلام دکھا بنایت خوب ست لابس این خاتم

۱۲۱

قوی الحافظہ و زکی و در مباحثہ طیبہ بر بہرہ فائق باشد و ہر مقدمہ منسوب بعطار و از  
 علوم حکیمہ و غیرہ ہر و آسان و راسے او صیح و ظن او احسن و اکثر چیز ہا را بحسب  
 وقوع در خواب بیند و رفع اینوی لیا کند و گریزہ الحفال بخواب و بیداری و صبح را ناخ است  
 نحاس طالیقون و عدیدہ بینی مزوج بہ فضہ و ذریب مساوی الوزن بگیرند و بعد استخراج  
 سکہ نمایند کہ ہر دو جسم واحد شود و از ان خاتم سازند بوزن یک مثقال مع گینہ و ابتدای  
 عمل وقت نزول عطارد باول درجہ پانزدہم بہج سنبلہ باشد و وقت نقش کنند کہ عطارد بہستقیم  
 و ساقط از زمین و متصل بنا شد قرہ عطارد از برج جوزا بہ مقسارن عطارد باشد در برج  
 سنبلہ و وقت لیس آنست کہ قرہ گمی از دو خانہ عطارد باشد با تسر و عطارد با ہم  
 در مناظرہ مقبول باشند ہذا صورتہ



فصل چہارم  
 در بیان اتحاد قلوب

بشنو اصل مقصود در قضاے حوائج اصلاح کہ کہے باید کہ بر ان مساجت لیل  
 باشد مثلاً حب و عشق و عطف قلوب کہ مختص ست بہ زہرہ پس باید کہ وقت

عطا بہر سلطان







آهن کرده بآن آهن حرکت دهند تا هم نیک فلوط شوند و وقت ظهور ریح از مشرق باین طریق  
 تدخین کنند که بجای حدید بر آتش کرده رو سے بحر بسوی مشرق نماده خود رو برو سے بروج  
 ایستاده این کلمات را بخوانند **يَا شَجَاعَ السَّمَاءِ وَ سَيِّاتِ الْفَلَكَ الْاَكْشَفِ**  
**يَا ذَا الْبَطْنِشِ وَالْحَمَلِ وَالْقَوْسِ الْقَاهِرَةِ الْقَاهِمَةِ وَالْجُرْأَةِ الْاَقْدَامِ يَا**  
**كَلْبَقَةَ الْعَالِيَةِ وَالصَّرَامَةَ الشَّيْبَانِيَةَ الْمُبْرَأَةَ مِنَ الْقَوَدَةِ وَالْهَوَى يَا ذَا الرُّوْحِ وَالرُّوْحِ**  
**الْمُحَلِّيَةِ وَالرَّجَبَاتِ الْمَسِيرَاتِ اسْأَلُكَ بِحَقِّ فَلَكَ تَدْوِيرِكَ**  
**الَّذِي لَا يَتَعَدَّى حَيْطَةً فِي مَسِيرِكَ الْمُتَحَوِّينَ بِعَوْنِكَ وَ حُبُورِكَ فِي**  
**رُوحَانِيَّتِكَ يَا ذَا الْاَنْبِيَاءِ يَا سَاطِئِيسَ يَا نَارِيوسَ يَا ذَا الْقَهْرِ بِصِقَابِهِ الْبَنَاءِ بِرُوحِهِ**  
**وَقُوَّتِهِ السَّاعَةَ السَّاعَةَ اَرْجِعْ فَلَانَ بِنَ فَلَانَةَ وَ هَيِّجْ رُوحَانِيَّتِكَ**  
**اَلْكَايِنَةَ فِي مَبَانِيهِ وَ حَيِّلِ بَيْتِهِ فَيَكُنْ دَقَابِ حَقِّ قَهْرِي حَاجَةً فَلَانَ**  
**بِنَ فَلَانَةَ بِحَقِّ مَهْلِكِكَ مِنْ بَرْجِ الْعَقْرِ بِحَقِّ شَرِّكَ بِنَ فَلَانَةَ**  
**اَيْتِكَ كَيُّوَاتِ وَ حَقِّقْ عَلَيْكَ سَاطِئِيسَ يَا نَارِيوسَ بِالْوَعْدِ**  
**عَوْنِ السَّاعَةِ السَّاعَةِ اَمِيْنَ اَمِيْنَ وَ وقت گفتن این کلمات بخورد نان لادن**  
 بعد اتمام این کلمات که ازان عطار بنامه رازنده بخورد ازانند و مجسمه را در زمین  
 نگذارد بلکه در دست گرفته معلق دارد و بعد اتمام کلمات مذکور عقرب ثانی  
 ازان عطار در آتش اندازند الا استعمال بخور پرستور رازنده تا عطار بنامه  
 پرستور سوخته شوند بچین مجره را در زیر آسمان گذاشته و بعد بعد اتمام روحانیه در  
 خواب آن شخص آید بجایکه در دست از حسره باشد و حربه در گوی آن  
 شخص نماده گوید حاجت فلان بن مسلمان بر آرد الا از اطلاق سبکت و آن شخص  
 هرگاه به خواب رود این حال مشاهده نماید تا آنکه بقیه ساعه حاجت مسلم  
 کند مشرک بدجالت بریم مثل بفضب بادشاه این مسدود ۴۹ ۲۴ در

مریخ طلا در ساعت سعد که قمر خالی از نجومست باشد بزرگ کند و اندک شیشه تصدق کند  
 فی الفور غضب بادشاه شکین یا بد الا از فلان و نا اطلان و جاپلان معنی دارد ایضا  
 عدد ۱۳۲۹ را با عدد اسم خود در لوح کاغذ مرع نقش کند غضب بچین مبدل  
 گردد ایضا بر روز یکشنبه اول ساعت وقت سعد که قمر خالی از نجومست باشد  
 عدد این آیت معظم سبحان ربک رب العزت عما یصنعون  
 فی سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین تعداد ۲۶۵۷  
 این لوح را بران دود داشته در بازوی چپ بندد از غضب بادشاه زمین  
 گردد فقط ایضا براسه مفارقت و عداوت و قبح که عطار مقابل  
 زمل باشد و قمر صرف بود از مرع یزمل و عطار دیگر وضع نیم سوخته مقابل برانان  
 دو صورت ترتیب داده رو به صورتین را سیاه کند و هر دو را پشت به پشت هم  
 لمصق گردانید و پارچه چرم که موی سیاه داشته باشد بچسبند و بعدش وقت طلوع  
 عطار در این صورتین بدخته در دست استاد تدخین کند محبت و غلوس بعد اوقات  
 و مفارقت مبدل گردد صفت تدخین زهره روبا و زهره شیوطه ای ماهی که  
 در دجله بغداد باشد و او را به یونانی فلوط لویوس نامند و زهره خسروس و زهره نازغ  
 و زهره خنزیر محرقه و کعب خنزیر محرقه این مجموع را با هم جمع نموده خشک ساخت  
 مقابل عطار و ایستاده بخور کند و این کلمات بر زبان راند بلدیطوس بند لایطوس  
**يَا ذَا الْقَهْرِ وَالْحَكْمَةِ وَالْعُلُومِ يَا مَنْ أَحْصَى عَدَدَ النُّجُومِ وَالرَّسْمِ**  
**الرَّحْمِ مِرْيَا عَالِمًا يَعُدُّ الْحَصَى وَمَا فَوْقَ الْبَيْتَةِ الْفَالِيتَةِ وَمَا حَمَّتْ**  
**الْبَيْتَةَ الشَّفَلَى يَا مَفِيذَ الْعَطِيَّةِ عَلَى ذَوِي الْأَبْيَابِ وَالْأَدَابِ**  
**يَا ذَا الْمَكْرِ وَالْحَيَاةِ يَا فَا الْحَيْلِ وَالْحَيْلِ يَا بِنْدَ رَيْطِيسَ يَا حَوْلَ فَيْسَ**  
**يَا حِجْلِيسَ يَا كَيْلِيسَ بِحَقِّ مَهْلِكِكَ مِنْ فَلَكَ تَدْوِيرِكَ**  
**وَحَيْلِ الْفَلَكَ السَّيْرِ وَالْبَيْتِ كَيْسُوَانِ الَّذِي مَعَاذَكَ**



الْحَنَكَةَ وَالنَّجَارَةَ وَالنَّوْرَةَ فِي الْمَسْأَلِ الْهَيْبِ أَيْدِي مَشِيئَتِي  
 عَمَلِي هَذَا وَأَنْزِعْ بَدْوِي حَائِنِيهِ إِلَّا تَبْقَى مِنْ قَلْبِ فَلَانِ بْنِ فَلَانَةَ  
 وَفَلَانِ بْنِ فَلَانَةَ وَصَلِّحْ بَيْنَهُمَا بِحَقِّي رُوْحَانِيَّتِكَ الْفَسَادِ أَمْرِي  
 الْكَافِرَةَ وَرُوْحَانِيَّتِي أَيْدِيكَ بَيْدِي أَنْتُمْ مَا بِلَوْ حَشَشْتَهُ  
 وَحَبَبْتُمْ مَا بِالْبَغْضَةِ وَلَا تَزَالُ رُوْحِي مِمَّا مَتَابُئْتَهُ غَيْرَ مُنْفَعَةٍ  
 مُنْقَارِيَّةٍ غَيْرَ مُتَجَانِسَةٍ مُتَضَائِقِي غَيْرَ مُتَشَابِهَةٍ كَلِمَةٍ مَا وَدَّعْتُ  
 فِي تِلْكَ التَّنْبِيْهِ وَيُرْوَى وَارْتَلِكِ الْمَلِكُ يُرَى

فصل پنجم مشهور  
در اعمال حروف

بشنو اعمال حروف مفردات بلا اولی زکوة هست و هشت حروف بهت و هشت  
 روز راست نیاید و قاعدتاً زکوة است که هر حرف را هر روز بحساب عدد موقوف آن وقت  
 معین با طهارت در سجود با خلوت خوانده بهت و هشت روز از زکوة فارغ شود آنکه که  
 عملش راست آید الف هر کس که با عباد از بستر خواب پیش از حروف نود نهد با هفت  
 الف را بر زبان راند صاحب ثروت شود و اگر هزار بار الف بساعت شتری بکافد  
 نوشته با خود دارد همان تاثیر بخشد و اگر بوقت سخن وضع عمل حروف الف را بر زبان  
 دست و پاسبی عالمه رقم کند وضع عمل با سانی شود و در وقتیکه که ماه در وبال یا هر دو  
 یا محسوس باشد بنظر محسوس بلوح سرب دائره بکشد و در آن دائره نام دشمن و او دشمن  
 آتش کند و یک سده و یازده الف بر دور دائره بچوب آتش که بنزیریل سدرج است  
 نوشته در قبر کند و فون سازد بزور سے دفع آن دشمن شود



۱۲

الطاهر اگر هزار و یک بار بر پوست شتال دباغت کرده بنام دشمن و مادش نوشته بخواند  
 دشمن دهن گند بزودی دشمن دفع شود و اگر محوس هزار و یک بار بخواند از جنس خلاص  
 شود و اگر نوشته با خود دارد و هیچ آیهی بوی نرسد و اگر هزار بار بر پوست دباغت کرده که بر  
 نویسد و صاحب تپه و قباخود دارد و تقایید التماس اگر شش بر پوست دباغت کرده شش  
 روز شبانه وقت طلوع مرغ بکشد در هر مریخ آن شش پنجاه حرف تا بنویسد و به  
 محسوس دهد که با خود دارد و فی الحال خلاص شود و اگر چهار صد تا بر کاغذ حریر بنویسد و با خود  
 دارد و چشم مردم عزیز و مکرم شود و اگر هر روز چهار صد بار بخواند در فتوحات بر روی  
 او کشاده شود التماس اگر با قصد و بتادونه حرف تمام بر صد نفی نقش کند و با خود دارد از  
 فرق شدن محفوظ باشد و اگر بست و یکبار بر جزو شسته بیلو نویسد بهر طرفی هفت باره  
 در گذرگاه معندان دهن کند در جمعیت معندان پراگندگی رود و اگر با قصد جوت  
 شمار بنویسد و در زیر بالین اطفال بند در خواب نرسند و اگر بر لوسه از موس کاموری یا نصد  
 و هفتاد و نه بار با تمام خود و تمام مادر خود نقش کند و در کاریزه که از ملک او باشد مینداند  
 و اگر آب ازان کاریز کم نشود اگر بدین صورت ج بهت و چهار بار بر نبات مصری  
 نویسد و بخورش صاحب بوی خوش شود تقایید و اگر زنی مردی را بسته باشد هزار و یکبار  
 بر پشت نویسد و آب بشوید و بخورد فی الحال کشاده شود اگر کسی و پنج بار بر قد سے  
 نویسد و آنرا شسته بخورش مرعیین دهد از مرض تقایید الحمار اگر بساعت اول یا هشتم  
 روز و شش یا جمعه که قرغالی از نخوست باشد هشت رتبه بیک قطار در گین آگشتری نقش  
 کند و با انگشت کند قوت باه بخشد و اگر صاحب تپه در انگشت کند یا در آب اندازد  
 ازان بخورد و اصل کند تقایید الحمار اگر بر دو بازده پارچه ای هشت نقش کند و در  
 راه کلبه که بیخ یا مزرع برود دهن کند از آفات ارضی و سماوی محفوظ ماند و اگر بساعت  
 فرخشت بار نوشته بنام غائب در زیر سر بند و بخوابد بر احوال قاضی مطلع شود  
 و معلوم شود که غائب کاست الدمال اگر عدد محفوظه آنرا که سی و پنج است صریح  
 چهار صد چهار بوضع رفتار او و قیله تر در سرطان و ناظر بیشتر بود بر حریر سفید نقش

قول











مازجت میکنند ای اگر سفر ازیدن غالب باشد فی الحال سخیل مصبنا شود و اگر بگیم باشد بر بوق و این  
 سبب آنست که دو طبیعت بطبع اتم است هر چه در سده یا بد اول باه و عاقله و عمارت کرد  
 بعد از آن قتل طبیعت کرده از کینیه به کینیه باز سوری به صورت نوحه و دیگر انتقال کند و این از انکان  
 حیدر متعالیست و اینجا آنچه هر س گفته ذکر بعضی از آن میکنم عالا نوس تاویل آن است نقل است زیرا که  
 طبع اکل خود را پدید کند و دل او را بمیراند چنانچه او را که او از دریافت شمار فایده قاصد و ما جز باشد  
 و حافظه از مطلقا منقود گردد و بعضی مانند سبب آن که در رک و حفظ تا سه سده و هم در صفت آن  
 بگردند که در هر دو روز میماند که در تمام خیزه را در سفر میماند و در مزروع نماید و ترتیب کینیه نمیشد که  
 شکر گردد هر که ازین خیزه خورد پدید و بیعت شود و حس و فطانت از او زایل گردد حتی که از غیر و شریح  
 و ذم مشورند آشته باشد **طبع کلیا نوس** تا ویش تا زنی نماید که گفته عقل فم باشد ترکیب هم  
 خیزه را به ترکیب مذکوره عالا نوس زرع نماید اما در تمام خیزه را در تمام انسان زرع باید که در همان طریق  
 با سفر سرتوی آینه و دیگر مراعات آداب مراعات با تمام نماید و چون بطریق اولیا آید آن و از طریق  
 کثیر الذکا و النقل و الفطانت گردد هر چه شود و بگوید کینیا رشتیدن حفظ کند و هر چه توجه او ادا نماید با واک  
 آن رسد و عقل و فم و ذکا که آن شخص از ادنی بسیار بطور آید و عاقل عمارت آن با ستم و قوی باشد  
 و هیچ حقائق عالم کون و مسا و احوال است تمام حاصل شود و هر چه اکل این طبع گمان برود و خواب بیند  
 و بیند جهان بظهور آید **طبع کینیا** تفسیر آن تباری مسل الصفا باشد ترکیب بگردن همان لا طیس  
 در هر طبع خشک کرده با خاک فزلی بر همان و بگویند و در سفر گذارند و در میان آن تخم خیزه در زنده شوند  
 چنانچه باید تا بر هر که کینیا از آن طبع بخورد مغزای حاصل نماید عاقله با تمام و فم کند

**فصل دوم شراذ**  
 در بیان حواس مرکب

بگیند که گاه و آنرا بخون شریک یا لایه و بره عن کا و هر چه بکند و بطرف رصاص کرده و سرتا  
 حکم بنده و بیزیر زبل اسب و فم کند و بعد یک هفت تبدیل زبل کرده مانند توتیکه جانوس  
 در آن متبل شود بصورت لاسه و سر او بر شتر شایه و هر دو پستان او سیاه و دو پل داشته  
 داشته پس باید که قدری از خون صند شتر سیاه داشته باشد هر گاه آن جانور چشم بکشاید فی الفور

قدری در وی اوریزد چنانکه در یک روز و شب بعد نیم پا و آثار خون صند شتر بر چشم  
 و روی او ریخته باشد بعد از سه شبانه روز قدری از جگر شتر خیش او اندازد تا بخورد و تا چهار روز ناز  
 بکشد شتر خراک او دهد بعد از هفت روز آن جانور بشکل مهر شود پس در وقت قدری از بول شتر  
 بر روی زنی انور بیاشامد و منیع شود پس بعد از سه ساعت کار دیز اندرون ظرف بگردن او بند  
 و زره کند تا خون او بخشد و در آن ظرف جمع شود هر که قدری از آن خون بکند با مالده بروی آب رود  
 هرگز غرق نشود و در المارمن نیز حاصل شود ای راه یک ماه بیک روز می کند و اگر از آن خون قدری  
 بر روی خود مالد کسی او را زیند و اگر بر سر مالده و سر بریند بر آسمان باستدقی انور ابری پیدا شود  
 و باران بارد و ایضا بگیرد لوبیا و آنرا بخون حار بیا لاید و در نظر می کرده در زیر سر کبک حار و فم کند  
 و هر دو رنگ زمین را ببول حمار تر سازد تا مدت سه ماه بعد از آن بیرون آورد در آن مادن سرخ  
 که هر کس گزده و کشنده باشد پیدا شده باشد آن مار را با متباط و خود داری تمام در ظرف  
 زجاجی کلان کند که سر آن تنگ باشد و تا یک هفت خون حمار بخورد و آنرا در پس هر آنکه حکم بسته  
 تا سه هفت بگذرد تا همه اسمان بکشد که را بخورد و یکی باقی ماندن با نوبع الحوان و تا بی حشمل تلخ  
 شروس و دو بال خرد خواهد داشت و یونان او را که متنق شده او را برای خوردن چرخ باید داد  
 تا قوت حرکت او را بنامد پس دماغ خود را حکم بندند که رانده او در دماغ ضرر عظیم میرساند و ستانه  
 پوست حکم بر دستها باید کشید و آن مار را بزینوری گرفته از ظرف شیشه بر آورد و بخاری گشته  
 فی الفور کار دیز بر سرش بر آید و چنان نکند که سرش از هم جدا شود که میا و سر بریده بپاید  
 آزاری به صاحب کل رساند چون ببرد خون او در عمل کینیا بنزد که کسیرت که اگر قدری از آن  
 بر سر گذاخته اند از طلائی خالص شود و سر و گوشت او را با قیاطنگا بر اندازد خواص سواست  
 که هر گاه باران عظیم بیاید و بجانب آسمان سر را نمود از کتند باران سوتوت شود و در هر طریقه  
 که آن سر باشد همیشه منصور و فیر و زنده باشد و هر که آن سر را بیازوی خود بپند و بر وی آب  
 دره و غرق نشود و بهوا مثل طائر ان طیران نماید و از چشم در مان پنهان شود و با نومی بر هر یعنی که  
 بنهنگی فی الفور شفا یابد و اگر از گوشت او بوزن داگلی بخورد کسی و هندی انور پاک شود ایضا  
 بگیرد عدس که هر یک روی آن سبز شده باشد بخون کبوتر بیا لاید و در ظرف سوغن و ار کرده











کا نوربان آینه و کوفه در سارخ شک گفته و هرگاه خشک شود باریک ساخته بطور نفوس کرده نگاه دارند  
 بعد تفتیه بقدر دو انگبوز نذاده روز هرگز محتاج غذا نشوند اگر این قسم ادویات بغیر تفتیه استعمال  
 مسلمات استعمال کنند اندیشه حدوث امراض معب و هلاکت هرگز بغیر تفتیه استعمال نباید کرد کم هلاک  
 است ایضا گینه زنگ و زبان بره یا گو سینه و بادام مغشور و مغز جوز و مغز فندق و پسته و آرسنید و نان خشک و  
 کثیرا بجمه را کو فستق یک ساخته بارون ادم بارون بنفشه جدا بقدر یک یک شغال بسیار نذوساید خشک کرده  
 نگاه دارند هرگاه یک بوز نذاید ماه محتاج طعام نشوند اول تفتیه شرط است و الا هیچ هلاک است  
 ایضا در منقش که محتاج آب نشوند گینه زنگ کرانی و آب بوشانند پس خشک کرده  
 کوفت با عمل کت گرفته باینزنده بقدر جوز بوتاول گفته که تا هفت روز محتاج آب نشوند ایضا  
 منع خواب گینه چرک گوشت سگ تازی با زرخ و روغن آینه در سه بسته بر بازوی چپ  
 بندند هرگز خواب نیاید و فتنه در بازو بسته باشد ایضا بوم را بدست آورده بکشند و بکشند  
 یک چشم او با زنی ماند اگر گفته در سه بسته گردن بیا ویز نذاده فتنه گردن آورده باشد هرگز خواب نبرد

فصل سوم

از افادات بر سر در میان خواص حیوانات

بشنو از دماغ انسان یک شغال وزن گیرند و در پانده کو چسب گرم کرده و بول آدمی چهار شغال  
 در آن پانده ریزند و هر چه زنده باول آن دماغ مخلوط شده منقد گردد و دقا روره گفته و فتنه اراده جمع  
 میان متفرقین و تالین میان قبا مغضین یا عطف قلبی امرا و اکابر و اصاغرا نماید بیک طعام شیرین  
 بیزند و چون در ظرف کنند مقدار دانی از آن ترکیب مری طعام کرده بخوراند شرح و دست نشود  
 بغض به محبت بدل گردد الا وقت اضراج این ترکیب در طعام گوید فتنه صفت قلب فلان  
 بن فلان آن طعام در شگش قرار گیرد و خود نگاه تواند داشت تا آن شخص نرسد و  
 اخبار محبت و آثار برقراری ظهور نماید و ستم که صبر در فراق برود جلالت دشوار باشد  
 ایضا بر اسه عداوت اگر بر کس بالا رده تفریق بچو عین و قطع تالیف متوصلین نمایند  
 آثار عداوت مابین ایشان بچینیت خود که تسکین بجان آن حال باشد  
 ترکیب گینه زنگ آدمی دو شغال و در طنز گذارند و وزن دو دانگ از حرق آدمی در میان آن نذاده

مغز انماز مذ چون بگذارد و مخلوط شود و دقا روره کرده نگاه دارند و فتنه خواستش حرکت سلسله  
 عدوات میان دو کس با محبت افتد طعمی بچینه دانگ از مرکب مذکور در آن آینه مهر و بخوراند بقدر  
 اشتر تعلق میان آن دو تن نوسه عداوت گردد و تسکین بجان آن هیچ وجه صورت پذیر نباشد

عمل صورت مسطوت و هلیت صاحب خود

گیرند ذیغ آدمی بکفقال و در طنزی کنند چون گرم شود مقدار دو شغال خون آدمی که بقصد یا جرات  
 بر آمده باشد بان مخلوط کرده حرکت دهند تا یک آینه شود از آتش بر آورند و سرد کنند تا منقد گردد  
 آنگاه دقا روره کرده حفظ کنند اگر دانگ از این ترکیب در طعمی کرده بخورند هر که در نظر افکند در کمال  
 همت و شوکت در نظرش در آید چنانچه از دیدن آن شخص خوشی و وحی در دل نافرین پدید آید هرگز با  
 پادشاه ذی شوکت و مسطوت در آید در نظرش بسیار بهیبت نماید ستم که از و اندیشه مند و خائف باشد

عمل محبت و عطف قلوب

گیرند و کبریت اصفر یک شغال و در چراغدان حدیدی کرده زیرش آتش افروزند تا بگذارد و نگاه دارند تا  
 مشتعل شود و بعد بگذارد اخت کفقال مغز آدمی و آن انداخته ترک کنند تا آب شود بعدش بر دشت سرد  
 کرده در شیشه نگاه دارند اگر کسی خواهد که از سطله کام رو اگر دریا از زنی تنع بر دارد باید که از زمین ترکیب ارجه بچینه  
 خود مالده و کف دست خود نگاه داشته تا در آن ملکیت آن زن نماید یا بهر دو کف دست هر دو و مالده خود را بان  
 تالیف و رویت آن پادشاه طعمی عظیم خوش بزرگ بسوزد داد که هرگز نشود آن بوده است بر آن کن بخوراد  
 نظرش در ده با شریعت حریب حالت طاری گردد که چار و چار خود را بان رسانیده کامی از و در یاد فائده  
 دیگر آنکه هرگاه مقدار دو شغال زین بان سخن کرده در پانده آتش نرم گذارد حرکت دهند تا مخلوط شود  
 و منقد گردیده هم قائل گردد هر که مقدار دانی در شراب طعام مخلوط کرد بخوراند جلالت تسکین ببارک دیدن ببارک

شرط و افع این رسم

وزن دانگ از زمین سم با و قید خون آدمی دو دانگه باید آهوه که اخته تناول کنند معرفت این رسم دفع کند  
 و همچنین فائده عجیب را که دانگه از پیره آدمی را که اخته سهو راخ بینی و کفلس دست خود را بان  
 چرب نموده این پیره بان رسم خلط کنند از زمین خلط مقدار دانگه در ظرف کرده چهار قطره  
 مرفوع کند در آن آینه در مجسره گذاشته خوب بگذارد از بعد از ذوب در هر سخن سیرت و



بهمین در هر گوشی دو قطره ازین بچکانند بقدرت الله تعالی جسم آن میت متغفن نشود و  
 گرم نیند و اصلا تغییر و تبدل در بدن او راه نیابد و مدام بارون تمام بماند و قتیکه نمک آبی یا  
 شوره یا نمک ششی بر او باشد که هر یک ازین سبب افتادن گوشت میت و متغفن شدن اوست  
 همچنین در علاج بجنون روغن جوز شکر و ازین خلط وزن دانگی را با هم آمیخته گداخته  
 در سوراخه بینی در آن چکانند هر چند بجنوبی باشد که البا از علاج آن عاجز شده باشد  
 باذن الله تعالی رفع آن جنون شود نکات یابد

و همچنین این خلط و دوائی خاص مجذوم است باید که ازین خلط دانگی بگیرند و یا در شقال  
 روغن گاو دظن پاک کرده بالای آتش گذارند چون گداخته شود دانگی دیگر ازین خلط دران انداخته بکند  
 دهند بعد از خلط و گداختن درین مجذوم چکانند باذن الله تعالی زود آن مغفوم بصلاح آید اگر چه بوم  
 بدن او متغفن باشد گوشت بله متغفن را دفع کرد گوشت تازه زهر و با نالیفنا از خواص سمیه و  
 منافع غریبه این خلط آنست که چون چهار شقال شیوگ در ظرفی کرده بر آتش گذارند تا گرم شود سپس  
 مقدار دو دانگ ازین خلط باو ملحق کرده حرکت دهند تا خوب مخلوط و مغفوم و مزج گردد و این مجموع را  
 در دو گوش فرسی چکانند آن فرس را تنها و عارن و متغفن و سمیون و مجتبه گردد و در هر فکر یکبار این  
 فرس باشد البته فتح و ظفر قرین آن لشکر بود اگر اعیان دران لشکر آثار مغلوبیت مشاهده نماید و دشمن  
 قوی بود و شکست از جانب همین لشکر باشد آن فرس دران سرکه بل در همین ترتیب مصروف  
 قتال نزدیک صفت نیاید و اطاعت و انقیاد را کب خود کند و سیل در انضمام و گریز نماید و اگر تلف  
 از جانب عسکر او باشد صدمه بسیار کند و پیشتر از همه در میان آید و راکب خود را گمین کرده بطلون  
 میدان سیل کند و نزاع بر تقدم بر همه بود بقدرت الله تعالی

افادات هر مس  
 در فوائد خلط

و قتیکه قرنا اند النور و زاندا السیره العزم باشد و حوض آن شمالی بود و متصل بشتی و مستقیم  
 ظاهر بود باید که وزن دانگ از دلیغ خلط را در ظرفی انداخته بگذارد و مقدار دو صبه کافور  
 دران ملحق کرده یک مسلایه نموده در چشم صاحب بل یا صاحب مشاهده کند باذن الله تعالی زین امر این

نکات یابد اگر مقدمه نزول آب خواه آب سیاه خواه آب مروارید باشد از کشیدن این روغن شامی بل یابد

قواعد بوم و سام و خنزیر  
 که بعضی را تا خرب و بعضی را تا خرب نیست

حسب گیرند و بل بوم وزن دانگ و مقدار دو صبه زهر خنزیر دران گداخته باطعام مخلوط  
 کرده بخوردن کس دهد که در جهت کل شدیدت  
 عداوت زهر بوم یک دانگ را در ظرفی کرده وزن دو صبه زهر خنزیر بر او اضافه کرده بگذازند  
 و بعد از آن در طعام شخصی که ستم عداوت او باشد داخل کنند در عداوت مل شدیدت است  
 و بسیار خوردن گوشت بوم موجب دفع مرض استقامت است

معالجه بجنون

دلیغ بوم یک دانگ در مقدار یک دانگ کافور بگذارد و وزن دانگ خون غراب و وزن دو صبه  
 ازین خلط باسته قطره آب شامسقم درین بجنوبی که از معالجه او مایوس باشد بچکانند فی الحال  
 باذن الله تعالی ازاله جنون شود

عداوت وزن دانگ خون خوک در ظرفی کرده مقدار دو صبه زهر از زهر خنزیر اضافه آن نموده  
 داخل طعام بیهیت عداوت بخورد کسی دهد آن شخص دشمن دوست خود گردد که بشیرج رامت نیاید

عقد شهورت

منزله خنزیر مقدار دانگ گرفته در ظرفی بگذارد و قطره از خون خنزیر بر او افزاید در گل عقد  
 شهورت عجیب و غریب است

علاج قروح انسان و دواب

بیکتال بیه خوک بگذارد و یک دانگ استخوان خنزیر نرم مسلایه نموده دران افکند و چهار شقال  
 روغن گاو اضافه آن کرده بر آتش نرم بگذارد و هنگام اختلاط خوب بردارد رنگ برودر دایره گذارد  
 فی الحال از قروح بری شود و اگر بقهره قدیمه انسان گذارد زود بصلاح آید و اگر بقهره پشت دایره  
 گذارد زود خوب شود و دیگر پشت آن دایره پیش نشود  
 عداوت دلیغ کلب اسود دانگ و دو صبه دلیغ غراب بر او اضافه کرده بگذارد آنرا استقامت در

X







خاتمه در اظهار دعا

نقل و مترجم کتاب نه اسمی بذخیره اسکدرانی گویند چنانکه آخر کتاب ذری مذکور  
 بنیم از زبان اسکندر فیلسوف یونانی اینست  
 بشنوی مطیع برین کتاب بنشین غلغله ای بلک ارض اگر ساعد تو شود و بهره و نصیب روزی  
 گرد آید و بخت یاری کند و انگذار در احرمان و ناسیدی و یاس از سنی باز نذر و دلیر اگر بکرات  
 یا منی و ازین بجز بجزه مراد چیدی بلکه روی زمین برینج و خواه تو شود و مطالب و مقاصد تو قرن  
 گردد و بهره عظیم بر داری باید که بعد از نظر این مطالب اعلی و مقاصد افضل شکر مانع بایم گوی  
 در ریاضت این آبادی غلغله کمال اجتهاد و سعی تمام و از نظرات ایشان اجتناب کنی زیرا که سختی  
 این علوم بختیست و طالب آن کمتر نیابند ما امر فرمودیم با خدا و اخلاص آن چنانکه  
 فرمودی که او را در صندوق خوی نمی کردیم و در دیری چنانکه مغشوش شنیدی و در وقت نمودن  
 باید که شکر با ایامی و در حلق آن ساهی جمیل بتقدیم رسان چه نگاه داشت تو این کتاب با ایامی  
 سرافقت آداب ماست و قبول حمد و ثناء آن تو ملاحظ شود زیرا که ما رفیع منتقل شدیم از  
 عالم استعاره و تغییر که عالم ناموست به عالم بقا و توفیر که عالم ارواح است پس با کمالی و سعی بیانش  
 ما اینست که آداب نگاه داشتن و محافظت این کتاب را بجان و استحقاق بر سر آن اطلاع ندوی  
 اشتراک در اطلاع این کتاب موجب اکتلال عظیم و افتادیم است و انشاء علم با بصواب

این مختصات در کتاب بنویسید سید ما بر بخت یاد کار نوشت التماس  
 دعا دارد

۱۴۰	۱۴۰
۲۵۴ ۱۳۷ ۲۹۸ ۸۳ ۶۶	۸۳ ۶۶
الله جلیل رحمن مؤمن شکر	الله ۲۹۶ ۱۳۸ ۲۵۷
۴۰ ۱۲۹ ۲۱۶ ۱۹۷ ۲۵۸	۱۳۹ ۲۵۳ ۶۷ ۸۴ ۲۹۷
۱۵۷ ۳۱۸ ۱۶ ۲۷۹	۶۸ ۱۵ ۱۳۵ ۲۵۴
۳۶ ۲۳۶ ۲۲۰ ۲۷۸ ۶۰	۱۹۴ ۱۳۶ ۲۵۵ ۶۹ ۸۶
۳۳۱ ۲۰ ۱۰۶ ۱۹۶ ۱۷۷	مؤمن ۲۹۵ ۸۲ ۷۰ شکر

استکشاف و اکتلیل تجربیه خود حقیر از حجر النور شرسانی

موسی سبانه دختر و پسر جوان را برای تجربیه کیمیا غلغله با ایامی غلغله گرفتار گرفته ام و شسته و خشکانده  
 و در زیر کرده و طرف مینی باغ قلیاب سخن و صلایه نموده ام و در قدر عیانک کبر اندک بر سرش برینجه ام  
 در بالای اجاق در دیکت بل ریخته و سر ظرف را بمر سیلانی محکم کرده ام و خاکسریه بقدر چهار انگشت ازین  
 و بالا احاطه نموده و در بخت ام در اطراف یکده صبح و یکده شب شام بقدر دو صد مثقال ذوقال اشش کرد  
 زیر اجاق برینجه ام و درین اجاق را با آجری بسته ام و آتش بقدر کرمی آفتاب داده ام در دیکت  
 بزرگ یا شیشیه بزرگ که ارض و طول آن دو وجب باشد و در بالای قیغ سر پوش گذارده ام  
 و وصل با جیمیر نموده تا محلول شد بیرون آورده در قدر دیگر ریختم پس اینت وصل کرده تقطیر نمودم قطران  
 سفید آمد و باز تقطیر نمودم مایل برخی شد آب فوراً قابله را عوض نمودم تا منظر با قوتی میکسید شد  
 آب اول از نکت قلیاب بوده آب تقطیر نمودم روغن قرمزیت مانند با قوت سرخ چون که منظر  
 درین چسبید تمام آتش را از زیر اجاق بیرون آوردم پس از نیاسعت دیدم که بخوابد بالای آن آب نوشا  
 بسته شود فوراً سرد نمودم و آن کلس سفیدی که در قدر بود تمام را بیرون آوردم با دوی وزید زین  
 و شفاف کردید پس این کلس زرد را در شیشه کرده و تقطیر اول را که ما را الا بیض نامند به دهنه بر سر او  
 ریخته و در بار بقدر کرمی آفتاب آتش داده بلخ دادم تا خشک شد به پنج وزن او آب سرخ را که او را  
 درین الاحمر سیده اند به تشویه و تقطیر بخوردش دادم و تشویه نمودم که در اثنا تقطیرش آتش کم و زیاد شود  
 آن کلس زرد نشود و سیاه بیرون آید آن سباهی فاسد نماید کار را پس لا بد با ما الا بیض که آب سفید است  
 بر سر کلس رد نمود و در قیغ منظر ساختیم و اینت در رد و تقطیر نمودم تا سفید شد پس کلس سفید در بخت  
 نمودم و پنج وزن او درین الاحمر به تشویه و تقطیر بخوردش دادم و تشویه نمودم که در اثنا تقطیرش آتش کم و زیاد شود  
 سلیقه و چون اسجار رسید بعد از آن زد و تقطیر و تشویه بر طلای سفید و نقره شگفته طرح نمودم تا  
 طلای معدنی با نقل نوبی باره بر آمد هر چه بیشتر در روح زحمت بخش طرح او و جسد زاده شود و اینت  
 تجربیه حقیر . . . اکنون در اصطلاحات تلخین بعضی نوشته میشود بدانکه تقطیر عبارت از آنست  
 که اجزاء را با ساینده با آب حل کرده محلول را بواسطه حلقه نظرف دیگر کبریه تا صاف شود  
 و لطیف بحد سحر است که اجزاء را در آن نکت بسیار بقصد است که اجزاء را در نظری  
 کرده و نظرف دیگر بالای آن نصب نموده و لبهای هر دو را تا کمال محکم بند کرده بعد از آن  
 در سر آتش گذارند تا هر اجزاء را بواسطه نظرف بالا چسبند تشویه است که اجزاء را در بخت نهاده و بخت



سزایش نموده ولبهای هر دو را بند نموده در آتش گذارند شمع آنت که بجالتی در رسد که به اندک حرارت آتش مثل موم که رخته شود نفقین آنکه اجزا را در ظرفی که مناسب آن باشد در جانی گذارند که عقده در او رسد اشود و گرم بوجود آید مثل آنت که اجزا در شیشه کرده و دیز بر سر کس با زمین نماند و فن کنند تا آنکه مثل آب شود عقده آنکه اجزا را در محلول را در ظرف زجاجی کرده بر خاکستر گرم گذارند تا منعقد شود و در این فن مثل عقده از جمله اسرار عظیمه است که شعلهات و فرارات بدین تدبیر بحالت حکما عمل بر سر آتش قیام پذیرد و انتهای فن و عقده هفت مرتبه است

عمل اسیر از موده

یکم از عقرب های آنجا که بار بار شد مثلا عقرب هفت بند کشت بند و چهار بند و پنج بند از هر یک چهل عدد در چهار شیشه جدا جدا نمایند و سر شیشه را بچوب مضبوط بگیرند و یکبار از بند چهل یکت روز پس یکی از آنها را از جانی نماند و سر شیشه را به بند و گذارند یکبار بخورند تا یکبار از آنها باقی ماند پس در این ایام ۱۴۱ مثقال طلا را با الماس مثل کنند و عقده آن فن ۱۴۱ مثقال سوری سرجوان ۱۹۱ مثقال کورک و مصکاوی ۱۴۱ مثقال نوشادر ۱۹ مثقال رقیق بازاری ۳۲ مثقال اینها را با هم سخی و صلا می نموده و به بارچه سفیدی تروست افشار مالند بالای آنها تمام دروهی چینی بریزند و خشک کنند و چهار شمت نمایند و چهار شیشه عقرب در چهل روز در جانی داخل شیشه بریزند که آنها یکبار را می خورد و خاک را هم بخورد تا زمانی که در هر شیشه یکبار از آن عقرب ها باقی ماند پس سه روز اینها را کرسه دارد و در هر چهارم در هر شیشه دو مثقال و نیم با از آن خاک بریزند و در روزها نمایند در روز دیگر باز از این غذا بان چهار عقرب تطعمه نمایند پس از آن چهار عقرب را دو تا دو تا در یک شیشه داخل کنند و دو مثقال دو تا در جانی آنها بخورند تا زمانی که کرسه شود یعنی از آنها دیگر ریاسخورد باقی نمی ماند دو دانه باز هر دو را یکت جا کند و بهوشه بار باشد که در هر حالت عقرب می رود و جست و چیزی کند اگر آدم را زدن فی الفور آدم می میرد خلاص چون این دو دانه دو سه روز که در شیشه ماند این دو کرسه ریاسخورد چون یکی ماند بسیار نماند شیشه سنگی را و آتش ذوقال کرده آئینه بالای آتش نصب کنند بصورت و آئینه را نشاند روی سرازر گذارند و ظرفی لمبور میان کوبی را در زیر کتا راقیه بند نمایند چون آئینه ز یاد گرم شود آندم شیشه که گرم در او است سرازر کنند بر روی آئینه که فوری می میرد و آنک اندک آن عقرب آب میشود چکیده آنرا بگیرند و در شیشه کرده سرازر آنرا کرسه شود گوشت بدن عقرب را که در بالای آئینه مانده در شیشه دیگر با چوبه عقده نمایند و یکبار اند در وقت

کتاب  
شفای  
و مخزن المضاعف المسمی  
فی شجرات التجارب محمدی سن  
تالیف المفتقر الی الکریم الوهاب  
سیرا محمد سیرا الملقب ملک  
الکتاب المناطیب  
سجان صاحب  
بندر

مطبع فیضیان

بسم الله بر یونین طبع آرا شده شد ۱۳۲۲



مقدمه کتاب

ناتیم که دستخوش فقر و فاقه و احتیاج و مسکنت او را بارود دکار و معین و پیشک باشد که حق تعالی حضرت  
 فوج علیه السلام میفرماید و اصنع الفلک باعیننا و الا نحن مطلق قادر است بر اینکه بی الت صناعت  
 صد نیز گشتی از گشتی خاک بر آرد و هزار سفینه از خزانه غیب بطور او رود پس بر کار دانی لازم است  
 که نسخه ازین کتاب که مشتمل است بر ایجاد صناعات بعد جدید و قدیم بجزیه باید کار نکند و در بعضی  
 مسأله که مقصود از ترجمه و تالیف این کتاب این بود که چون بمقتضای وقت عرصه فرصت بر اهل  
 روزگار تنگ گردیده و وسعت و استطاعت بعلوم خلاقین انقدر نمانده که آمدت دراز بکسب  
 علوم بر آید بنا بر این رساله برای شایقان و طالبان و بیکاران عالم بخصوص اهل ایران  
 کافیت گردانید فرصت سرمایه از بنر حاصل کنند و استعدادی هم رسانند و بکار حقیقت  
 بر آید چون اکثر اوقات این رساله بزبان فرنگ میباشد بجهت در یافتن آن فرهنی بجا آنکه زری  
 و خط فارسی در آن کتاب تحریر یافت و پوشید مسأله که چون هر کار و هر اختراع در دنیا آید  
 ناقص بوده و بر وزان پس از تجربه و اهتمام اشخاص ایتیم تکمیل یافته اند این کتاب  
 کشف الصنایع و مخزن البصایع که موسوم است به طبخات و مخترعات محمدی  
 که در دفتر قبل چاپ شده باره تقایص داشت که پس از بروز زمان تجربه معلوم شد ولی بواسطه  
 عدم فرصت امکان نمی یافت تا در این وقت بعضی از دوستان روحانی مشوق این بنده گردیدند  
 شروع بیکمیل کرده بسیاری خند آوند و انمه اظهار حسرت استام و بعضی از صنایع اکسیر البیت  
 و اختراعات جدید دیگر بر این مزید نموده مرتی لک شروع چاپ آن شد که از نسخ متعدد در آن  
 دوستان بجهت مند شوند و این رساله را منقسم برد و قسم ساخته به قسم اول در فنون  
 مختلفه مشتمل بر هفت بیان است

بیان اول در علم اکسیر و شناختن حجر کرم  
 و ساختن حجر کرم و دستور بکار بردن حجر کرم  
 بیان دوم در صنعت حلیه الکتاب از شناختن  
 اقسام مرکب از برای نوشتن و مکر کردن  
 بیان سیم در صنعت چاپ و ساختن مرکب  
 چاپ و اهار کاغذ  
 بیان چهارم در صنعت ساختن سمبنت برای  
 شده و وصل ظروف آئینه و سنگ و آهن غیره  
 بیان پنجم در ساختن آئینه و لمبور رنگارنگ  
 بیان ششم در صنعت فیثا کاری بر طلا و  
 نقره و مس و غیره  
 بیان هفتم در مقلات یعنی ساختن  
 و آرایش برای جوب و صندوق و کاری غیره  
 بیان هشتم در صنعت باغی و ساختن چرخ کما

بیان نهم در صنعت ساختن سمبنت برای  
 شده و وصل ظروف آئینه و سنگ و آهن غیره  
 بیان پنجم در ساختن آئینه و لمبور رنگارنگ  
 بیان ششم در صنعت فیثا کاری بر طلا و  
 نقره و مس و غیره  
 بیان هفتم در مقلات یعنی ساختن  
 و آرایش برای جوب و صندوق و کاری غیره  
 بیان هشتم در صنعت باغی و ساختن چرخ کما



پس از پرستش صنایع چون دستايش پیران رهمنون و در و در او ایلی زاکون کوشید نامان  
 که در این امون آنچه نمودار است ناماید از است بر عینی را فخری و هر نیز بر اعشری در بی و بکنه  
 حساب غار و ثروت و تمدن و دولتست تجارت و زراعت و صنایع است کن کار  
 با غرق و سرق و حرق در عقب و زراعت را بخ و دزد و کمی آب و باران بسوختن امکان نکر  
 صناعت را که ابد افانی و زیانی و خسراتی از بی شخص میشه در از نیله در بهتر و مردم حساب  
 صناعت از صاحب بصاعت بالارض ساخته تا جرا احتمال گساید میرود و صنایع را گمان افشا  
 نمیرود و در شرح شهری و دی صنعت کار مطلق نمیشود و در هر بلدی و قریه میشه و در محل آینه  
 اگر بخوانیم شرح مختصات صنعت را بیان نامیم از مطلب دور نامیم بحد قدر بر آراست  
 و بصیرت کافی و بر بانی شافی است لایته کتاب کشف الصنایع که از دست نخوات این خاکس  
 سیر از مخترعات الکتاب المحاطب بجان صاحب تقسیم بندیم به موهومی که از کتب مشهوره اکسیر  
 نظارسی ترجمه شده و هر یک نسخه را تجربه در آورده فی الواقع صنایع از اذالمسافرن  
 و ساکنین را نعم المعین است که هر کس فی انچه بهوشی و سلیقه داشته باشد در خایه نشسته با  
 دست بسته و پای شکسته میتواند معاش روزانه خود را تحصیل و ارباب فقر و مسکنت و احتیاج را  
 تقصیل فرماید خوب گفته شیخ سعدی علیه الرحمه هر که مان از عمل خویش خورد منت از خاتم طایفه  
 بنزد پس بر ما یاد که تربیت اطفال را پس از تعلیم علوم فیهیکی از صنایع و اقدامه الا صنایع را یاد



فهرست صنایع

روحانی و موم جامه و وا تر بر روف  
 بیان نهم در صنعت صنایع و مقام کما  
 بیان دهم در صنعت ساختن صابونها  
 خوشبو موافق ساختن فرنگان  
 بیان یازدهم در صنعت ساختن شمع کچی  
 بیان دوازدهم در صنعت لاک سازی  
 بیان سیزدهم در صنعت صحافی و ساختن  
 کاغذ ماربل بی کافور برای و قشان و چرم غیر  
 بیان چهاردهم در کشیدن عطریات و تصا  
 کردن روغنما جته زینة عطرها ساختن مشک  
 و غیره مصنوعی  
 بیان پانزدهم در صنعت خضاباتی که زنان  
 دوست دارند که تان و مردان ریش را بان  
 زینت کنند که موجب حسن و جمال شود  
 بیان شانزدهم در صنعت نقاشی زینت در  
 بیان هفدهم در صنعت کبریت سازی  
 بیان هجدهم در صنعت ساختن آئینه و جیوه  
 بران کردن  
 بیان نوزدهم در صنایع متفرقه و نسخ متونه  
 کثیر الفوائد مجرب  
 بیان بیستم در صنعت عکاسی که مراد از بر  
 و تشریح عکس است از شعاع آفتاب و تفصیل  
 آلات و ادویه آن  
 قسمت دهم مشتمل بر دو بیان است

بیان اول در ساختن جواهرات مصنوعی  
 بیان دوم در ساختن طلاهای مصنوعی و مزج آن  
 بیان سیم در ساختن پارچه های زرد و سفید  
 مانند طلا و نقره و ساختن ذغالسازین اوش  
 قدما و ساختن نگین طلا و نقره و زینت و جعفر  
 و آنچه متعلق بکار کبریا است و ساختن کبر  
 احمر و ماه تابان و خورشید خاور . . .  
 بیان چهارم در ساختن مس مصنوعی . . .  
 بیان پنجم در ساختن قلع و سرب مصنوعی . . .  
 بیان ششم در ساختن آهن و فولاد مصنوعی . . .  
 بیان هفتم در ساختن سیاه مصنوعی  
 بیان هشتم در فن عجایب خیالی که آثارش بد  
 گویند  
 بیان نهم در معالجه امراض بدون شرب و دوا  
 حرکات جوارح و تقرفات نظریه  
 بیان دهم در علم دهم که آثار علم انفس گویند .

بیان اول از قسم اول

در علم کبریا و شناختن حجر کرم و ساختن حجر  
 کرم و بکار بردن آن بطریق عمل خوانند  
 و طریق عمل بر اینست بدست حضرت ادیرین  
 علم الکیمیا حلا و تقدم الی زمانها  
 سنگت میدهند این علم شریفترین لطیف را  
 بفرمان شاه ولایت آب علی رضی علیه السلام آنچه

علم الکیمیا

از کتب قوم استخراج و از اصطلاحات آنها تجزیه نموده فنی بالاختصاص درین منتخب مینگارم بدان یک آن  
 تعالی که در علم استخراج جامه از سولی در فن الصنعة الشمس و القمر از استخراج آیه وانی و ایند نوری صفا البیضاء  
 و صفة الحجر و صفة حمر از صفة بیضا اخذ فرموده بود سبب الاعظم طلا و کبریا سیم و سفید را شق و چینی  
 قولن لولا القمر لکن لیس و لولا الفضة لکن الذهب و ایدان من الفضة الارض البیضاء و اینها صفة  
 البیضاء و آخر جاسنا ذهب و سیمیا و با الصفة الحمر امانی خدمن و فرغ الحجر لاسن اصله و لاسن الحجر  
 مقصود کلمه همه حجر کرم است و اخذ فرغ حجر منوط بشناختن اصل حجر است

فصل در معرفت حجر کرم و کبریت الاحمر و حجر الی و حجر الصنعا

در این جا حجر کرم را آشکارا مینمایم برای برادران بدون رمز یا بداند و لدا آنچه تالیف میشود و شناختن  
 اصل حجر و ساختن حجر و بکار بردن حجر را نامید است که حجر کرم و ثبوت او بدین دستور است  
 بدانکه حجر کرم مراد از سومی سر انسان است که با یاقوت حجر العزرا مثل غدا ب روح و نفس از او  
 خارج نما و بعد بظلمت آن جسد کن تا از او ساختن مانند حایله بتدبیر علی پاک شود پس آنچه خارج نموده  
 بر کرد آن بجد تا بتاید اسرافیل روح آن جسد مرده زنده شود و خلق بیع ملاحظه کنی چه که جسد روح  
 غیر را قبول نکند و روح هم بجد غیر اقبال نکند و این روح و نفس پس از تفصیل اگر چه دو  
 شیئی دیده می شود ولی در اطن ذات متحدند و یکب شیئی و آنچه از حجر بیرون میشود در هر مقامی بنا سبب افتنا  
 اسی گذارده اند قبل از خروج از معدن اسی دارد و بعد از خروج اسی قبل از تکمیر اسی و بعد از تکمیر  
 اسنایی و در مقام ظهور اثر و مثل اسی در هر مقامی حرکت از روح و جسد نامی دارند قرار مقصود و با مثل قطره  
 از حجر است و این نام الکبریت و ما الشب و لعاب الاضی و اهل و الحجر و نار الهواد و ما الهواد این نام  
 بیان برای آنست که مانند حجر صاب و در کن است نار و ما یعنی رطوبت و حرارت و این نام اسی  
 قبل از کسب و بنیت از ارض کبریتی ما الهواد ذکر شود چه که رطوبت در او غالب است و بعد از آن  
 که این قطره اول که ما است کسب ناریت از قطره آبی نموده و محض نار کمونند در او ظاهر است در بنیت  
 بنا الهواد نامیده شود و این رنگین اهلین فی الحقیقه فاعلیله از هوا ظاهر بر سبب آن من طلق الالوان بنده  
 این اسماء مذکورده ما اهل از حجر راجع و همین قسم ارض حجر و سایر آنچه من را قیاس کن بر می برتج و  
 نفس و جسد گشته اند و بر می ارض با حجر گشته اند و ما بخرج منه با زینت و کبریت مانند و این زینت و کبریت  
 بظاهر و او استند لکن فی الحقیقه متحدند یکت ذات و یکت نفس اگر یکی بنا شده است طبعی شمع که اول زینت  
 اوست دست نه در باری این زینت و کبریت که از یک معدنند و اخ و اخند و ذکر و نامی این و در کتب



تا از شایخ مانع ظاهر شود قابل استخراج کردند و مقصود از تطهیر آنکه به غیر از آن شاکلت باطنیه در صورت ظاهر شود قابل مزاج کردن و شایخ را بقیق رطوبت ظاهره او مانع استخراج او بکبریت است پس ما آئی که از عین حجر حکمت جاری شده و بقدر آنکه رسیده اند ما بدیدیم نمودار طوبت ظاهره او که مانع از استخراج او بکبریتی است زایل شود و حرارت باطنیه ظاهر کرد و در این صورت سهلست چه که درین زود استخراج کرد لکن آب و درین هرگز استخراج نکند پس جدا باید که تا درین باطنیه زیقیمت که نظر بطنیه رطوبت افزوده مانده و محجوب گشته بدیدیم عملی ظاهر شود پس کبریتی که فی الحقیقه درین است متحد شود و سبب اعظم اتحاد و مزاج درین صانع و حکمت خداست منتقل این بعضی ندارد داشته اند غلط است مشاج المذخاج عقل انسانست چرا که طبعی استخراج حقیقی حاصل نشود و کبریت شایست و شاکلت بکارتصو و انما الهی نه بر آنی است بلکه ما مایه قطره از حجر کرمست اگر چه این با بصورت ما است لیکن در باطن نادر است و اطلاق لفظ ما بر او نظر بطوبت و برودت که در ظاهر او مشهود است پس این زیق و کبریت اگر در ظاهر او اندازد حقیقت یک ذاتند و یک نفس و اما نفس حجر اصلش از ما است و مصونت و فاعلت و حامل زیقیمت است و صاحبین و مطلع روحین و حرکت فعل او است که از شاره او اعدادا میشود و مخزن و مبداء و معاد این امر همه حجر است پس از تفصیل یک اصل است فرج از و مرون می آید جد روح نفس مع ذلک چند نام دارند در مقامی زیقیم و کبریت و در مقامی روح و نفس و یقیمت و یقیمت و روحین و قرار ما الهی هم می نامند و مبداء بنده این نامها یک چیز است در مقامی که زیقیم کردند بجهت فکر و از یکدیگر از شاکلت آب نامیده اند برای رطوبت و برودت و جانی کبریت نامیده اند برای آنچه ماده کبریتی دارد و لکن مردمان نادانند استند و این زیقیم را زیقیم بازاری خوانده اند و حجر معادن سبعة و آنچه سبب متعلق دانسته اند برای ذک شش زهره و خاص نامیده اند چرا که شکیلی و در آب میشود چون رنگ حجر بقوت زیقیم محلول مصد شد و مشتق گشت در اینجا اوراد زیقیم نامند مثل نوره کشکوه فیما مصباح المصباح فی زیجیه الرخاویه کما ناکوا کوب در می نوبه مرن شجره شاره که زیقیمت لا شرفیه و لا عزیه یکا و زیقیمت صانع و کولم متست نه از نور علی نوز این مقامی است که کلام الله تبارک و تعالی الصادق تعریف میفرماید این مقام کلید الاکلیل است کبریت الاصف و ذنب حکماء و ستر الاسرار و باقی معادن را همیترسم قیاس کن و با غلط اربعه صفر او سودا و بلغم و دم که ظهورات طبایع اربعه اند و در شخص انسانی نامیده اند شرف

اجناس ثلاثه را باید دست یابی و حامل حجر کرم و بقدر خاصیت از او اندکن و بنا بر این تفصیل نا و بعد از اول استخراج غیر شاکلت کن و چون غیر شاکلتین خارج شدند و شاکلتین متماسکند کما قال مولانا امیر القزینی علیه السلام خدا روح میوه الذی من جنسها و فی قراتها ثم حللتم و فصلتم و حکمتم و کنا و احدا این مقام ترویج ایزد حکماء است پس این ما الهی را که ذکر است و روح است و فاعل است بارض کبریتی که انشی و محسوسست ترویج کن چون چندی بر آید و مگذرد لطفه منعقد شود چه که کفتم حجر قوم مضبوط و اوست که کنون و ستر مخزون پس این ولد نورانی که بقوه روحانی بوجود آمد از عصاره تن متعارفین شکیلی یعنی زیقیمت و کبریت بوجود شد از لطف ما در خارج کن این تریمان تطهیر است و اگر گفته شود زمان ترویج است آن نیز صدق است و لیکن زمان تکلیف است پس بکبریت این ولد کرم را یعنی این بارض مقصوده و که از آن کبریتی و ما زیقیمت بوجود آمده و باره از زیقیمت محلول که ماده و حقیقت او است مخلوط نما و در آتش ملائم تبدیل بگذارد بعضی از آن ارض مقصوده حل شود و مجدداً آب اضافه کن تا آنچه اوقات کبریتی که در این ارض قیسمت مبارک که کنون است بقوه منتزاع زیقیمت حل شود و با این آب متحد کرد و دو کمره عمل شود تا آنچه از صیغه کبریت و درین است و حقیقت نفس است از ارض که حجر کرم است خارج شود و بعضی یقیمت تنها انحصار نموده اند در این رتبه و در سر این راه که رسیدند او را فخر و کبریت خوانند و صانع مطهر خوانند و معادن و حقه گفته اند و عمل برانی موسوم ساخته و چون تقطیر دویم نایم تا درین حجر آمد و کبریت الاصف و علم الاصف و زرنج الاحمر و شمس الاعظم و حجر کرم نامیده اند و در حقیقت نفس الاصف کبریت است از روح و نفس و جسد و صاحب طبایع اربعه چه که بقوت روحانیه از هر کس روحی اخذ نموده و ما خود متحد ساخته و احتیاج بر کنی دیگر ندارد و خودش حامل جوهر فاعل است و بنا بر این صانع چرا که بتدبیر ظاهر کرده از وسخ و سواد و رطوبت خارج که مانع از ظهور او شد و فعل او است که قدما او را ذره و قوی اقلیل غلبه نامیده اند چه که غالبست بر کل اجساد و ما فاعل حکم است بر کل معادن و لیکن اگر روح و نفس بارض ظاهره نقیمه خود که بجنس بیاض و ارض عطشان نامیده شده اند تدبیر نایم است و اصلح و اسلم است و لی بی واسطه استخراج نکند و اتحادند در چه که این صانع که نفس رطوبت و نوشا معدنی نامیده شده و آب بوده کسب نسبت از ارض خود نموده و هم او شده و بعد از خشکیدن رطوبت بصورت نازک حقیقت کبریت ظاهر شده و نفس را به گفته اند و اگر بارض یا بیاض یا سیاه یا اورامه ارض را بگذارد در این صورت حل طبیعی و مزاج حقیقی نخواهد شد چه که ارض عطشان متقی آب است اگر آتش بی پاک کرد و دود میرود و دیگر زنده نشود پس ما چار با بیان ارض یا بیاض را با بیانی که از عصاره است



بنوشانی میاء الذی من جنس ما ناسات برود و کما منبر شود زیرا که ارض محتاج است و همچنین نار چغذای  
 حرارت رطوبت و چون این دو رنگ بریت آب معتدل شده قابل متزاج باشند و این آخر مقامات  
 تزویج است و ثالث تزویج است و این ارض ثانی که غیر ارض اولست و فی الحقیقه بقیه ارض اولست  
 به باؤن سیده شده و اینها صابره علی النار کن بخیزد و لن یجرب محض این ارض طحل شیر خوار که از این  
 العذرا که از عصاره است بمواقت بدستور سابق تربیت کن زنه از زنه سببا و اخوارک و خدای غیر  
 موافق بدودی که فوراً میرود و بعد رشد و بلوغ که مقام تاثیر و غلبه اوست نخواهد رسید و فی الحقیقه  
 این ارض تربیت است چو که روح از او اخذ شد پس باید با حانت روح مبعوث شود یعنی زنده و پاینده گردد  
 برای طرح عمل خلش نظر بقدر موم اندراب ولی در عمل قویتر است سیاح بصیغ نیست باید ارض ما  
 تناب روح شیش نمود و کما اصل شود تا کمال عیار کرد و این یک راه است که برهه برای میرود ولی  
 راه عمل جوانی شمش با بدیغ منظر این ارض شیش بخورایم بدستور آئینه تا عمل کیرش تمام شود و در ارض  
 شیش و جل و مقدس و مریوطه و درایت و استعداد و قابلیت و استقامت ارباب صنایع و شاقین  
 عمل کافی باشد ولی به محدودیت و قنیه و عدیه ندارد و در مین از مراتب شیش یک صل عقد بهقیه  
 بتدبیر پاک و پاکیزه اثر انفاذ کیر ظاهر شد و همچنین در ممکن تا ماه هم اثر انفاذ ظاهر نشود و یا  
 اگر اصل حجر را با ماء الهی و متزاج زین عمل کنند و آنچه از او اخذ شده مجدداً بر ارض باقیه بتدبیر  
 مسلط کنند بر تریه تا عرق نشود و چند کرا عمل کند تا جمیع ارکان اندر روح و نفس و جسد باشد  
 این است که میفرماید طهر طریق جوانی و هوای منصره و نازکی طبیعت و محرق بجزارت کلانی لطبا حین است  
 نرم تا رطوبت را از این میاء جذب نماید و صورت نازک در ذات این میاء مضمرد و در باطن است  
 ظاهر کرد و صورت آبی مضمرد و چون دهنه باطنیه ظاهر شد تا جا عقد شود و چند مرتبه صل عقد کن  
 تا فاعل گردد و ناخند شود میزان طبیعی ظاهر گردد و با آب و سخی نمائی تا آنچه بصیغ سیرج الاغلا  
 این آب منجاسی که تربیت صل شود و آب زیاد کن تا آنچه صل شده صورت نماید است دهن الاظم  
 و دهن المبارک و دهن الالمی و زینق الشرفی و هوای الحقیقی و روح الالمی و ذهب ذی جنابین که بقوت  
 جنابین یعنی آب منجاسی و با عنصری طهران نموده و متصاعد شده و فی الحقیقه خاصین کنین حلیین  
 فاعلین که نفس اوست و باین دو جناح طایر است در کل اجساد و اوست غیب حرکت  
 صحت اجساد و طلیه از تری و بگری و معدنی و نباتی پس باید در قدم تقبل و تدبر و تفکر درین  
 صنع انما لکبر نمایند و آبانی که مانند سیرغ و عقیق منسوبت باید در کل متعارف باشد

نار

تا شومن و منقاد و مرید و مراد و کمال سعی و کوشش روحانی در تمام اشراف اجناس موالید انما  
 همین کسیر موجود است در عالم صغری که از نمونه عالم کبر است بلکه محط و همین بر افلاک عالم کبر است  
 انما به مانند که تمام الاشارات و الکنایات و میزان و اعمال در کیفیت است نه در کثرت  
 و در شاکت است و علم میزان مقصود از ولد یا تولد که زینق که کرد باشد جوهر است مطلوب  
 تا که بقوه آتش تصعید و بقوه آب از ارض حجر الهی میگیریم و مولود ارض حر که تمام جوهر است  
 معادن را اوست بدردمی زاید و از وی سید میشود این العذراء تا شیر میدهد که را از انانی  
 که جوان رشید میشود مثل مادر و پدر قسم در نیمه دان زن در نه ماه بچه بدنی می آید عقیقه و نکم  
 و زیا و لطفه حجر سنگون میشود ماه ماه روز بروز درجه بدرجه تا در سه کمال روح و نفس و جسد از نفس  
 بدن نجات داده از آتش ظلمانی آب نورانی را می گیریم و عالی را از اسفل دانی ممتاز می کنیم و آب  
 و ارض را تقصیل و تقطیر می نمایم و مزج میسیم و تزویج می کنیم که در آب آتش نرم میشود و تقطیر طب  
 حکماست تا ارض کبریت از ما کبریت خارج شود این ما لطیف و هاد نورانی را بر این ارض ظلمانی  
 مسلط نمایم برود و تقطیر تا آب در ارض نماند قدری ازین آب بر این ارض مطهره تسلط نمایند و در تقصیل طب  
 کدایم و مگر نمایم با این آب که برستی با ارض زمینی متحد شوند پس قدری ازین ماء بر زینق جدید تا ۲۹  
 مرتبه بخورایم این ارض شیش و شمش شود در نوقت کیر تمام است و بعد قطره میازیم آب و را  
 و بر ارض کبریت مسلط نمایم زرد تقطیر کتر این ماء الهی آنچه از حقیقت نفس در این ارض باقی مانده من نماید  
 و از نفس روح باقی نماند ارکان حجر که روح و نفس و جسد است در اینجا کمال خواهد بود زینق الاغلا  
 یعنی زینق بیابان بر این ارض مطهره مسلط کنیم این ماء الهی نقره که گرفته ایم از طلا بخورد و صل نماید و جزء خود  
 یعنی ارض کبریتی و ما زینق را شمش و متحد نمایم و بعد ازین ارض شمش تا یک اربعین در صل گذاریم شیش  
 شود این اول مقام تقطیر است و آب و اتم کیر فر و چون دهن مطهره مذکور که همان نفس است با  
 این ارض شیش و منور و شمش نمایم کیر شمش قدام و باب اعظم انبیا و اولیا تمام پذیرد این کلمات از هر  
 انبیا و حکماست که روح و نفس و جسد با یازیک نقطه بیضه باشد و مقصود از عالم کبر و حجر کبر ما جامع  
 اجناس موالید باشد پس بداند که رکن اعظم در تدبیر اعمال صفت حجر کرم آتش است که با عاقل است  
 جمیع این مقامات تمام پذیرد و لاکن نفس ملایم حقیقت چراگندی آتش و عن را میوزاند و اگر خواست بطریق  
 سبیل جدید یعنی عمل نمائی انفاست معدنیات و ارواح الهیات و اجساد از این میزان طهری که مسطور از انظار  
 انعام عباد است علم میزان ناز است که بی مدار عالم نذر و آب کرم طول پاکیزه نمایم حجر کرم را تا کبر تمام



یکی باقیه‌های عالم طبیعت خود را بر نماید زرد سفید سبز سیاه از هم بشناسیم بعد مزاج ده اینها را مزاج  
کلی واقعی و مزاج کلی صورت زنده و کرامت بگردانی جسم آنها را آب جاری تقطیر سیال و بعد در کل بگذارد تا مزاج بماند  
مست شود اتحاد حقیقی که هر که منفصل نشود جدا نکند و بنا بر اینست تمام مخلوق و اجساد و حشر اجسام از مخل خود به  
جست مخلوق در مقام بقای این روح زینت است در صدد کبریتی غفلت نشود یعنی دیگر از ارضی و غیره و تبدیل درین  
مقام محالست و این وقت قیامت اجساد در این مرتبه تمام است و این از اسرار طبیعیه و جوهر علم صغیه  
در عالم طبیعت است بعضی از اینها را از زینت و حده عمل را تمام نموده اند بدانکه این عمل ضعیف نورانی را  
که اخذ نمودی اگر سه مرتبه در سلفی نمانی تا حاصل شود با درین که کبریت است و صیغ که همان ارضی است  
مزاج یا یعنی منحل شود و عقد کند و این سه حکام بر نیک یا قوت جلوه و ظهور می نماید و جمیع اجساد و عقده  
را نیک تا قدامت کند و بر عزم قدامت کبریت و اسرار قطره بقضا نماید و این برای انفاذ در جمیع اجساد  
معدنیات امر و زوی میم که این رنگهای لطیفه جلیله یعنی کونست در معدنیات همین که ازین کبریتی  
در بالای ماده بر نبات و حیوان و معدنی نیز صیغ الطیف اشرف و الفص سید و دیگر اشرف  
معدن که حاصل صیغ شده اند چاره آن زینت و کبریت و زینت و نیک در اجساد اینها همه این است  
از نیک فتنه رصاص حدید و نحاس و حکم کل در باب حمزه و ذنب از نحاس و در باب بیاض فلز رصاص  
و آن فلز حمزه کبریت و فلز بیاض زینت و زینت است و تقیه و وصل و مزاج عمل نیک در است تمام اجساد  
معدن که ذکر شد تا معدن الهی که از آب و این روح القدس است از خلاصه کلمات انبیا و حکم  
شود که اصل عمل از زینت و کبریت است لکن نه از زینت و کبریت عادت بلکه از زینت و کبریتی است که از هر کرم کبریت  
و منقاج آتش حضرت نیت که با عادت او می کشاید و مزاج می گیرند و دیگر نفسی باید علم هو ازین که  
اصعب علوم است و نزد حکمای قبل از فلسفه و غیره یعنی که جمادات درین علم تصنیف نموده اند جمیع آن  
بنظر عقل و منوط و مشروط است احتیاج بسبب آن ظاهره ندارد در ذکر اسامی مختلفه که در کتب مذکور  
مسطور است تا جمیع مراتب برین شود تا آنکه اصل این ستر عظم و امر قوی است و فرست که در  
زینت و کبریت اینها و حکماست و لکن اسامی مختلفه بجز کرم گذارده اند که از انظار ستر و از اینها  
مختلط مانده و بر نام محمدی محرم سوار الهی شود اینست زینت کبریت ارض روح حید  
نفس ذکر انشی بیض بینه الشعر بینه شرقی و من الهی ماده الهی زینت عربی راس ذنب  
ماده و این العذراء مفتاح مطلق ماده الحجر حمز بول البصل بول الصبیان ظاهر باطن سواد این  
بجمیع این اسامی نامیده اند و در بعضی اختصار با اسم واحد نمود و مجرای نامیده اند زیرا که بر اسرار تدبیر و

شده و این اخذ نموده اند و از زینت شرقی و مار کبریت و ماده حاد و وصل و ماده مشب و این العذراء و مفتاح  
مطلق و ماده الحجر و بول البصل و بول الصبیان نامیده اند و چون نوبت به تقطیر انجاء یعنی ماده اول را  
که از شجره زیتون اخذ شد زود با سفلی نموده در تقطیر گذارند تا نوبت تمام شده و از ماده مشب گویند  
و اوست کلید در کتر الهی و همچنین ارض او به اسما لا یحیی نامیده شده مثل رصاص و کل و کل و کل  
الحکمه و اسفیداج و مغنیه سیم و قرمک و راس المعدن و حمزه و زینت عربی و ماده و ذکات و اسما لا یحیی  
بهم حکما ذکر کرده اند بلکه در مراتب تدبیر بقضای آن حالت و لون اسمی در سیم مقرر داشته اند مثل انسان در  
هر حال با اسمی و در سیم موصوفست از حالت علقه تا مخلع شدن بجلبت اند حسن الخالقین باجماع  
بیان معرفت جسم کرم  
**فصل در دست مورا حجر و بکار بردن آن**  
زود نختین فروردین ماه که روز نوروز سلطانی است در وقت تحویل بوی سیاه شکی از سرسپران حجر  
صغرا و سودای مزاج پانزده ساله ای سی ساله جاق معنی بر فون تند رست بی زینت کبریت و زود  
از سرسپران و بجز ماز و قران و بشویند در آب گرم با بوره ازین تا خوب مانند آینه پاکیزه شود و بچکانند  
و با قیچی بچینند با ناز و بچکانند در آب گرم بزرگ و بالای او با ناز و چهار انگشت تا  
انگی بریزند و تا چهل و پنجاهت را بنامند با جام ماریه یا قهر عمیا تقطیر کنند پس تقطیر او را بر زینت  
در بالای آن و دو مرتبه تقطیر سازیم و شیشه را با کل حکمت گرفته باشد پس از هفتاد و دو قطره ساختن  
در شیشه سر بسته جل و عقد تا نیمه تا دو مرتبه بعد از شیش به الماء الذی فی الارض بعد موتها و مکرر تا اول  
و از ثانی بار بر سر او بچینند بگذاریم تا ۴ ساعت مانند تقطیر کنیم در قهر عمیا و باز بعد از شیش و دو مرتبه جل  
و عقد سازیم ظاهر شود حکم النور این دو آب زینت و کبریت است و ذنب الحکماء و حفته العلاء  
نامیده اند و عنصر اوله او برودت و نیوست و آب دو مرتبه حرارت و رطوبت است تمام می شود  
چهار عنصر معدن الهی پس تقطیر و تقطیر و ترویج لازم است تا ذنب قوم کرد و کبریت الهی شود پس از آن  
شیشه با انگشتر نامیده بالای آب نوشا در سفید مانند تا رنگت است باشد بر دارند و در شیشه نگاه  
دارند که نبرد و مرتبه این نوشا در صعد فوق آب و تا ماده ارضیه موی را نانو و یک نقره مگس و  
در یک آن سیاب مایه برزند و باز در جام ماریه تقطیر یا قهر عمیا و تلیس جام ماریه جوهر کشد تا شیشه  
مانند آفتاب گرم قلب الاسد و نرم تقطیر نمایند و این قطره بعد از شیش و تقطیر و تقطیر  
ترویج او و طرح او بر قر است یعنی کبریتی که باید طرح شود بر جسد قریح یا قلع یا س مطهر تا سرب مطهر  
قوه طرا حه آن منوط و مربوط است بتدبیر و سلیقه استاد صنعت الهیه و تقطیر و دو ممانند قوت است



در عمل سمش جانی زنجیر و خضران الحمید و زنجار و طلا می سعدنی که همگی مکلس باشد اگر یکبار بریزد بهتر است  
 و تقطیر سیم آب دوم را نماید و این تقطیر در عمل خاکش کسیر جوانی ناسیده اند و علقه خوانده اند  
 دست سوز دوم و در مرتبه بار از سوی تازه شسته هر چه خواهند بریزند در قهر عمیا و پیش از این بود  
 شیشه با آب تقطیر اول سخن و صلایه نماید و تقطیر کنند و تا جمل مرتبه تقطیر نمایند و اما ما را در  
 اندک اندک انقره مکلس تیرانی بسیارند تا آنکه مانند گره و روغن سفید کرد و بدون  
 حمام ماریستیل محالست که این عمل در ظرف دیگر از تندی نوزد و کار تباها تشو  
 دست سوز سیم پس بنظنه دو ماهند همی را در قهر شیشه سربسته در زیر سرب کین اسب خاک کند تا جمل  
 و هر روز سرب کین را تازه نماید در این مقام این عمل را زین بر جراح ناسیده اند بیرون آورند و عقد کنند بکار  
 ماریه یا قهر عمیا بجزارت لطیفه . . .

دست سوز چهارم تدبیر دین مبارک یا دین الهی و یاد دین الزینون لاشرقیه و لاغربیه دین سوز  
 روغن نایب از آب چکبند اولی سوی سرجوانان هفت جزء و از روغن سرجوز و روغن را در میان کنند  
 گذارند و آن گاه را در میان آب مذکور تر کنند و در آب قرار بدهند تا جمل روز تاین آب از رنگت کند  
 مانند جوهر قرمز با جمل روز دیگر در قهر امین کنند خاک کنند در زیر سرب کین اسب تازه و هر روز سرب کین  
 تازه نماید پس از ۲۱ روز تقنین میشود دینی مانند با قوت الاحمر تحفظه الانبصار است ما را الجحان  
 پس بر آرد و نگاه دارند . . .

دست سوز پنجم پس بکیر ناز آب سفیدی که حل و عقد شده در مالک ما را الرجرج است سوز  
 و از نوشت در مذکور که در دست سوز اول ذکر شد یک جزء بسایند و تقطیر کنند ازین آب سرخ مذکور  
 در بان لهور با تیر برایش ما را الدر الاحمر پس میشود برنگت ذهب الارز  
 دست سوز ششم پس بریزد در میان قهر و ایتین عمی و تقطیر را بر آورند و عقد کنند در زیر سرب کین  
 اسب تازه تر تا جمل روز حل میشود و ذهب المرجع است پس دو ماه عقد کنند خاکستر سرخ رنگت  
 میشود و کسیر احمدی مانند یک مثال ازین کسیر را بریزند بر یکصد مثقال از قمر یا شتری محرم تر میشود  
 بسیار خوب لا تحمل ابدا فی مضی الدجور و اگر حل و عقدش بیشتر نماید و ساختن سه ارکان او را  
 خوب با تدبیر در نوشتا در شرفین الشعر زنجار الشعر که بر سه را از خود سوی گرفته باشند بیست  
 درجه او بسیار بلند تر میشود یک نخ و بصد نخ و جد طرح میشود و کجی و اگر یک مثقال او را بر صد جزء از لوب  
 آب کرده بر نند یا قوت شود اینست حجر شمس و کسیر اعظم نام شد دست سوز هفتم کسیر

زوم بر مس طرح نمایند پس و عن ملکیده مذکور با سوی سرجوانان در حمام ماری تکلیس و در قهر عمیا  
 تقطیر نماید تقطیر اول سفید است تقطیر دوم سرخ است و یکبار طرح بریزد که از سود است  
 عمل ششم محرب قوطی بسازد از طلا می خالص یک مثقال در میان قوطی مذکور یک مثقال نریق  
 و در مثقال شش حرف ربانی بریزد و پس قوطی را محکم بند نموده که آب سزاه لغو نکند بعد از آن لوبه  
 بسازد از کل زرگری که قوطی مذکور در آن جا بکند پس قوطی را در آن لوبه گذارده سر او را با پارچه  
 منبسط بند کرده و کل گرفته باشد بعد از آن بیاورد کوزه سفال کوچکی و لوبه مذکور را در آن کوزه نهاده با  
 این آب سزاه اربعه فرس و لحاف نماید اینست اجزاء مذکور حکمت ترکیب مثقال نریق سفید مثقال  
 نوشادر مثقال کبریت مثقال اجزاء را کوبیده مخلوط نموده در میان کوزه فرس لحاف  
 نماید و سر کوزه را گرفته بعد با کل حکمت کوزه را محکم کل گرفته است شش بدین است اول کل کل  
 دوم کین و نیم زبل آتش سوم دومین زبل کوزه را در کوزه گذارده آتش در بعد بیرون آورده  
 اجزای مذکور را که در قوطی طلا میس باشد بریزان در آور و اگر وزن سه مثقال تمام است عمل کامل  
 و اگر کم آمده عمل را از سر کیه و تا وزن تمام بر آید آنکه یکی از این اجزاء بر چهار مثقال بهر طرح رو  
 طلا می خالص بیرون آید قوطی طلای مذکور هم از میان زود و ضایع نخواهد شد و این اجزاء مذکور برای  
 یک مثقال قوطی است اگر طلا را در مثقال خواهند با این سه هم دو مقابل باشد و قس علی هذا

باید دوم در صنعت مرکب سازی که عبارت ازها است  
 بدانکه مرکب ساختن کاسه است اگر شخص فخر باشد و هیچ هنری نداشته باشد و کاری هم نداند  
 باید این کسب سهل و مختصر را اختیار نماید و از آن وجه معاش بهرساند نخستین چندین از جویا  
 مرکب فروشان اهل ایران را می نویسم پس از آن آنچه از اهل یورپ و هند است سبک کارم  
 بدان و معموله اهل ایران بدان که مرکب خوب آنست سیاه و شفاف و رقیق باشد و اگر  
 در آب افتد محو نشود و اجزاء ضروریه او چهار است چنانچه گفته اند شعر همنک دوده نیاج  
 است هموزن هر دو ما زو همنک هر سه صمغ است آنکه زور بازو هرگاه خوابی سابی  
 مطبوس باشد کیفیت او آن است که اول دوده را بگیرد و روغن از آبستانی و طریق گرفتن  
 روغن از دوده آنست که دوده را در کوزه سفال آب نمیده کنی و در تنور بسیار گرم گذاری  
 تا کوزه روغن آنرا جذب نماید پس بیرون آورده در بان روی بریزی و صمغ عربی صاف خوب راد  
 ظرفی علیحده روغن آب صاف آنقدر بر آن بریزد که هرگاه حل شود بجا عمل آید پس قدری

علم ششم کسیر سوز  
 کسیر سوز  
 کسیر سوز  
 کسیر سوز



از آن صمغ مخلول بر روی دوده دریاون ریخته و دوسه روز تا از آبکوب و بیسای تا دوده در آن صمغ  
مضمحل شده پس مازوی سبزی سوراخ را بکوب و ده چندان آب بر آن ریزد و برک خا و برک نمور دانه هر یک یک درم  
و سه و هفتیم آن از هر یک نیدرم این مجموع را بر سر مازو ریخته یک شب بماند و روز را آب کنار و بعد از آن بر سر  
آتش نهاد و بکوشان و بکوبد تا چندانکه اگر آب مازو را بر کاغذ نویسی بطرف دیگر نشتر بخت پس در آنوقت  
از آتش بزیار آورده با کرباسی صاف نموده در ظرفی نگاهدار پس از آن نواج قبرسی که بهترین نواج لاری است  
و رنگ او زرد خام است و امتحان خوبیش آنست که چون بر زبان گذارد بسیار تند باشد و چون بر  
آب مازو ریزد آنرا بلفش کند پس آن نواج را در آب اندازد و داخل شود و آب صاف آنرا بر دوشسته  
و داخل آب مازو کن و بگذارد تا خوب صاف شود بعد از آن آب نواج و مازو را با یکدیگر خانیج هم در دو باوشیا  
و قندری از آن آب مازو و نواج دریاون دوده ریخته سعی کن آنرا در یک ساعت قندری بیل با اندک  
صبر دریاون با دانه خش و قطر قطره آب دریاون ریخته سعی میکنی باید که صد ساعت صلا باشد  
و این در عرض بیکه تمام میشود و چون سعی تا آخر رسد قندری نکت بندی و قدری نبات دریاون اندازد  
زینهار که آب نواج و مازو را اندک اندک ریخته تجزیه و امتحان کن تا تجدی که مازو مطبوس شود و بقوام  
آید پس از آن دریاون بیرون آورده با پارچه صاف تا بعد از آن نیم درم شک و دو و متقال زعفران درده  
درم کلاب حل نموده صاف کرده داخل مازو و کلابت کن که بغایت شفاف و روان مطبوس  
باشد و باید آنست که بچین آب آنچه بصمغ و نواج است باج باشد بریزد و قه را آنچه اندک بکشد یعنی مازو  
و خا و همه با چندان بچشاند که اگر از نوشخت متقال باشد نیم تن بر نواج خالص صاف از آن  
طبخ اجزاء حاصل شود و بدانکه امتحان شده که هر یک از اجزاء بعد از طبخ بافتن دو برابر وزن خود می گردد  
مثلا چنانچه اجزاء صد متقال باشد دو سیت متقال میشود و صد متقال رطوبت اجزاء است و آن خالص  
نمکور باید که سوسای این رطوبت باشد نوع دیگر دوده درم نواج قبرسی چندم مازو سیت درم  
برک نمور و خا از هر یک چندم نوشا در چندم صمغ عربی سی و چندم زعفران یک درم نبات مصری  
یک درم اول مفت در چمن آب صاف در یک سنجی بکوشاند تا سه سن با ندیس مازوی کوفته و نواج صمغ  
و برک خا و نمور و هر یک را در ظرفی کشته و چندان از آب بکوشاند بر سر هر یک بریزد که نمور که در دو و اگر  
دوده خاک آلوده باشد قندری آب در کاسه کشته دوده را بر آن ریزد و بر سر هر یک بریزد که نمور که در دو و اگر  
آفتاک آن به کاسه کشیده و دوده بر روی آب بماند پس با بر مرغ دوده را از روی آب بردارد و در  
خریطه کرباس آب نذیه کرده و در حیر گرفته در تنور تا کفکند تا بچینه که در دو و در آن بر طرف

شود و آنکه دوده و نموش در را دریاون کرده با صمغ حل نماید و بکوبد آن مفت مدار که خمیر شود پس آب مازو  
و نواج و خا و نمور و صاف نموده با یکدیگر بیا میزند و در و یک کرده با آتش نرم بکوشاند و تجزیه نمایند  
تا تجدی رسد که چون نویسد نشتر بخت بعد از آن از و یک بیرون آورده اندک اندک دریاون ریخته سعی کنند  
و باید که در صد ساعت سعی آن با تمام رسد و شک نیست که هر چند صلا بیشتر شود بهتر خواهد بود و بعد از  
آن زعفران و نبات مصری در آب جوشیده حل و صاف ساخته دریاون ریزد و سعی کنند  
اینهم تمام شود پس آنرا دریاون بیرون آورده به جریر بسالانند و در ظرف چینی یا زجاجی کرده  
در وقت حاجت بکار برند و این مادای باشد ثابت که تجزیه شود هر چند آب بشود چنان  
مشهور است که سیت تمان سی میت نوشته اند لیکن مؤلف تجزیه در آورده بیک تجزیه  
بیت نوشته اند و این مادا سیت که در زبان یا قوت ساخته شده هر گاه آب نواج و مازو که از  
مرکب زیاد در کشیده کرده نگاهدارند بجای آب و کلاب در دوات ریزند آنرا عمل آرد و از  
غلطت بیرون آید

طریق ساختن مرکب معموله اهل یورپ

یک درم مازو را بکوب کرده در ده درم آب بسیار گرم اندازند و سوم صمغ آبی (سلفت  
آف ایرن) در آن میزند و سه اونس صمغ عربی در آب حل نموده و قدری قندری جو کوب  
کرده با چند قطره (کر یوسوت) در آن اندازند (کر بانیک اسید) را در جوهر شراب که چشته  
بیا میزند و اگر مازو ۱۲ ساعت در آب گذارد بعد از آن صاف نموده اجزاء مذکور را در آن مخلوط  
کنند بهتر خواهد بود (نوع دیگر) مازوی جو کوب ۱۲ اونس در با ضد توله آب سرد بیکه کفکند  
بعد (سلفت آف ایرن) شش اونس گرفته در آب مزوج نموده در آن بیا میزند پس شش اونس صمغ  
عربی را در آب حل کرده در آن بیا میزند و پنج قطره (کر یوسوت) در آن بکاشند و اگر خواهند مازو بسیار  
سیاه کرد مازو را بر میان کرده باست حال آزند و با احتیاط بریان کنند که نه بسوزد و نه خام ماند.

طریقه مرکب شمع با عیانان

(کلور داف بلاتیم) دو درم در یک باطلی آب ریخته دهن آنرا گرفته نگاهدارند و از طلعی  
که بدان انگیزی نوشته میشود بر لوح صبت نویسد حرف سیاه سید خواهد شد و از آب و  
آفتاب و غیره تجزیه شود و با سیاه سیدی استخار را در لندن با عیانان نوشته در استخاری آوزند.

سختی مرکب جبه چاپ خطوط



درست ریج شیشه مرکب که رنگش سیاه باشد یک اونس نبات یا سینه زرد بکار برند نوع دیگر جوهر  
 چوب نعیم سرخ به گرن کرش سودا ما گرن آب خالص نیم اونس بهم آمیخته اند که خوشایند است  
 اجزاء بهم کداحته شود پس (کلیرین) سی گرن در کرمت آفت تاس، یک گرن در آب کداحته  
 چهار گرن کرمع عربی نرم ساسیده در آن سیامیند کاغذ نوشته این ماد را در جرج چاپ کشید  
 حاجت تمنت بلکه بر کاغذ نوشته کاغذی دیگر بر کاغذ کاغذی نهاد که در آن کاغذی برسد  
 بالایش کشیده کاغذی فرو خواهد آمد نوع دیگر مازو چهار اونس و نیم قرفل جوکوب یکدم قرائه که  
 کجایش پنجاه اونس آب داشته باشد این اجزاء با هم اونس آب سرد در آن بریزند تا دوپنجه  
 بگذارد و هر روز ساعتی او را حرکت دهند که دوایه نشین بگردد و بعد قرائه دیگر آورده بزدان  
 او کاغذی که بجهت صافی مخصوص و معروضت نهاده او را در آن ریخته صاف کنند  
 هر قدر جرم آن باشد در پارچه سفید و صاف کرده در برابر بریزند یک اونس و نیم  
 (سلفیت آف ایرن) در آب کداحته از کاغذ صافی مذکور صاف نموده در آن سیامیند و تیر  
 گوگرد خالص در پیمانۀ یکسینه که برای وزن عقبات در دو اخانهای انگریزی میباشد ۳۵  
 نیم وزن نموده در آن سیامیند و زود بچینباند و ریج اونس (سلفیت آف اندک) نیز شامل  
 نموده ساعتی بدون فاصله بچینباند تا اجزاء مخلوط شود و این ماد رنگ اسفانی نوشته میشود  
 اگر خواهد که برای فرو دادن کاغذی این ماد کار آمد شود چهار اونس و نیم مازو و او را که در افا  
 نسخه مرقوم است پنج اونس و نیم بچیند و باید که از آب عطرها آب باران این ماد ساخته شود  
 ماد سرخ رنگ در یک شیشه سرکه چهار اونس بر آزل عود ساینده سیامیند و بچینباند  
 هرگاه لضعف یا ناز و جلع فرو آورده در پارچه صاف نمایند و در آن اونس سفوف نازک  
 را سیامیند و بکار برند نوع دیگر بزازل عود ۲ حصه شت یا نی نیم حصه (در کرم آف تار نیم)  
 حصه آفتاب ۱۶ حصه بهم آمیخته بچینباند هرگاه نیمه آب باقی بماند در پارچه صاف کرده نیم حصه  
 صمغ اضا ف نموده بکار برند

مرکب سبز و سیاه

مازوی جوکوب پانزده حصه در آب خالص دو صد جز تا یک ساعت بچینباند بعد در پارچه  
 صاف نموده سلفیت آف ایرن ۵ جزه براده آهن ۴ جزه در آن مخلوط سازند و نیم پانته  
 سیلوشن مثل سر سکه ساکه با سه حصه سلفرک اسد که خوب ساخته باشند این مرکب وقت نوشتن

بمطلوم می شود چون خشک میکرد و بسیار روان میباشد نوع دیگر کالسا ساید اسینا نیز تفت  
 کردم بقدر حاجت در آب آمیزند و بنویسند نوع دیگر بلور بکر زرد ما در البت در حاجت  
 باب آمیخته بنویسند مرکب آبی رنگت سلفیت آف اندک اونس در یک گزن آب  
 خالص نماند تا بگذارد و با یک اونس از الک اسد ۲۰ اونس عمده پرشین بلور یک شیشه آب  
 حل کنند و اول آب را پریشان بلور که جزء آهن در آن زیاد است آنرا از تیراب دور کرده از آب  
 باران یا آب قطره شستن لازم است نوع دیگر جائیز بلور و اونس آب گرم جوشیده یک شیشه  
 از الک اسد یک اونس اول جائیز را در آب گذارد بعد در آن اسد آمیزند فی الفور ماد را در تیراب  
 ماد اسد یک اونس سلفیت آف اندک را در آب مثل شربت کداحته مرکب نمایند و اگر رنگ کم  
 خواهند اندک جاک در آن سیامیند سفوف ماد اسود سلفیت آف ایرن دو جزه صمغ یک  
 جزه هر دو را یکجا ساینده سفوف سازند و یک اونس آب اونس او را در کاغذ پیچید و از یک  
 اونس این سفوف نیم شیشه ماد درست خواهد شد ماد چینی دوده چراغ را در آب تاس کم  
 زور حل کنند چون خوب حل شود شل شیره کرد اندک آب تاس بالایش بریزند و صاف نمایند  
 باز چند دفعه آب شسته خشک کنند بعد از آن دوده خشک شده را در یک طرف نهند و جل قراغیا  
 ایرش باس را در آب گرم خوب خیسانند و آسمخته که مثل شربت شود و در دوده آذینه خوب حل نمایند  
 چند قطره اسن آف مسک و اسن آف عنبر کربس مخلوط کرده بکار برند نوع دیگر ماد چینی  
 دوده هفتاد و پنج جزء آب صمغ غلیظ پانزده جزء ماد رنگ پنجاه جزء برک درخت سیل و از دوده جزه  
 همه را با هم حل کنند چون قابل نوشتن گردد بکار برند باید دانست که درخت سیل از اشجار است  
 شاید در ایران نباشد ولی در هند معروفست ثمزش مانند سیب سخت پوست میشود و مغز آن زرد  
 رنگ با تخم مخلوط برمی آید و اطبا برای دفع اسهال میدهند و شیرین میباشد ماد هندی  
 دوده را در آب این رنگاس حل کنند و قرصها ساخته ورق طلا یا نقره بر آن بچیند و بکار برند  
 مانند که اگر از سردی ماد در کاغذ سیاهی این شود قدری الکل یا یعنی جوهر شراب در نیم شیشه  
 آب آمیخته بقدر نیم اونس و عن قرفل در آن ریخته حرکت دهند و از آن چند قطره یا زیاد بقدر  
 حاجت در ماد در بر نماز این آمیزش کاهی ماد خراب میشود و اگر دهنیت در ماد باشد تیر دور  
 کردن آن اینست که برک سیل در دست درمی سرکه حل نموده در ماد آمیزند ماد کجسته برای  
 ثبت نمودن مسرکه را از اسید آب رنگش متغیر نشود و کوبل مسحق میت و پنج جزء آبل آف لوند زرد



جزه دوده نخل کجوه با هم کدافته و تخم بکار برند نوع دیگر اسفالم یک جزه و ربع جزه دوده و ربع جزه مخلوط  
 نموده صغی نمایند روغن السی که برای مادمطالع یعنی چاچاها در دست کرده شود کجوه و نیم در آن  
 بیا مینزد و بچوشاند بطوری که مثل شربت شکر غلیظ شود اسپرت آن ترین تا این چهار جزه در  
 او بیا مینزد و اگر قدری کمتر تین در آن آتینزد بهتر است و بکار مضر نیست نمودن جزه  
 مادم و مخصوص برای نشان نمودن بر مارچه جوش آن سیلو نیم شیشه صغی نیم اونس  
 بهم آتینزد بکار بند الصفت نارتیت آن سیلو کجوه آب خالص شش جزه صغی نیم اونس  
 کجوه و نیم بهم آتینزد بکار بند اگر غلیظ القوام شود آب گرم اضافه نمایند مادم و سرج برای  
 مضر نمودن و درین چهار جزه سلفیت آن ایرن کجوه روغن بیدریجات رنگ سرخ که کینه خاطر  
 باشد بهم آتینزد و بکار بند مادم و سرج که کیم آن تارتر کجوه رنگار و جزه آب خالص  
 میت جزه بهم آتینزد جوشانیده بکار بند مادمی که بعد از نوشیدن سواد آن هر  
 روز افزون شود مازده و اونس نعیم دو اونس سومان دو اونس آب یک شیشه نیم بهم  
 آتینزد بچوشاند مایک شیشه با نه صغی نموده هر اکیس یک اونس بیا مینزد و زهره کا و در آن  
 خوب ساینده در شیشه که در بچینانند و درین شیشه را محکم بسته دارند و در وقت حاجت بکار بند الصفا  
 بقم چهار جزه از یک جزه آب و دوازده جزه سلفیت آن پر و توکسا مید آن ایرن کجوه اول بر سطل  
 تا یک ساعت بچوشاند بعد بگذارد تا سرد شود و از پارچه بیرون نموده سلفیت پر توکسا مید آن  
 ایرن در او انداخته فی الفور در شیشه که در سر آن گرفته بگذارد و وقت حاجت بکار بند مادم و آنکه رنگی  
 لاک او یعنی خوب بقم در آب بقدر و شیشه خوب بچوشاند و آبش را بگیرد بعد یک طول نیم اونس  
 کپالس جو کوب شش اونس سلفیت ایرن یک اونس اسیت آن کاپرشش اونس شکر یک است شود  
 و دوازده اونس صغی غلیظ اضافه نموده بچوشاند بگذارد تا رنگش سبزه گردد و بعد از آن بکار بند.

ایضا مادم و سرج

برازل او دو کوب چهار اونس در یک شیشه آب دوی آتش گذارد بچوشاند تا مثل شود و شیبانی  
 دو دم ساینده بدان ریخته مخلوط کنند و بگذارد تا سرد شود پس در پارچه صاف نمایند و قدری  
 امونیاک با او بیا مینزد و بکار بند بسیار خوش رنگ و روان شود

مرکب طلا برای جدول کتب و غیره

زنج طبعی چهار توله ورق طلا ۳۵ عدد تبا شیره کبودسته ماشه زرده تخم مرغ چهار توله و در آب خوب

ساینده اندک آب گرم بر آن بریزند و بیا مینزد و ساعتی بکشد دارند که تیشین شود و آب صاف که  
 بالایش ایستاده آهسته آهسته بریزند تا یک هفته آب صغی پلاس جل نموده بعد در شیشه ریخته چنانکه  
 در اقباب بکشد از نسی از آن بکار برند

مادم ترکیب اهل هند

دوده چراغ که پاک باشد و متقال صغی ام غیلان چهار متقال مارشیشیان سوخته پنج متقال ننگ  
 دو متقال صبر سقوی و متقال اینها را سوا می صغی و مارشیشیان در سینه ننگ تساق با ننگ بگر  
 که سخت باشد اندازند و در صد دم آب ده دم صغی که از نود این را کم که ریخته تا چهار پنج روز  
 سخن نمایند و مارشیشیا سوخته بیا مینزد باز هر قدر که حل کرده اند همان است در بسایند این مادم  
 نهایت ده ان میشود و باید دانست که عمده ترکیب کردن دو چراغ از این است در بعضی وقتها  
 که روغن گتان که از این زبان اهل هند السی گویند یا روغن لجه در سالیه کلی که برای چسب  
 افزون مضمول و مخصوص است بر نموده فستیل از یار صغی ساخته روشن کنند و  
 هر قدر فستیل بر کار تر باشد دوده زیاد حاصل خواهد شد و روی آن چراغ یک  
 پیاله بزرگ وارونه نهند که هوا بند نشود و چراغ خاموش نکرد و بعد از ساعتی که دوده  
 در قدر کاسه بسیار جمع شده است برداشته با مرغ یا کبوتر دوده را از ظرف جدا نموده در ظرف  
 چینی یا یکی یا شیشه درین بسته نگاه دارند که در وقت بکار بران نرسد بدین طریق دوده را بگیرند و اگر  
 در میان فستیل برای طایوس نناده بهم بچسبیده و فستیل ساخته چراغ روشن کنند مادم و صغی  
 و در سواد الوان سبز کون خواهد شد و اگر اتفاقا در دوده کل یا غیره افتد در کاسه آب  
 کرده و دوده را در آب بریزند غبار و کل که دارد همه تیشین خواهد شد و دوده خالص روی آب خنک  
 ماند از آن آهسته مایه بردارند و طریق دور کردن و سوختن از دوده اینست که دوده را  
 در کافه بچسبیده همیگز در آن مثل کردن مان این نموده و بچسبیده دوده را روی آن نهند و از آن  
 روی خشتی گذارند و بر سر تیز گرم یا خاکستر گرم نهند که مثل آن بچسبند و آنوقت کل را بشکستند  
 و بسته دوده را بیرون آورند

ایضا مادم و سرج

کات هندی سرج ابدار خوب کجوه سرج خوب که بقارسی مغلز یک کینه صغی ربع جزه هر کجا  
 جدا جدا کوفته شب در آب صاف بچینانند و صغی در طرف من با سرج کرده اول آب کات تا



گرم نماید چون بچو شد آب شتار و آب صبر را بتدریج در آن ریزند و با کوبیده را آهسته تا قوام آید و قابل نوشتن گردد آنوقت آنرا با پارچه صاف کنند و بکار بندند و با طلائی ورق طلا ۲۲ عدد و سفوف طلا نیم اونس جوهر شراب یعنی اسپریت سی قطعه شده قالیس سی گرین صغ علی چهار درم آب باران یا آب قطره چهارا و سن اول طلا را در شند و صمغ حل نمایند بعد از آن آب و اسپریت شامل کنند سنت بلور و ششماهی استیفین کامن برشین بلو عینی رنگت الی که از ایران می آید آنرا اول در سفوفک اسد که تیز نباشد تر کنند و با چند قطره آب شسته خشک نمایند باین طریق این در اکثر الک است خوب میگذارد بعد حسته پر شین بلور یک حسته الک است اسد تر کنند و آب بعد کفاف بتدریج ریخته آنگاه بکار برند سرخ سپنت روششماهی استیفین اندک کامن سودا تاس با کار بونیت اف امونیا گرفته المضاعف هر دو سفوف کرد و در کل کم کم در آن اندازند چنانچه خوش آن تمام شود و آنرا با پارچه صاف کنند و نیم حسته الک الومینا شامل نمایند و بعد از سرد شدن بعد کفایت کو فیل سائید در آن آمیزند و بعد از طبیعت و چهار ساعت با پارچه صاف کنند و داد سرخ شود. ترکیب پاک نمون نوشته جات بالای کاغذ که معلوم نشود. سنک ک سفید را با برابریش بورد ارمنی و شت یانی بار و عن زیتون کهنه مخلوط کرده بالای نوشته جات بالند از الکتاب بخونی ناید.

صنعت الکتاب

در طریق ماد بائی که چون نویسد پیدان باشد و چون برایش که رنگ پید کند اگر آب سائید نوشته پیدان باشد چون بر استیفین رنگ سیاه بر آید اگر آب لیموی تنها یا مخموج آب سائید نویسد و برایش بار رنگ زرد پید شود اگر بشیر زمان و شت یانی بنویسد و آب سائید آنچه با شیر نوشته باشد تر نشود اگر آنرا نشا در بنویسد نوشته پیدان بود و چون برایش ماریه نوشته پیدان شود اگر آب چشم که ریسیا نویسد بر روز پیدان بود و در شت یانی خوانند اگر خون کبوتر یا سیاهی دوات بیاسیزه و بان کتابت کنند روز نتوان خواند دیگر کتابتی که بر روی آب آساده کنند و حروف از هم گسند و این کتابتی است عجیب بیار و بورد سرخ و سیاهی دوات بیاسیزه و بورد بار و عن زیت بار و عن نعت تسادی کنند و آنان بر روی آب کتابت کند نوشته بر سر آب باند و اگر زاج سفید را با قلیا و سرکه سخن کند و بعد از خشک شدن با سرکه

بیاسیزه و بورد روی حروف باله نوشته اثر حروف زایل شود و کاغذ سفید کرد و اگر سوم گرم را بر روی نوشته بگذارد و بورد و نیز همین عمل را کند و اگر نوشتار دروسا که و تم الفار سادی الون سائید و حروف نوشته ریزند و بر آفتاب بگذارند اثر حروف زایل شود و اگر خواستند که بر سنک نوشته پیدان شود موم را بار و عن کجند بگذارند و هر چه خواهند بر سنک بنویسند چون سه روز بگذرد با سرکه سنک را بشویند نوشته پیدان شود.

بیان سیم در صنعت طبع و مایه قلع بها

بدانکه طبع یکی از جمله صنایع است که حکمای فنک اختراع کرده اند و آن بر دو قسم است یکی آنکه حروف سازند چنانچه کتب مطبوعه آنکری می و مصری از آنست و قسم دوم از قلم کاتب بر کاغذ نویسند و آنرا بصفتی سنک انداخته طبع نمایند و این اول آسانتر است و مداخل این نیز زیاد است هر قدر زیاد کار کنند فایده زیاد بر آید و از برای سر انجام این صنعت الاتی چند لازم است اول شخصی که در این کار آگاهی داشته باشد دوم چرخ و بهتر از همه آنست که در یوروپ میسازند سیم سنک و بهترین شکل برای طبع سنک فرنگت که از انگلندی آورند و تدبیر جلادان سنک آنست که دو پارچه سیم که سادی یکدیگر باشد بالای هم گذارده و قدری زبل بسیار نرم بر صفحه سنک زیرین ریخته و آب زده و دو فقره مقابل یکدیگر ریخته سنک بالا را بر سنک زیرین مالیده تا صاف و هموار شود و برای شستن سنک بعد از طبع نیز همین تدبیر را باید کرد چهارم مادی که برای چاپ نوشته که جز اول آن بد رنگان است و این روغن را با چسب ان برایش نیز نیکو خود بخود و شعله در کرد هر کار چنین شود زود از غلطی که بود در آن نفوذ نهند سر طرف را بسوختند تا شعله که از روغن می آید موقوف گردد و در ظرفیکه روغن را صاف می کنند در آن از ضعف ظرف روغن را زیاد تر نکنند و این روغن تا وقتیکه خوب بچخته نشود بکار مادی طبع کتب نمی آید. جزء دوم از اجزای این مادی سیلاک روزن است برای ساختن مادی طبع استعمال این ضرور است که هر کار بوجوه روغن بد رنگان بچخته و سوخته کرد و سیلاک روزن را در آن بگذارند تا هر دو اجزای هم یک جسم شود مانند آس که خواهد شد جسته و ستم صابون است اگر این نباشد مادی روان نشود و حروف هرگز بر طبع نمیشود و صابون رال برای مادی سیاه خوب می باشد و برای مادی خفیف در نکهای نازک و دهنیت کرسوب بکار می آید و از زیاد شدن صابون مادی زود



خشک نشود پس اندازه نمک اندک که روشنائی با صفا و روان باشد چنانچه چهارم این ماد دود  
است از وی قبل لیا مپ بلاک که بکار ساختن این ماد می آید جزء پنجم ایوری بلاک یعنی  
عاج سوخته این زمین میباشد و در مدایط حروف سرنی اندک سائیده یا سیزده ازان بر چوب حروف  
بخوبی طبع میشود جزء ششم نیل یا کیشین بگویم چون اندک اندک آمیزند لون ماد را صاف میکند  
یا اندک اندک زرد را نیل یا کیشین بگویم سائیده یا سیزده که رنگ سیاه و محلا که در (فایده)  
وقت چنگن روغن هرگاه از روغن بخار بر آید شروع شود پاره کاغذ بونک سیخ چوبی بسته  
کنار کاغذ را آتش داده با سطح روغن هم نمایند تا روغن شتمل شود و روغن را همچنان بر آتش  
بدارند که بخار آن تمام شود و آنوقت از وی آتش بر زمین نهند که قوام آید آنگاه از لونک کار در روغن با  
اندک بردارند و چون سرد کرد و با انگشت غلیظی روغن را ملاحظه نمایند اگر بدمازی یک بند  
انگشت تا قوام رود نماید بد است که روغن درست شده بهین طریق دو قسم روغن که در قوام  
آن تفاوت کمی ویشی بود درست کنند که از آمیزش این دو قسم سیخ خلقت درست خواهد  
شد آنچه در هواسی گرم بکار می آید قوام آن در سردی زیاد غلیظ میشود برای خطاطی بسیار غلیظ  
القوام بکار می آید چنانچه برای خطاطی در کار بسیار باشد و در شش ششده این روغن شش طل و آن  
وقت که کف روغن بنشیند اندک اندک یا سیزده بجز کماخت روزن یک مظل بر اون سوب  
پاره پاره کرده با حسیاط تمام داخل سازند چرا که در صابون جزء آب موجود است و وقت چنانچه  
و آمیزش در روغن جوش پیدا شود و باید روزن و صابون را با سیخ آمیز خوب همزج کنند  
و ظرف را روی آتش گذارند تا همه اجزاء بجم شود و نیل سائیده و پرشین بلوهر یک دو اونس و  
نیم گرفته و در ظرف کالی که در آن ماد بچینه گذارند دوده انگشت ولایتی چهار مظل و اگر دوده  
قسمت خوبرین چوب باشد سه مظل و نیم شامل آن کنند بعد از آن گرم با دست کی یا سیزده که  
همه یک جسم گردد و بعد از آن سیخ آنرا در سخته بزرگ خوب سائیده که با ریک و نرم شود  
نوع دیگر با سیم آف کالی وی تا اونس دوده سه اونس نیل و پرشین بلوهر دو یک اونس  
یک ربع اندک رید سه ربع اونس یلو تر متان سوب خشک سه اونس همه را با ریک سائید  
طینیم از قوام خوب ماد است از برای چاپ نمودن و اگر در اسخ باز نکات دیگر منظره باشد  
در چینه روغن مذکوران کجای دوده از رنگهای الوان هر چه پسند باشد یا سیزده

سخنه ماد برای چاپ کردن بر سنگ

در ظرف مس یا آهن که سر پوش دار باشد روغن مذکوران را بقسمی صاف کنند که کاغذ فرشته  
بر سطح روغن چون لطف کنند روغن شعله دهد و بقوام آید آنگاه با لونک کار قدری برداشته  
سرد کرده قدری را با دوا انگشت بگیرند و هر دو انگشت را بهم چسبانند باز نمایند بطوریکه  
سابق ذکر شد اگر قوام آمده شعاع آتش را از او باز دارند تا سرد شود و پوشیده نمایند  
که چنگن روغن ماد در خانه مسفت محل خطر است بحال احتیاط این عمل را باید نمود و روغن را  
بسیار غلیظ نباید کرد و در این روغن کالی سائید یا رس بلاک هر قدر بتواند باریک و سمره سا  
امیخته نمایند بهتر خواهد بود

ترکیب ماد برای چاپ کردن و از دست بر کالی  
نوشتن حروف را نوروی سنگ فصل نمودن

ماست آن تر بر پشت اونس شیل لاک دوازده اونس تربتائین یک اونس هم بچینه بعد  
یک مظل بوم و شش اونس تیا لوه هم آمیزند تا یک جسم شود و پارهای سخت تیا لوه سوب شامل  
کرده و باز چهار اونس دوده به هم کچمه حل کنند و بگذارند تا سرد شود یعنی شش گرم آنوقت  
در قالب ریخته قرص نمایند چون خواهند که بر کاغذ کالی نویسند قدری آب صاف بر  
آتش گذارند چون بچش آید اندکی بقدر کفاف ازان ماد با جا قوبریده در آن حل کنند  
بعد از آن با بارچه صاف نموده بکار برند نو عدد یک صابون سفید ۲۵ جزء مصلطی روغن  
ده جزء شیل لاک ده جزء همه را در ظرف مس یا آهن در آتش نرم جوش دهند که همه اجزاء  
یک جسم شود آنگاه یک دو ماشه آنرا در آگینه برداشته ملاحظه نمایند که قوام آمده و دوا  
هم همزج شده و رنگ آن نیل برنی است آنوقت آتش از آتش عمل کنند و بعد از چند  
دقیقه از خطا سرش را بوشند و آنمیل را دوسه بار نمایند بعد در ظرف بزرگی مثل طبق ریخته و  
سرد نموده پاره پاره از لونک کار در بریده بردارند و بچینه در وقت نوشتن کالی بقدر حاجت  
گرفته در آب گرم جوشیده انداخته قدری روی آتش نهند تا بچینه بعد از وی آتش سرد شده  
صاف کرده بر کاغذ کالی بنویسند و حروف پریده که از روی سنگ نازل میشود از این هم  
درست نمایند و پوشیده نمایند که اصل اجزای این ماد سه جزء است موم و لاک و صابون  
چهارم دوده چراغ برای سیاه بودن رنگ آن و سوسای از این ادویه دیگر را یکی یا زیاد  
اوزان امیختن آدم چرب کار خستیار و از اجزاء ماد مذکوره مانند صابون و موم میباشد



لاک و موم هموزن و صابون نصف آن گرفته مطابق ترکیب وضع سابق الذکر سزید و بعد حاجت دوده در آن بریزند و بعضی که پیش ذکر شد ماد در دست کنند و در آب جوش انداخته و حل نموده با پارچه صاف کرده بنویسند و سنگ چاپ را با مقدار گرم کردن بهتر است و ازین مواد اگر یک یک میطر کم رنگ و یکطر رنگ نوشته شود باکی نیست روی سنگ حرف برابر چاپ خواهد شد . .

لیفیت ابار و ادان کاغذ برای کالی

صمغ عربی و جو ز نشاء شش جزو شست میانی بجز هر سه را جدا جدا در آب گرم سولیکوش بریزند و با سزید چون شیر گرم شود بر کاغذ مالند و بعد از خشک شدن ملاحظه نمایند اگر گویا نماند اصلاح کنند نوع دیگر آنکه اول دست را با آب سرد تر کرده بر کاغذ بکشند که صغیر کاغذ غم شود بعد سولیکوش ریویز یعنی دو باغیت و نشاء بطریق ابار بر آن مالند و خشک نمایند و برین کاغذ از مواد چاپ نوشته پشت کاغذ را از سر که تم کرده بر سنگ آهکند و زیر چرخ کشند بطریق معروف چاپ نمایند

قاعده ساختن کاغذ کالی برای نقشه

روغن لبسان انگریزی و ترمینا من هموزن هم آمیخته بر کاغذ بصیرت ابار کرده خشک نمایند

طریق طبع از زیر پریش

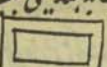
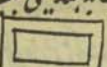
قستی دیگر حکای امریکای برای چاپ کردن تازه اختراع کرده اند که بدون اسباب و آلات خود خوش مناسبتی می تواند هر چه بخواهد طبع نماید بدین طریق که ساخته شود از اجزا چسب که مرکب نموده صغیر ساخته از آن طبع نمایند اجزاء این است که در ذیل نوشته میشود

اختراع ازلی پریش

کلاین	مادرین	۳۷۵	اب	۳۷۵	کرین
Gelatine	گلیسرین	۳۷۵	کرین	Kaolin	کاوین
					۵۰

نوع دیگر اختراع دیلیو و ارتها

کلاین	مادرین	۳۷۵	کرین
Gelatine	گلیسرین	۳۷۵	کرین
اول جلاتین را در آب میسازند هر کاغذی که بعد همان طریق که در آن جلاتین است بگذارند در ظرف که آب گرم در آن باشد و آن ظرف را بالای آتش گذارند پس آنان که نرم شد که اختراع میشود بعد کاوین			

در آن اندک اندک ریخته مخلوط کرده و در ظرفی که پایین شکل باشد  نمود حرکت به بند یعنی بجهت بمانند سجدی که نزدیکت با همجا در سد پس آنرا در ظرفی از جهت که پایین شکل باشد  ریخته نموده با شند که غری بسته میشود و لی چیزی میشود نرم رنگش زرد رنگست از شمال کاوین و سلفت او بر تاسفیدی پیدا می کند هر کاغذی که بخواهند چاپ نمایند بر کاغذی مهره دار نوشته بر بالای صغیر مذکور که از این اجزاء ساخته شده گذارده و دستی بالای کاغذ کشیده حرف نوشته بر آن صغیر نقش میگیرد پس کاغذ صغیر بالای آن گذارده و دستی بر آن مالیده چاپ برداشته خواهد شد و تا دو صد ورق کاغذ پاکیزه و روشن چاپ میشود بعد پارچه ادراس با آب گرم تر کرده بر آن صغیر مالیده با شند که نوشته محو میشود باز کالی دیگر بر آن بگذارند تا مرکب مخصوص برای این کار لازم است باید ازین اجزاء مرکب ساخته شود الکحل یک کرین آب جفت کرین و دیلیت دی پریش یک کرین نوع دیگر آب به کرین و دیلیت دی پریش یک کرین نوع دیگر مرکب فرغز الکحل یک کرین آب یک کرین استیت آف رساینلین به کرین

بیان چهارم در صنعت حکایت برای شد و وصل

بجهت ظروف البینه و سنگ و چوب و آهن و غیره که از آنجا ساروج الحکته نویسند . . . بدانکه قاعده شد و وصل کردن ظروف چینی و آئینه اینست که هر دو پارچه را بر آتش خوب گرم کنند پس دومی سمت را بر هر دو لب طرف طلا کرده و دو پارچه را بر آتش خوب شود و اگر هر دو پارچه طرف که میخواهند وصل کنند گرم نباشد وصل نخواهد شد سمیت ایجا و اهل آرمین چندان مصطلکی رومی گرفته در جوهر شراب اندازند در فغانی چون مصطلکی در جوهر مذکور گذاخته شود در ظرف دیگر سرش مایه در آب تر کرده صاف نموده بردارند و در شراب برندی بگذارند تا بقدر دو اونس اندک غلیظ طیار شود آنکا وقت مدی صمغ عربی در آن ریخته بر باله تا که صمغ خوب آمیزش سید اندک بعد بر آتش معتدل عید را با سزید و در یک شیشه آئینه شفاف ریخته خوب نجیاسند و در بنش را بچینند و بگذارند وقت استعمال شیشه را در آب جوش نهند و بکار برند بر طرف طلا و نقره هر کجا خواهد بر منضود نمودن منظور باشد آنرا خوب صاف و هموار کنند که خصوص برابر نشیند و وصل شود بعد آن شیشی را گرم نمایند و سمیت مذکور را از پارچه آهن یا خضال خوب طلا کنند و مخصوص را بیشتر نماید هر قدر در او طلا



باشد از تکرین در آید و این ترکیب بسیار آسان و عمده برای تصیص است نسخه دیگر از نیکلاس کلیو  
 یکجور مصطکی و این ترکیب جز با یکدیگر گذاشته در او را نشن بیا میزند و در شیشه آینه سفید کرده  
 سرش را محکم میزند وقت استعمال در آب جوشانده در شیشه نموده بکار برند ترکیب دیگر  
 از ازل ازین نیم اونس از نیکلاس در چهار اونس آب بپسند و چهار ساعت بچینانند بعد در  
 یکجور آب ریخته روی آتش گذارده و در او را که در آب گذاشته است در فغان کرده بالای  
 و این یکجور که میچوشد و بخار آن از دهن و یکجور می آید بنشیند تا از گرمی دغان و دواوش  
 آب بسوزد و دواوش با نماند آنکه رگتی فاشد اسپرت آف و این یعنی جوهر شراب در آن  
 بیا میزند و از بار جی صاف کنند و در حالتی که گرمی از دواوش ازل شده باشد این شویوشن  
 را در آن اندازند که ترکیب آن امیت مصطکی ربع اونس جوهر شراب دواوش بیا میزند  
 و ذاب نمایند بعد صمغ گانه یک گرم یعنی که امونیاک ساشیده بهم بیا میزند و خان بهم بیا میزند  
 که محلول گردد و درین محل سرعت نماید تا اسپریت نیز در هرگاه این در است شود در شیشه بپزند  
 سفید نموده دهن آن محکم میزند و بگذارند پوشیده تا مذک قتلته اسپریت هم بجای رگتی فاشد  
 اسپریت بکار می آید و آن بقیت از آن بیشتر شود و باید داشت که از نیکلاس در مینند اسپریت  
 چون گذاشته شود غلیظ میشود و در آن بعد در نصف حصه در انش مصطکی بیا میزند و با این  
 ترکیب سمیت خوب شود و این آسانتر است و برای نصب جواهرات سمیت از این ادویه طیار می شود

نسخه سمیت سیال ترکیب تل حین و جاپان

لاک رنگ نارنج که رنگ چهار اونس در سه اونس رنگ فاشد اسپریت در شیشه سفید بپزند  
 تا که از این سمیت چنانچه درست شود خوب را در نهایت خوبی وصل میکند بعدی که از جای دیگر شسته  
 میشود و از اینجا جدا میشود و در لاک حین و جاپان تیر و تیره را همین سمیت می چسباند

نسخه سمیت که برای وصل بارجه و چسب بکار آید  
 گنجاها چهار اونس آندیا بریک اونس لکتر نیم اونس زعفران بزرگان نیم اونس همه را بهم همیشه  
 بر آتش بپزند و هنگام استعمال ذاب نموده بکار برند

نسخه سمیت ترکیب فرنج

در آب صمغ بقدر کفایت که غلظت پیدا کند شسته بیا میزند و کاهی عرق لیموی ریش هم اندک  
 می آمیزند و این سمیت بکار فادمی آید که بخوابد از علویات درخت بسازد

نسخه

نسخه سمیت برای شیشه و چوب

سریش چهار اونس بقدر کفایت در آب بگذرانند و چهار اونس قیر سیاه و یکت اونس رداو کر که  
 قسمی از کل سرخ است همه را بهم آمیخته در وقت حاجت بکار برند نسخه سمیت که بر جہازات  
 و غیره طلا کرده می شود ازین ریز بپزند که در مقراض بار یک ریزه نمایند و در آن دواوش  
 جز ریزه و عن بیا میزند و در ظرفی نهاده اندک گرم کنند و ظرف را جنب بیا میزند تا آنکه ریزه  
 ذاب شود آنوقت (لترج) یعنی مردار سنگ ۱۲ جزء شامل کرده بطور مذکور بچینانند  
 تا که همه اجزاء یک جسم شود و بر سنگ مسطح انداخته پس کرده از کار در ریزه ریزه نمایند  
 و خشک کنند و در وقت حاجت در ظرفی از این طلا نمایند بر جای که مقصود است  
 نسخه سمیت برای وصل آهن رال چهار جزء نموم خالص یک جزء سقوف حشت بچینه  
 یک جزء کرفه بیا میزند و در جوف دسته شمشیر و خنجر برینوده دسته تیغ و خنجر و غیره  
 گرم کرده در آن فرو کنند نوع دیگر تیغ چهار جزء رال چهار جزء چربی کوسفند  
 دو جزء سقوف حشت بچینه دو جزء کرفه همه را بچینانند بکار برند

سمیت برای وصل صدف و عاج

سریش باهی یک حصه سریش سفید دو حصه درسی حصه آب ذاب نمایند بعد از بارجه صاف  
 کرده بر آتش جوش دهند هرگاه بقدر سرش حصه باقی ماند آنکه اسی ام حصه مصطکی که در  
 نصف حصه الکو مال ذاب نمایند و یک حصه جبت سفید با او آمیخته بهم مخلوط نمایند و در وقت  
 استعمال اندک گرم نموده بکار برند سمیت بچینه وصل شیشه سیرا کو بیده  
 بر جای شکسته مالند و هر دو پارچه شکسته را بهم گذارده با آراهن به بندند و در میان شیر مرغت  
 بچسباندند که بهم وصل میشود از آن این بر سمیت ازین ریزه از جاقوریز کرده و از تر کین  
 نیز بچسباندند بار یک بپزند و در شیشه نموده سه ربع شیشه را حالی گذارند بالای آن عود بچینه  
 پر نمایند بر عجز خواهد شد باز از چند روز هر روز چند بار جنب بیا میزند تا مثل شکر گردد و اگر بر تا آنکه  
 شود و دیگر قسمی عود در آن بریزند و اگر قرقن القوام بیا میزند که در ریش مال کنند و از  
 این بر ذاب بقدر هشت ماشه یک ربع شیشه سمیت طیار بشود و این سمیت در چند دقیقه خشک  
 میشود و از سه بار مالیدن بندهای چرم و جلدها کت مضبوط بهم می چسبند ترکیب سمیت برای  
 چوب آهک و جوهر آهن هر دو را با یک ساشیده زود مخمر فرج بهم نمایند و محکم بنده نموده بپزند



در وقت حاجت بکار برند نشیمن سیمت برای وصل نکت هر هر نکت آنگاه که در آب  
شب یابی هر قدر که در آن جذب شود تر کرده در تنور بپزند و سفوف نموده نگاهدارند وقت  
استعمال آب بقدر کفایت آنجسته بجای وصل مالیده هر دو باره نکت را بهم چسب مانند این  
قسم سیمت بسیار سخت میشود و برای وصل نمودن شیشه و اشیا فلزات هم خوب است

بیان چگونگی درصفت ساختن مینا یعنی شیشه

مینا عبارتست از بلور که در آن استعدا ذاب کردن باشد و آنرا از خاک فلزات رنگهای گونا  
گون میدهند هر کس بخواهد مینا طیار کند اول سرب و قلع هر دو را بهم بیاورد و در کوره آتش  
بگذارد و در اندک زمانی خاک مثل سرشیر بر آن پیدا خواهد شد آنرا از کوره بردارند و نگاهدارند  
و چون بمقدار خواهمش جمع شود آنرا آب تر کرده باریک بسایند و در ظرفی بزرگ آب کیمیا  
ساعتی نگاهدارند هر گاه اجزاء تیشین شود آنگاه آب را در ظرف دیگر ریخته و سر آنرا با پارچه  
مضبوط بند نموده در آفتاب بگذارند تا رطوبت آن خشک شود و در قرآن مجید کرده آنوقت  
آنرا از نوک کار در ظرف جدا کرده بردارند و وزن نموده بر آبر آن ریک دریا بآن سایمیزند  
و یکت ربع نکت شور در آن کنند و هر سه را بگذارند تا این آمیزش اصل میناست و این را  
در آنگریز فرست یا فلکس می نامند ترکیب دیگر شجرف شانزده جز نکت چنجان  
مسوق دو از ده جزه هم آنجسته میت و چهار ساعت در کوره بر آتش تند بگذارند بعد در آب اندازند  
و باز خشک نمایند و باریک بسایند و بگذارند تا نام این مرکب با کیمیزی فلکس است و باید دانست که مینا  
دو قسم میباشد شفاف و کثیف اگر در وقت ساختن عیار کل شیشه زیاده اندازند مینا  
کثیف خواهد شد و اگر کمتر خواهند ریخت مینا شفاف میشود

ایضا ترکیب ساختن مینای سفید

قلع خالص دو حصه خاک صافی سرب هم ترکیبش مذکور شد کیمیا بلور خام سه حصه و فستق  
سایکینس یعنی حبیب خوب ساینده بیا میزند و بگذارند هر گاه که لخته شود در آب سرد نمایند  
خشک نموده باز بگذارند مینای آبی رنگت رد کیمیا سفید شوره هر یک  
و ده جزء اکسینداف کوبالت یکت حصه بطریق معروف بسازند ترکیب مینای سبز  
رنگت فلکس چشت اولش بکات اکسینداف کابریج اولش نیم نموده مینای زرد  
ایسوی مینای سیلگون و ده جزء مینای سیاه رنگ کیمیا مینای زرد رنگ جزه را با هم بگذارند

مینای کندی رنگ نکت چنجان باریک ساینده هرشت جزه رو لید شانزده جزه کینیس پنج جزه  
بهم نموده بگذارد

بیان ششم در مینا کاری

به اگر مینا کاری بر طلا و نقره و مس میشود باید ظروف و زیور را که مینا کاری می کنند پاک و مجلا  
باشند و باید ظروف و زیور را که مینا مینایند بر شسته از آه بن بناده در کوره نهند و ملققت باشند  
تا مینا که ساخته کرد و اگر کلکاری منظور باشد از مینای هر رنگش نمایند و اگر مینا بلور  
مختلف ممکن نبود از آمیز رنگت و رنگت رنگت مطلوب پیدا میکنند مثلاً از مخلوط نمودن رنگت  
زرد و آبی سبز حاصل میشود و از سرخ و سیلگون با دنجانی و از سرخ و سفید رنگت پشت کل حاصل میگردد

طریق ساختن مینا

بیارند نکت بلور و شل سر سه باریک بسایند و هموزن آن روی سوخته و سفیداب اریز  
و ده جزه رنگت شخار سرخ همه را با هم بسایمیزند و در بوته کنند و زیر آن بوته سو راخی  
نمایند و آن بوته را در بوته دیگر قرار دهند بعد از آن از بوته دیگر سر پوش کرده و آنرا بکل  
سنگ کرده در کوره نهند و بدینسان بگذارند و آنچه لطیف تر باشد در بوته زیرین بگذارد بیرون  
آورده آنچه در بوته زیرین بگذارد مینای سبز بود نوع دیگر بسیار رنگت بلور بوزن  
آن سفید از زیر و قدری رنگت شخار بطریق سابق عمل کنند مینای آسمانی بکل نوع دیگر  
بیارند سفیداب سرب و بلور سو ده مساهای الون کیمیا آن نکت شخار و همان طریق مذکور شد  
کنند مینای زرد شود نوع دیگر بلور سو ده ده جزه نکت شخار و زینق و کبریت و سفیداب  
از زیر از هر یک یکت جزه همان طریق مذکور عمل کنند مینای سرخ می شود

بیان هفتم در وارنش سازی

طریق ترکیب چگون روغن برای وارنش یک طرف مسی باین شکل در کوره بروی اجاع نهند  
و روغن بزرگانان القدر در او نمایند که بقدر پنج انگشت از سر ظرف خالی ماند و تا دو ساعت آتش آهسته  
آهسته زیر آن آتش زنده تا روغن گرم شود باز آنک اندک آتش از آن نمایند و هر قدر که آتش  
روغن آید از کفگیر برداشته جدا نمایند و این عمل تا سه ساعت کنند باز آنک اندک در روغن کل  
نکت متقاطیس سوخته باین حساب که در یک کلن روغن ربع اولس اندازند و یک ساعت آتش تند  
افروزند که قوام آید بعد درین طرف را ننگ کرده آتش از زیر آن بردارند بعد سر پوش را بردارند  
یکت زنده و یک شب درین ظرف را باز در آن در ظرف قلی روغن را ننگ دارند که کل مقصود



روغن را جذب کرده روشن خواهد شد و روغن را صاف نموده نگاهدارند که باید امری خوشترکی  
 وارش دروغی روغن است و جوهر ترپن که در آن وارش استیخته میشود با صاف حاصل  
 باشد ترکیب کوبل وارش سدر و سوسن است رطل گرفته بگذارد چون گذاخته شود جدا  
 باطلی روغن کرم در آن ریخته چندان بزند که بقوام آمده آنوقت در آن شش باطلی  
 ترپن اضافه کنند وقت آمیزش ترپن میرد لکن وارش شفاف طیار میکرد و  
 وقت صاف نمودن اگر در وارش غلظت باشد همانوقت بقدر مناسب ترپن کرم  
 نموده بیا میرند ( وارش برای خوب و صندوق و الماری و کاری )  
 سدر و سوسن هفت رطل گذاشته در آن دو باطلی روغن بچینه بریزند بعد از چهار پنج دقیقه هرگاه بقوام  
 آید سه رطل روغن ترپن در آن بریزند چنانچه این وارش سنجی درست شود بر هر شی  
 که مالند در دقیقه خشک خواهد شد لکن در سنجی زیاد است یا طایب میدنود که اگر زیاد  
 پیخته شود در ترپن استیخته نمیشود و این امر از تجربه حاصل شده است ایضا  
 سدر و سوسن هفت رطل گذاشته چهار باطلی روغن بچینه در آن آمیزند و آهسته آهسته آتش نموده تا  
 چهار ساعت بزند هرگاه قوام آید و تار بند سه رطل و نیم ترپن شامل نمایند طریق زمانت  
 کردن اسباب جوهرین را بر ازل او در کوب نموده در آب بجوشانند و صاف نموده بر  
 خوب مالند و اگر بسیار رنگین خواهد بود بر ازل خود را باشت میانی و کونک لایم بپزند و بر خوب  
 مالیده خشک کنند باز وارش اندک مالند ( ایضا وارش برای اسباب جونی )  
 موم سفید پانزده اونس یوزین یک اونس اسپریت آف ترپانین یک باطلی اجزای  
 بهم مخلوط کرده و از برش موی یا پارچه کرباس بر چیز جوهرین طلا کرده بعد از خشک شدن اجزای  
 پشمینه اش نمایند طریق زمانت همانکسی بر خوب روغن بنکدان پیخته و رطل انگشت  
 ست اونس هر دو را استیخته کرم کنند بعد ازین دو اونس موم خالص دو اونس استیخته خوب را انگین  
 نمایند نوع دیگر لاک او یک جز آب خالص هشت جز بهم استیخته بچوشانند و بر خوب مالند چون  
 خشک شود وارش مذکور الذیل را بر آن طلا نمایند اینست در اونس یک باطلی جز اسپریت آف  
 وین بیت جز بهم استیخته بر خوب مالند وارش قداق لغتک مصطکی پنج رطل  
 شیشه مسوق سه رطل روغن تارپن شیره کرم دو باطلی اسنمه را بهم نموده در شیشه نگاهدارند و سه شیشه  
 را باند نموده تا چهار ساعت حرکت دهند تا معلوم شود که مصطکی گذارنده شده آنکند در پارچه

صاف نمایند در شیشه نگاهدارند بوقت حاجت بکار برند وارش که بر ظرف کل  
 استعمال کرده میشود سنگ چنقاق و سودا برود و همون گرفته بهم استیخته بکار برند وارش  
 که بر کفشهای آنکری می مالیده میشود روغن گمان هشت جز روغن بچینه ده جز پیسه یکت  
 باشد هشت جز بهم را بهم استیخته بر آتش کرم کرده با استعمال آرنج فرنج پالمیش اسپریت  
 آف وین یعنی جوهر شراب رنج باطلی سدر و سوسن ربع اونس صمغ عربی ربع اونس لاک یک اونس  
 صمغ را کوفته و پیخته در اسپریت مذکور آمیزند و درین طرف را مخلوط کرده نزدیک آتش  
 گذارند و حرکت دهند تا پیسه که آخته یکجیم خواهد شد بعد از آن صاف کرده در ظرف حسینی  
 باشد پیسه نموده بدارند وقت حاجت بکار برند ترکیب قش اشل پیسه روغن بی  
 که بکار رنگ سازان می آید روغن ماهی یک صید باطلی مردار سنگ ساخته دو اونس رطل کشته  
 حست دو رطل بهم را بهم استیخته دو ساعت بزند بعد سرد نموده صابون سه رطل گذاشته  
 در آن با میزند و روغن بچینه هشت باطلی ترپن دو باطلی شامل نمایند و خوب مخلوط نموده بکار  
 برند ملائکت برای نقیصها سرکه یک باطلی علاج سوخته یک رطل شکر سفید نیم رطل  
 روغن تو تانیم اونس روغن کجندیک اونس بهم را بهم نموده بکار برند این ملائکت بسیار خوب  
 میشود روغن سیاه برای جرم روغن بچینه یک باطلی کد با یک اونس اسفنج لیمو  
 اونس دوده چراغ یک رطل بهم را در جوهر ترپن ریخته کرده بر جرم مالند روغن که کفش  
 را از اسب آب محفوظ دارد روغن بچینه شانزده جز جوهر ترپن دو جز موم  
 خالص یک جز قیر یک جز مخلوط نماید کرم بر کفش مالند

بیان هضم در صنعت و باغی و مارچه روغنی

روغن بچینه میت و پنج جز موم خالص دو جز مردار سنگ دو جز حبت الطراب دو جز بهم را استیخته  
 بر باطلی نمایند و خشک کنند ترکیب دیگر در اندین برابر القدر ترپن اندازند که بر بناب  
 شود آنکند بهمه برش دومی مذکور را پارچه کشند بعد از ترپن و مردار سنگ یا شکر کبک  
 یا شی دیگر خشک کرده و استیخته بار دیگر بر باطلی نمایند و با همزه آهسته بر آن بچینه خشک  
 کنند جرمی و اتر پروف روغن بچینه شانزده جز موم زرد دو جز صمغ درخت  
 صنوبر یک جز ترپن دو جز بهم را بهم استیخته بر جرم مالند وارش جرم ولایتی روغن  
 بزرگان بچینه در وارش جز اصلی است در آن رنگت لاجوردی و اندک دوده خوب قاط نمایند